

نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دینداری از منظر کتب درسی تعلیمات دینی

به اهتمام:

سرگروه‌های آموزشی درس دین و زندگی
شهرستان‌های استان تهران



انتشارات نبا

سرشناسه: شاه منصوری، عباس، ۱۳۵۶
 عنوان و پدیدآور: نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دینداری از منظر کتب درسی تعلیمات دینی / به اهتمام سرگروه‌های آموزشی درس دین و زندگی شهرستان‌های استان تهران.
 مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نبا، ۱۳۹۹.
 مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.
 شابک: ۹۷۸-۰-۲۶۴-۶۰۰-۷
 وضعت فهرست‌نویسی: فیبا
 موضوع: تعلیمات دینی، تعلیمات دینی اسلامی، دین، دینداری.
 ردپندنی کنگره: BP ۷ / ۷۹۲ / ۷۰
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۷۵۳۶۰۳۶



انتشارات نبا

نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دینداری از منظر کتب درسی تعلیمات دینی

به اهتمام: سرگروه‌های آموزشی درس دین و زندگی

شهرستان‌های استان تهران

حروفچینی: انتشارات نبا / صفحه‌آرایی: مشکاه

چاپ و صحافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۴۰۰ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نبا / تهران، خیابان شریعتی، بالاتراز خیابان

بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش خیابان ادبی، شماره ۲۶

تلفن: ۷۷۵۳۵۷۷۶ فاکس: ۷۷۵۰۶۰۲

شابک: ۹۷۸-۰-۲۶۴-۶۰۰-۷

ISBN 978 - 600 - 264 - 126 - 7

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست مطالب

۹	مقدمه
فصل اول: دین و دینداری از منظر دین	
۱۷	۱ - دین چیست؟
۱۷	۲ - دین در عالم واقع
۱۹	۳ - یک دین یا چند دین؟
۲۱	۱ - بروز تناقض
۲۲	۲ - تضاد مبنا و مقصد
۲۳	۴ - کدام دین حق است؟
۳۰	۵ - آیا دین تکاملی است؟
۳۲	۶ - تسليیم در برابر حجت خداوند؛ یگانه دین مقبول خداوند
۴۸	۷ - مواضع سه‌گانه در مواجهه با دین
۴۹	۸ - رابطه ایمان و عمل صالح
۵۳	۹ - تولی و تبری؛ اصل دین
۵۷	۱۰ - مؤمن، کافر و مستضعف در روز قیامت

۶ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین‌داری

۵۸	۱ - مؤمن
۶۳	۲ - کافر
۶۴	۳ - مستضعف

فصل دوم: نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین و دین‌داری .. ۶۷

۶۷	۱ - موضع دوگانه در تعریف دین ..
۶۷	۱ - ۱. موضع نخست ..
۶۹	۲ - ۱. موضع دوم ..
۷۹	۲ - تکاملی دانستن دین و تأثیر آن بر دیگر موضوعات ..
۷۹	۱ - ۲. تکاملی دانستن دین ..
۸۳	۲ - ۲. تکاملی بودن دین و ختم نبوت ..
۸۶	۳ - ۲. نظریه تکامل و قرآن ..
۸۷	۴ - ۲. نظریه تکاملی و احکام ..
۸۸	۳ - دین از منظر فرهنگ و تمدن ..
۸۹	نقد و بررسی ..

فصل سوم: بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات دینی .. ۹۷

۹۷	۱ - طرح مسأله ..
۹۹	۲ - مبانی نظری غرب مدرن ..
۱۰۶	۱ - ۲. مدرنیته: (Modernite)
۱۰۷	۲ - ۲. اومانیسم: (Humanism)
۱۰۸	۳ - ۲. ساینتیسم: (Scientism)
۱۰۹	۴ - ۲. سیر خطی پیشرفت ..
۱۱۰	۵ - ۲. فمینیسم: (Femenism)

۷ فهرست مطالب

۱۱۱	۳ - بازیابی مبانی فکری غرب مدرن در کتب تعلیمات دینی
۱۱۲	۱ - ۳. انسان محوری
۱۱۸	۲ - ۳. سیرخطی پیشرفت
۱۲۱	۳ - ۳. ساینتیسم: (Scintism)
۱۲۱	۱ - نیروی جاذبه
۱۲۲	۲ - انبساط جهان
۱۲۲	۴ - ۳. تسلط بر طبیعت
۱۲۳	۱ - ۴ - ۳. تصرف و تغییر در محیط زیست
۱۲۳	۲ - ۴ - ۳. تغییر طبیعت انسانی (فمنیسم)
۱۲۵	۴ - نقد و بررسی
۱۲۵	۱ - ۴ - اومانیسم
۱۳۰	۲ - ۴ - سیرخطی پیشرفت
۱۳۱	۳ - ۴ - تجربه محوری: (Scientism)
۱۳۵	۴ - ۴ - تغییر و تصرف در طبیعت
۱۳۵	۱ - ۴ - ۴ - تغییر و تصرف در محیط زیست
۱۳۶	۲ - ۴ - ۴ - فمنیسم (یکی از جلوه‌های تغییر در طبیعت انسانی)
۱۴۵	فهرست منابع

مقدمه

وقت خواب که می شد تازه موقع فکر کردنم می شد. تقصیر این زنگ های دینی بود که بر هم زنده خواب شب هایم می شد. به این فکر می کرم که در ترازوی اعمال وضعیت کارهای خوب و بد چگونه است. آیا هر دو را وزن می کنند و بعد هر طرفی که سنگین تر بود عاقبت مارا تعیین می کند؟ یعنی اگر خوبی ها بیشتر بود بهشتی می شویم و اگر بدی ها بیشتر بود جایگاه مان جهنم است؟ پس این که می گویند بعضی کارهای خوب کارهای بد را پاک می کند و یا برخی بدی ها خوبی هارا باطل می کنند چگونه در این محاسبه وارد می شوند؟ ضمن این که کار بدی مانند قتل یک انسان مظلوم با چه کارهای خوبی برابر است؟ و اگرچه زنگ های دینی و موقعیت هایی از این دست، چند روزی مجالی برای پرهیز کاری ایجاد می کرد، اما حیف که آن تقواهای دوست داشتنی با سوالاتی همراه می شد که امنیت تقوارا با تلاطم همراه می کرد. سؤال های بی جوابم امواجی بودند که گویی چشم دیدن آبی آرام پرهیز کاری را نداشتند.

روزها که می گذشت وسعت سؤال هایم و عمق آن ها نیز رو به

۱۰ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین‌داری

فزونی می‌نهاشد. آیا آن‌چه را که من به آن معتقدم همان حقیقتی است که خدا از بندگانش می‌خواهد؟ یا این‌که من بر باطلم و دیگر ادیان و مذاهب بر حق هستند؟ شاید هم همه بر حق هستند و هر کس به هر طریقی رفتار کند خدا از او می‌پذیرد؟

نه کتاب‌های درسی و نه معلم‌های خوب دینی هیچ‌کدام پاسخی قانع کننده برایم نداشتند. ورود به دانشگاه نیز مجالی برای یافتن پاسخ‌هایم فراهم نمی‌کرد. اساساً رشته الهیات و معارف اسلامی به گونه‌ای نبود که بتواند به سؤالات اعتقادی پاسخ‌گوید؛ گرایش قرآن و حدیث مجموعه‌ای از دیدگاه‌های اندیشمندان در مورد کتابت قرآن، حدیث‌شناسی، تاریخ حدیث و نظایر این‌ها بود. گرایش فلسفه و کلام نیز مجموعه‌ای از اندیشه‌های فلسفی-کلامی در اثبات وجود، منطق ارسسطویی، اثبات نبوّت و معجزات و نظایر این‌ها بود که همگی در فضایی ذهنی بوده و همین ذهنی بودن موجب انبوهی از نظریات مختلف شده بود. گرایش ادیان و عرفان هم فارغ از هرگونه واقع‌گرایی همه چیز را مطلوب می‌دانست و سعی داشت با چشم‌بوشی از عالم واقع و تمام اختلاف و تزاحمات موجود، همه را خوب جلوه داده و بگوید: مسلمان گر بدانستی که بت چیست

بدانستی که دین در بت پرسنی است^۱

و یا

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند^۲

۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، بخش ۵۹.

۲. غزلیات حافظ، غزل شماره ۱۸۴.

گرایش فقه و حقوق نیز برخی قواعد و احکام عبادی را ارائه می‌کرد. گرایش اخلاق نیز فارغ از هرگونه بحث اعتقادی، به مجموعه‌ای از نظریات در خوب و بد افعال نظر داشت. تازه‌تر فهمیدم که چرا معلمان دینی ام جوابی برای سوالاتم نداشتند؛ آن‌ها نیز از همین ماجراها جواز تدریس معارف دین را یافته بودند.

ظاهرًا سیستم آموزش عالی در رشته معارف اسلامی فرض را بر این نهاده بود که همه مخاطبینش در دوره‌های آموزشی پیشین به فهم کاملی از معارف دینی خود رسیده و حالا باید در گرایش‌های مختلف به تخصص برسند. اما آیا به راستی من تا پایان تحصیلات دیرستانی به فهم درست و کاملی از معارف دینی خود رسیده بودم؟ چه بگویم؟ بگذریم ...

و من هنوز از خود می‌پرسیدم دین چیست؟ ایمان کدامین است؟ سال‌ها گذشت و اینک خوب می‌دانم آن‌که آفرید چون قصد هدایت فرمود، هادیانی از جنس نور قرار داد تا در ظلمات و تاریکی‌ها چراغی باشند برای دیگران و آن‌گاه که امواج سهمگین جهالت قصد جان دانش و دانایی می‌کند اینان کشتی نجاتی باشند تا هر که به سویشان شتافت نجات یافته و هر که دور ماند جز هلاکت سرانجامی ندارد که پیامبر خاتم‌الّٰهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِيِ فِيْكُمْ كَمْثُلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَّا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است هر کس بر آن

۱۲ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین‌داری

سوار شد نجات یافته و هر کس از آن تخلف کند غرق می‌شود.
و خداوند درباره هم‌اینان فرمود:

﴿فَسَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱

از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید.

خوب می‌دانیم که عصر غیبت، عصر ظلمت و تاریکی است؛ عصری است که همه اندیشه‌ها و تفکرات مجال بروز و خودنمایی یافته‌اند و در این میان، اندیشه‌هایی که بیشتر هوی و هوس انسان امروزین را سیراب می‌کندگوی سبقت ربوده و جمعیت بیشتری را به دنبال خود می‌کشد. در این دوران گویی خدا بودن خدا به کلی فراموش شده و جز بت نفس هیچ‌اله دیگری بر سرز مین یخ‌زده‌ی غیبت حکمرانی ندارد. هر جوانه‌ای که از دل خاک می‌روید سقف رویشش را تنها یخ و خاکستر نشانه می‌کشند و چه راحت فراموش کرده‌ایم روییدن تا آفتاب را. زرق و برق دروغین دکان‌ها، طلای آفتاب را تمام‌آیادمان برده‌اند. گویی گویی سامری دوباره ظهرور کرده و بت تکنولوژی، قدرت اندیشیدن از ما ربوده و پاها‌یی شده‌ایم که فقط به دنبال او می‌دوند، گوش‌هایی که فقط آوای فریب او را می‌شنوند، چشم‌هایی که چنان خیره‌اش شده‌اند که حدقه‌ی دیگر تحمل شان را ندارد و ... و از ما تنها اسکلتی مانده که با ریسمانی از فنا آوری به این گویی ساله‌ی خود کامه بسته شده و به ناکجا آباد در حرکتیم.

نام‌های مقدس را نیز به این گویی ساله آویخته‌ایم که عذاب و جدان بی‌دینی آزار مان ندهد. گویی وسعت فریب تا عمق جان‌هایمان نفوذ

کرده و دلمان به حال خودمان هم نمی‌سوزد. و سعیت فکرمان تا منتهی
الیه بینی بیشتر نیست و آمار بالای جراحی‌های زیبایی شاهدی بر این
و سعیت فکر است.

آری! دوران ما دوران حیرانی است و معلمان بزرگ بشریت چه
زیبا این دوران را توصیف کرده‌اند:

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٌّ بْنِ مُوسَى الرِّضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَأَنَّ يِ
بِالشِّيعَةِ عِنْدَ فَقْدِهِمُ الْثَالِثَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُونَ الْمُرْعَى وَ لَا
يَجِدُونَهُ فُلْتُ لَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَأَنَّ إِمامَهُمْ
يَغِيْبُ عَنْهُمْ.^۱

امام رضا علیهم السلام فرمود: شیعیان را می‌بینم که در فقدان سومین
فرزند من همانند چهارپایان برای یافتن چراگاه جولان می‌دهند،
اما آن را نمی‌یابند.

اما ...

اما تمام داستان این نیست. اگرچه در دوران ظلمتیم، اما هم‌چنان
خداست که خدایی می‌کند. اگرچه ظلمت و تاریکی فraigیر است،
اگرچه رویش، داستان غریبی است، اگرچه هامان و قabilه‌احکمرانی
می‌کند، اگرچه ... اما آفتاب نموده؛ آفتابی در پس پرده. آفتابی که این
همه تاریکی‌ها هیچ تأثیری در امامتش ندارد و او هم‌چنان امام است؛
با همان علم، با همان قدرت و با همان مهربانی ...

در پس پرده بودنش حجاب مهربانی پدرانه‌اش نیست. این حکایت

را بشنویم:

۱. عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۳.

عَنْ رُمَيْلَةَ قَالَ: وُعِكْتُ وَعَكَا شَدِيداً فِي زَمَانِ
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع. فَوَجَدْتُ مِنْ نَفْسِي خَفَّةً فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَ
 قُلْتُ: لَا أَعْرِفُ شَيْئاً أَفْضَلَ مِنْ أَنْ أُفِيقَ عَلَى نَفْسِي مِنَ
 الْتَّاءِ وَأَصْلَيَ خَلْفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع. فَفَعَلْتُ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى
 الْمَسْجِدِ. فَلَمَّا صَعَدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى نِبْرٍ عَادَ عَلَيَّ ذَلِكَ
 الْوَعْكُ. فَلَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَدَخَلَ الْقُصْرَ دَخَلْتُ
 مَعَهُ. فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةَ رَأَيْتُكَ وَأَنْتَ مُتَشَبِّكٌ بِعَضُكَ فِي
 بَعْضٍ. فَقُلْتُ: نَعَمْ. وَفَصَصْتُ عَلَيْهِ الْقِصَّةَ الَّتِي كُنْتُ فِيهَا وَ
 الَّذِي حَمَلْنِي عَلَى الرَّغْبَةِ فِي الصَّلَاةِ خَلْفَهُ. فَقَالَ: يَا رُمَيْلَةَ
 لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ يَمْرَضُ إِلَّا مَرَضْنَا بِمَرَضِهِ وَلَا يَحْزُنُ إِلَّا
 حَرَنَّا بِحُزْنِهِ وَلَا يَدْعُو إِلَّا أَمَنَّا لِدُعَائِهِ وَلَا يَسْكُنُ إِلَّا
 دَعَوْنَا لَهُ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ هَذَا
 لِمَنْ مَعَكَ فِي الْقُصْرِ أَرَأَيْتَ مَنْ كَانَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ؟
 قَالَ: يَا رُمَيْلَةَ لَيْسَ يَعْيِبُ عَنَّا مُؤْمِنٌ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ وَلَا
 فِي غَربِهَا.^۱

رمیله می گوید: در زمان امیرالمؤمنین علیهم السلام سخت بیمار شدم. روز
 جمعه بیماری ام کمی تخفیف یافت. با خود گفتمن: بهتر است وضو
 بگیرم و بروم در مسجد پشت سر امیرالمؤمنین علیهم السلام نماز بخوانم.
 پس از نماز در مسجد جامع کوفه، امیرالمؤمنین بر فراز منبر رفت
 و دویاره آن بیماری بر من عارض شد. چون امیرالمؤمنین از

۱. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

مسجد بیرون شد دنبالش رفتم. حضرت متوجه من شد و فرمود: نمی‌بینم تو را مگر دنده‌های تو فرو رفته. گفتم: بله، و داستان خود را و آن‌چه موجب شد پشت سر ایشان نماز بخوانم را برایشان تعریف کردم. حضرت بنم فرمود: ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای نیست که مریض شود مگر این‌که ما هم به واسطه‌ی مریضی او مریض می‌شویم، غمگین و افسرده خاطر نمی‌شوند مگر این‌که ما هم به واسطه‌ی آنان اندوهناک می‌شویم و هر گاه دعا می‌کنند ما برایشان آمین می‌گوییم و اگر دعا نکنند خودمان برایشان دعا می‌کنیم. عرض کردم: یا علی این کار شما برای کسانی است که در این شهر با شما هستند، پس آنان که در گوشه و کنارند چطور می‌شود؟ فرمود: ای رمیله هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای در مشرق و مغرب زمین از ما غایب نیست.

اینک آیا چند روزی حاکمیت سرما می‌تواند خورشید را یخ‌کند؟ هرگز! هرگز! خورشید همیشه خورشید است چه در پس پرده، چه در وسط آسمان. هیچ چیزی نمی‌تواند مانع تابش اشعه‌های مهربانی امام بر پیروانش باشد. او که نسبت به پیروانش از مادر به فرزند هم مهربان‌تر است؛ چنان‌که فرمودند:

الْإِمَامُ الْأَنْيُسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّافِقُ وَ الْأَحْمَشُ الشَّافِقُ
وَ الْأَمْمُ الْبَرَّةُ يَا لَوْلَدِ الصَّغِيرِ وَ مَفْنَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّاهِيَةِ
الثَّانِي.^۱

امام همدانی همداستان، پدری مهربان، برادری همراه و همتاست، مادری است که به کودک خردسالش سخت مهر

۱۶ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

می ورزد. پناه پناهندگان بی پناهی است که در سختی ها و رنج ها و مصیبت های مرگ بار راه به جایی ندارند.

اگر قرار باشد چیزی مارا از این خورشید مهربانی دور کند خود ما هستیم که موجب این دوری می شویم. آیا ما این را آموخته ایم؟ آیا آموخته ایم دین و ایمان در گرو شناخت این امام است؟ آیا از امام پرسیده ایم معنای دین و ایمان چیست؟

کاش از همان ابتدا یاد می دادند که امام را باید یافت، با امام باید راه رفت و با امام باید زندگی کرد. دیگر امّا نمی خواهم دانش آموزانم در همان امواج سؤالات و ندانی هایی که من داشتم گرفتار آیند. بر این اساس، اوراق پیش رو را محملى قرار دادم برای یافتن پاسخ هایی به سؤالات پیش گفته از مجرای تفقه در سخنانی که از معصومین علیهم السلام به ما رسیده.

در نوشتار پیش رو که حاصل گفتگویی با سرگروه های درس دین و زندگی شهرستان های استان تهران در سال های تحصیلی ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ است، ابتدا به تعریفی از ایمان و دین داری و سؤالات مطرح در این موضوع براساس تعالیم اهل بیت علیهم السلام پرداخته ایم و سپس بررسی کتاب های تعلیمات دینی که در مدارس این مرز و بوم به فرزاندانمان آموزش داده می شود را مدنظر قرار داده ایم تا میزان موفقیت یا عدم موفقیت این کتب در ارائه تعریفی درست از ایمان و دین داری و مباحث مرتبط با آن را مورد سنجش قرار دهیم.

امیدوارم آن چه ارائه می شود مورد استفاده دبیران ارجمند و دانش آموزان عزیز قرار گیرد و دل های ما را بیش از پیش به ریسمان محبت اهل بیت علیهم السلام گره زند.

۱ فصل

دین و دینداری از منظر دین

۱ - دین چیست؟

به نظر می‌رسد قبل از هر بحثی، تبیین و تعریف درستی از معنای دین می‌تواند کمک شایانی در فهم بهتر مطالب داشته باشد. بدین جهت ابتدا به تعریف دین خواهیم پرداخت و از کتاب خداوند این تعریف را جویا می‌شویم. خدای تعالی در پنجمین آیه از سوره بیّنه می‌فرماید:

﴿وَ مَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ

يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ﴾^۱

و فرمان نیافته بودند جز این‌که خدا را بپرستند، و در حالی که به توحید گراییده‌اند، دین [خود] را برای او خالص گردانند، و نماز برپا دارند و زکات بدھند؛ و دین استوار همین است.

و در آیه‌ای دیگر:

۱. بیّنه / ۵

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمْرَأَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ
الْقَيْمَ﴾^۱

فرمانروایی فقط برای خداوند است امر فرموده که جز او را
نپرسنید آن دین استوار است.

چنان‌که در این دو آیه می‌بینیم بندگی خالصانه خداوند همان دین
معرفی شده و در یک آیه نیز برخی اعمال مثل نماز و زکات به عنوان
صادیقی از دستورات الهی که باید به آن‌ها گردن نهاد، ذکر شده است.
بنابراین می‌توان گفت منظور از دین همان بندگی خالصانه خداوند
است. با این تعریف، بندگی خداوند زمانی محقق می‌شود که اوامر و
نواهی خداوند مشخص شده باشد تا با انجام اوامر و دوری از نواهی
بتوان در مسیر دین داری و بندگی خداوند قدم برداشت. این‌چنین است
که نیاز به پیامبران برای تحقیق بندگی مشهود می‌شود؛ چراکه اگر
پیامبران نبودند مانیز هیچ راهی به درک اوامر و نواهی خدای تعالیٰ
نداشتم؛ چنان‌که در حدیثی نیز به این حقیقت چنین اشاره شده:

مَنْصُورِينَ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ أَجَلُّ وَ
أَكْرَمُ مِنْ أَنْ يُعْرَفَ بِخَلْقِهِ بِلِ الْخَلْقُ يُعَرَّفُونَ بِاللَّهِ قَالَ
صَدَقْتَ قُلْتُ إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَتَبَعِي لَهُ أَنْ يَعْرَفَ أَنَّ
لِذَلِكَ الرَّبِّ رِضَاً وَ سَخَطًا وَ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَ سَخَطُهُ
إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَقَدْ يَتَبَعِي لَهُ أَنَّ
يَطْلُبَ الرُّسُلَ ... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ^۲.

۱. یوسف / ۴۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۶۸ - ۱۶۹.

فصل اوّل: دین و دینداری از منظر دین ۱۹

منصورین حازم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم کسی که فهمید برای او پروردگاری است شایسته است که خشنودی و نارضایتی پروردگارش را بشناسد و باید بداند که این رضایت و ناخشنودی جز از طریق وحی یا رسول شناخته نمی‌شود و بنابراین کسی که به او وحی نمی‌شود باید در پی رسولان باشد ...
حضرت فرمود: خدای رحمت کند.

براساس آن‌چه گفته شد، دینداری جز با پیروی از فرستادگان الهی تحقق نمی‌یابد و دین حقیقی جز آن‌چه پیامبران الهی آورده‌اند نخواهد بود. از همین ماجراست که نقش اساسی شناخت پیشوای الهی در دینداری نیز هویدا می‌گردد.

۲ - دین در عالم واقع

پس از تعریفی که از دین و دینداری به دست آوردیم اینکه باید با تکیه بر همان تعریف به دنبال دین حقیقی بود. در دنیای امروز اگر نگاهی کوتاه به جوامع پیرامون خود داشته باشیم، آینه‌ها و روش‌های فراوان و متفاوتی را می‌باییم که همگی با نام دین عرضه شده و هریک نیز خود را حق دانسته و دیگری را تخطه می‌کند و همین امر موجب می‌شود سرگردانی‌های زیادی در این عرصه برای طالبان حقیقت رخ دهد.

نخستین قدم برای رهایی از این سردرگمی، توجه به دو نوع نگاه متفاوتی است که در نگاه به دین و ادیان وجود دارد؛ نگاهی جامعه شناختی و نگاهی تحلیلی. در نگاه جامعه شناسی به فراخور بحثی که داریم مختصات و ویژگی‌های پیروان یک آینه که در جامعه وجود

۲۰ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

دارند ذکر می شود؛ مثلاً گفته می شود یهودیان چنین اند و بودائیان چنان و مسلمانان گونه‌ای دیگر و در این نگاه، هیچ‌گاه از حق و باطل و سعادت و شقاوت انسان سخنی به میان نیامده و فقط توصیف جوامع، صرف نظر از حق یا باطل بودنشان، مطرح می شود.

برخلاف چنین نگاهی، در منظر تحلیلی، حق و باطل بودن مطرح است؛ چرا که در این نگاه بحث سعادت یا شقاوت مورد نظر بوده و برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت باید در همان مسیری که خدای تعالی ارائه فرموده قدم نهاد تابه سعادت دست یافت و دوری از این مسیر و رفتن به راهی دیگر که خداوند بندگان را به رفتن در آن نهی کرده، موجب شقاوت و بدبختی خواهد شد.

بر این مبنای، قبل از هر گونه بحثی باید موضع خود را مشخص ساخت. اگر در پی یافتن حقیقت نیستیم و تنها می خواهیم با آیین‌های مختلفی که در جوامع وجود دارد آشنا شویم، فارغ از این که این کار فایده‌ای دارد یانه، در این صورت از نقطه نظر جامعه‌شناختی باید به موضوع نگریست، اما اگر قصد مان بررسی درستی یا نادرستی آن ادیان بود در این صورت، توصیف ما را به مقصود نرسانده و باید از منظری عقلانی به بررسی و تحلیل پرداخت. ضمن این که باید توجه داشت که در میانه‌ی راه تحلیل و بررسی، به مسیر دیگر که عهده‌دار توصیف است نلغزیم.

نگاهی که در پژوهش پیش رو مورد نظر است نه نگاه توصیفی، بلکه نگاهی تحلیلی خواهد بود؛ یعنی می خواهیم بدانیم مسیری که خدای تعالی برای بندگان قرار داده و از طریق آن می توان سعادتمند شد کدام است؟ در این مسیر، این سؤال رخ می نماید که آیا همه‌ی دین‌هایی

که با نام‌های متفاوت ارائه شده‌اند همان روشی است که خدای تعالی ارائه کرده و به عبارت دیگر، آیا دین‌های فراوانی داریم؟ اگر چنین نیست و خدا همه آن‌چه را به عنوان دین ارائه شده است نمی‌پذیرد پس کدامیں طریق است که دین حقیقی بوده و خدا آن را می‌پذیرد؟ آیا همه کسانی که بر دین حق بوده بهشتی و مابقی مردمان جهنمی خواهند بود؟

۳ - یک دین یا چند دین؟

ابتدا سؤال نخست را مورد نظر قرار می‌دهیم: آیا همه دین‌هایی که ارائه شده‌اند از حقانیت برخور دارند؟ به نظر می‌رسد بنابر دلایلی که در ادامه تنها به دو مورد اشاره می‌کنیم، پاسخ این سؤال منفی باشد و نمی‌توان همه‌ی مسائلی که نام دین بر خود دارند، دین حقیقی دانست که موجب سعادت انسان شوند.

۱ - بروز تناقض

اگر قرار باشد همه‌ی دین‌هایی که ارائه می‌شوند حق باشند آن‌گاه باید تمام حرف‌های متقابلی که در یک موضوع وجود دارند نیز پذیرفته شوند. اگر کسی قائل باشد یهودیت، مسیحیت، اسلام، بودیسم، هندوئیسم و دیگر ادیان، همگی حق هستند مانند این است که گفته باشد هم سه خدایی درست است و هم توحید، هم خدای جسمانی واقعیت دارد و هم خدای غیر مادی، هم اعتقاد به آخرت درست است و هم بی اعتقادی به آن. ادیان نامبرده در موضوعاتی که گفته شده‌اند کدام دیدگاهی متفاوت از دیگری دارد و پذیرش یک دیدگاه موجب نفی دیدگاه دیگر می‌شود؛ مثلاً کسی که سه خدایی مسیحیت را درست

۲۲ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

می داند قاعده‌تاً باید توحید را قائل باشد؛ امکان پذیر نیست در آن واحد بگوییم هم سه خدایی درست است و هم خدایی بی همتا. اگر خدا واحد است دیگر نمی توان قائلان به سه خدایی را هم حق دانست و اگر سه خدایی درست است دیگر نمی توان قائلان به خدای واحد را نیز بر حق دانست.

بر این اساس، کسی که قائل باشد همه ادیان حق هستند باید هر حرف ضد و نقیضی را نیز درست بداند و اولین شمره‌ی چنین دیدگاهی، متلاشی شدن نظام زندگی انسان خواهد بود. بنابراین هیچ‌گاه نمی توان چنین دیدگاهی را مقبول دانست. همین نگاه موجب می شود که معیاری نیز برای داوری آراء و نظرات متفاوت وجود نداشته باشد؛ چراکه پذیرفتن یک معیار خاص به معنای کنار نهادن معیارهای دیگر است و دیدگاهی که همه حرف‌های متقابل را درست می داند نمی تواند از یک معیار خاص برای داوری آراء و نظرات سخن بگوید.

۲- تضاد مبنا و مقصد

کسی که بر مبنای حقانیت همه ادیان یک دین را از میان دین‌های موجود انتخاب می‌کند، وقتی متدينین به دین خاصی می شود با مراجعه به متن آن دین در می‌یابد که دین انتخاب شده هر دین دیگری را باطل می داند؛ مثلاً اگر کسی باتکیه بر این که همه دین‌ها حق هستند مسیحیت را پذیرد وقتی وارد این دین می شود، همین دین، جز خودش همه ادیان را باطل می داند و بدین‌گونه این انتخاب جدید که آن را حق می داند مبنای چنین فردی در انتخاب دین را ناقص و باطل می داند. این‌گونه است که مبنای نخستین او که همه دین‌ها را حق می دانست با

دین پذیرفته شده اش تضاد دارد. چنین فردی براساس مبنایی حرکت کرده است که در دین مقصودش مورد پذیرش نیست.

۴ - کدام دین حق است؟

براساس دلایل پیش‌گفته، نمی‌توان برای همه ادیان حقانیت قائل بوده و همگی را دریک ردیف دانست. با چنین نتیجه‌ای آن‌گاه این سؤال جان می‌گیرد که اگر همه ادیان حق نیستند، پس کدام دین است که حقانیت را به خود اختصاص داده است؟

در پاسخ به این سؤال ابتدا باید در یک تقسیم بندی، همه ادیان را به دو گونه‌ی الهی و غیرالهی تقسیم کرد. ادیان غیرالهی مانند بودیسم و هندوئیسم هیچ داعیه‌ای مبنی بر این که از جانب خدای تعالی باشند نداشته و بیشتر به عنوان یک فرهنگ یا اقومیت مطرح می‌شوند و بنابراین وقتی چنین ادیانی خودشان ادعایی بر الهی بودند ندارند نمی‌توان آن‌ها را به عنوان مسیر سعادت و طریق بندگی خدای تعالی دانست و متمسکین به چنین آیین‌هایی هیچ‌گاه نمی‌توانند از رستگاری در سرای آخرت سخنی بگویند، البته اگر به سرای آخرت اعتقادی داشته باشند، چرا که پذیرش معاد در گرو پذیرش خدایی عادل است که به وسیله پیامبرانش از غبیبی که پس از مرگ در انتظار مان است خبر داده باشد.

ادیانی که امروزه به عنوان ادیان الهی شناخته می‌شوند یهودیت، مسیحیت و اسلام است و البته برخی، زرتشتی‌گری رانیز دینی الهی می‌دانند. با این وصف، دایره‌ی تحقیق‌مان محدودتر شده و می‌توان پرسید که از میان این ادیان الهی، کدامیک حق است؟

وقتی به متون این ادیان مراجعه می کنیم در می یابیم که هر دین، دین قبلی را نفی کرده و تعالیم پیشینی را که با نام دین الهی عرضه می شود نفی می کند؛ به عنوان مثال، متون مسیحیت پاییندی به یهودیت و نپذیرفتن پیامبر جدید (حضرت عیسی علیه السلام) را نفی می کند؛ این گفتگوی حضرت عیسی علیه السلام که در کتاب مقبول مسیحیان آمده است شاهدی بر این مدعاست:

روزی فریسان و صدو قیان که سران مذهبی و سیاسی قوم [یهود] بودند، آمدند تا ادعای عیسی را مبنی بر مسیح بودن بیازمایند. به این منظور از او خواستند تا معجزه‌ای آسمانی بکند. او جواب داد: «... این قوم گناهکار و بی ایمان معجزه آسمانی می خواهند، ولی غیر از معجزه یونس، معجزه دیگری به آنان نشان داده نمی شود.» این را گفت و از ایشان جدا شد. وقتی به آنسوی دریا رسیدند، شاگردان متوجه شدند که فراموش کرده‌اند چیزی برای خوردن بردارند. عیسی به ایشان فرمود: «خود را از خمیر مایه فریسانها و صدو قی ها دور نگه دارید.» بالاخره شاگردان فهمیدند که منظور عیسی از خمیر مایه، همان تعالیم غلط فریسانها و صدو قی هاست.^۱

چنان که می بینیم در کتاب مقدس مسیحیان، از دو فرقه مهم و بزرگ یهودیت به عنوان اقوام بی ایمان و گناهکار یاد می شود و با غلط دانستن تعالیم آنها، دوری پیروان حضرت عیسی را از این تعالیم خواستار می شود.

بر همین منوال، آخرین پیامبر نیز با دعوت همگان به تعالیمی که

آورده است، تعالیم باقی مانده از پیامبران پیشین در میان مردمان را تعالیمی انحراف یافته دانسته و به ابطال و نفی آن‌ها همت می‌گمارد. این کلام خداست که می‌فرماید:

﴿مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ
سَمِعْنَا وَ عَصَبْنَا وَ اسْمَعْ غَيْرَ مُشْمَعَ وَ رَاعَنَا لَيَا بِالْسِتَّةِهِمْ وَ
طَغَنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَاتُلُوا سَمِعْنَا وَ أَطْعَنَا وَ اسْمَعْ وَ
أَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا
يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا * يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ آمِنُوا بِمَا
نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهًا فَنَزَّدُهَا
عَلَى أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبَّتِ وَ كَانَ أَمْرُ
اللَّهِ مَفْعُولًا﴾^۱

برخی از آنان که یهودی‌اند، کلمات را از جاهای خود بر می‌گردانند، و با پیچانیدن زبان خود و به قصد طعنه زدن در دین می‌گویند: «شنیدیم و نافرمانی کردیم؛ و بشنو ناشنوا گردی.» و «راعنا» و اگر آنان می‌گفتند: «شنیدیم و فرمان بردیم، و بشنو و به ما بنگر»، قطعاً برای آنان بهتر و درست‌تر بود، ولی خدا آنان را به علت کفرشان لعنت کرد، در نتیجه جز اندکی ایمان نمی‌آورند. ای کسانی که به شما کتاب داده شده است، به آن‌چه فرو فرستادیم و تصدیق‌کننده همان چیزی است که با شمامست ایمان بیاورید، پیش از آن که چهره‌هایی را محو کنیم و در نتیجه

آن‌ها را به قهقرا بازگردانیم؛ یا همچنان که «اصحاب سَبَّت» را لعنت کردیم؛ آنان را لعنت کنیم، و فرمان خدا همواره تحقیق یافته است.

چنان‌که می‌بینیم در این آیات او لاً به تحریف کتب پیشین اشاره می‌شود و در مرحله بعد از آنان خواسته می‌شود که به پیامبر جدید و کتابی که او با خود آورده ایمان آورند تا از لعن الهی در امان بمانند. و در آیاتی دیگر، به تحریف کتب الهی پیشین این‌گونه تصریح می‌شود:

﴿فِيمَا نَقْضِيهِمْ مِي شَاقَّهُمْ لَعَنَّا هُمْ قَاسِيَةٌ
يُخَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًا مِمَّا ذُكْرُوا بِهِ وَ لَا
تَزالُ تَطَلُّعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاغْفُ عنْهُمْ وَ
اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا
نَصَارَى أَخَذْنَا مِيشَاقَهُمْ فَسُسُوا حَظًا مِمَّا ذُكْرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا
بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ سَوْفَ يُبَيِّنُهُمُ اللَّهُ
بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾^۱

پس به پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم. کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند، و بخشی از آن‌چه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردنده. و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی، مگر اندک از ایشان. پس، از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست

می‌دارد * و از کسانی که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، از ایشان پیمان گرفتیم، وبخشی از آن‌چه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیدیم، و به زودی خدا آنان را از آن‌چه می‌کرده‌اند خبر می‌دهد.

﴿أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ﴾

۱) کلام الله ثم يحرّقونه مِنْ بَعْدِ مَا عَتَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾

آیا طمع دارید که به شما ایمان بیاورند؟ با آن‌که گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند، و خودشان هم می‌دانستند.

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ

عِنْدِ اللهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَبَثَ أَيْدِيهِمْ

۲) وَ وَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكُسِبُونَ﴾

پس وای بر کسانی که کتاب را با دست‌های خود می‌نویسند، سپس می‌گویند: «این از جانب خداست»، تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند؛ پس وای بر ایشان از آن‌چه دست‌های ایشان نوشته، و وای بر ایشان از آن‌چه به دست می‌آورند.

﴿وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلْوُونَ أَلْسِنَتَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ

مِنَ الْكِتَابِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ

۱. بقره / ۷۵

۲. بقره / ۷۹

ما هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ هُمْ
يَعْلَمُونَ^۱

واز میان آنان گروهی هستند که زبان خود را به کتاب می پیچانند، تا آن را از کتاب پندارید، با این که آن از کتاب نیست؛ و می گویند: «آن از جانب خداست»، در صورتی که از جانب خدا نیست؛ و بر خدا دروغ می بندند، با این که خودشان می دانند. و در آیه‌ای دیگر، پیامبر خاتم به عنوان آشکار کننده آن چیزهایی که از تعالیم پیامبر پیشین مخفی شده است، معرفی می شود:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفِونَ مِنِ الْكِتَابِ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ﴾^۲

ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب را که پوشیده می داشتید برای شما بیان می کند، و از بسیاری درمی گذرد. قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.

بدین گونه دین جدیدتر، دین قبلی را نفی می کند. البته پیروان آیین های قبلی نیز برای دوام ثبات خود باید منکر دین بودن دین پسین باشند؛ زیرا نمی شود دینی را به عنوان دین الهی که پیامبری جدید آورده است پذیرفت اما هم چنان بر تعالیم کهنه خود که در تقابل با تعالیم پیامبر جدید است باقی ماند. بنابراین از این منظر نیز که به این ادیان

۱. آل عمران / ۷۸.

۲. مائدہ / ۱۵.

بنگریم نمی‌توان حق بودن همه را پذیرفت و همه را در عرض هم دانست.

اینک اگر قرار باشد کسی از این ادیان که داعیه الهی بودن دارند را پذیرا باشیم ملاک و معیار برای این پذیرش چیست؟ از دو منظر می‌توان به این سؤال نگریست:

۱- نخست آن‌که فردی هیچ دینی نداشته و تازه می‌خواهد از بع‌دینی به سوی دینداری حرکت کند. در این صورت اگر از منظر زمانی به این ادیان بنگریم از چند جهت پذیرش تعالیم پیامبر خاتم به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود؛ نخست آن‌که معمولاً ادله و شواهد بر وجود تاریخی هر آن‌چه که تازه‌تر باشد بیشتر است. تنها دلیل بر وجود پیامبران بنی اسرائیل و حضرت عیسیٰ خود متون دینی پیروان این ادیان است و اگر کسی معتقد به متون دینی آن‌ها نباشد هیچ دلیل تاریخی بر وجود شخص آن پیامبران که آورنده آن شرایع هستند در دست نیست و مطمئناً کسی که می‌خواهد دینی را پذیرد اول باید وجود آورنده آن دین برایش ثابت شود و متن دینی پس از پذیرش پیامبر و انتساب متن به اوست که مرجعیت می‌یابد.

دیگر آن‌که با وجود امکان تحریف در تعالیم پیامبران، هر چه دینی جدیدتر باشد امکان تحریف آن نیز کمتر بوده و پذیرش آن به صواب نزدیک‌تر خواهد بود.

با این توضیح، اگر فردی ملحد بوده و هیچ دینی ندارد و به هر طریقی متوجه خطای خود شده و از این پس می‌خواهد در مسیر دینداری و بندگی خدای تعالی قدم بردارد، تنها انتخاب درست برای او، پذیرش آین آخرین پیامبر خواهد بود.

۲- اما اگر فردی پاییند به برخی تعالیم بوده ولی می خواهد تعالیم دیگری برگزیند، این حرکت او از دو حال خارج نیست؛ یا می خواهد با بازگشت به عقب به سوی دین قدیمی تر برود یا با حرکت به جلو به سوی دین جدید برود. با توجه به آن‌چه تاکنون گفته شد، حرکت رو به جلوی او در واقع به منزله پذیرش پیامبر دیگری از پیامبران خدا و دور شدن از تحریفات موجود در تعالیم پیامبران پیشین است، اما اگر کسی بخواهد حرکت رو به عقب داشته باشد این حرکت او تنها بافرض نفی پیامبری پیامبر اخیر و پذیرش تعالیم پیامبر سابق امکانپذیر است و چنین نفی و پذیرشی هیچ توجیه عقلانی ندارد؛ چراکه معمولاً ادله وجود پیامبر جدید همیشه قوی‌تر و بیشتر از وجود پیامبر پیشین است.

بر این اساس، حرکت یک مسیحی از مسیحیت به اسلام درست و بازگشتش به یهودیت نادرست خواهد بود. حرکت یک یهودی به مسیحیت و اسلام درست و حرکت یک مسلمان به مسیحیت و یهودیت نادرست خواهد بود. ضمن این‌که حرکت رو به عقب مستلزم نفی نبوّت پیامبری از پیامبران خداست، اما حرکت رو به جلو، پذیرش پیامبر دیگری از پیامبران الهی خواهد بود.

۵- آیا دین تکاملی است؟

باتوجه به آن‌چه گفته شدم ممکن است این سؤال مطرح شود که اساساً چرا خدای تعالی دین‌های متعددی را برای بشر فرستاده است تا این‌گونه میان مردمان اختلاف افتند. در پاسخ به این سؤال معمولاً پیشرفت و تکامل تدریجی انسان‌ها به عنوان یک فرض مسلم پذیرفته

شده و آنگاه با تطابق تعالیم پیامبران بر اندیشه‌های بشری، تعالیم پیامبران نیز درجه بندی می‌شود و تعالیم آخرین پیامبر به عنوان آخرین دین قلمداد شده و کامل‌ترین آن‌ها دانسته می‌شود؛ چنان‌که گفته‌اند:

«گفتیم که پیامبران با همه اختلافات فرعی و شاخه‌ای، حامل یک پیام و وابسته به یک مکتب بوده‌اند. این مکتب تدریجاً بر حسب استعداد جامعه انسانی عرضه شده است تا بدانجا که بشریت رسید به حدی که آن مکتب به صورت کامل و جامع عرضه شد و چون بدین نقطه رسید نبوت پایان پذیرفت. آن کسی که به وسیله او صورت کامل مکتب عرضه و ابلاغ شد، حضرت محمد بن عبدالله علیه السلام است و آخرین کتاب آسمانی قرآن است.»^۱

بنابر دلایلی که در ادامه می‌آید، به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی نمی‌تواند از انقان لازم برخوردار باشد:

- ۱- بی‌معناشدن خاتمیت پیامبر خاتم. اگر قرار باشد که با پیشرفت‌های فکری مردمان، دین جدیدی آورده شود بنابراین هیچ‌گاه نباید برای پیامبران هم پایانی قائل شد؛ چرا که از نگاه قائلین به این منظر، بشر دائمًا در حال پیشرفت است و با تغییر و پیشرفت اندیشه‌ها باید دینی که مطابق با اندیشه‌های جدید است آورده شود و دین جدید نیز پیامبر جدید می‌خواهد و این‌گونه است که خاتمیت پیامبر خاتم مورد خدشة قرار می‌گیرد.
- ۲- لازمه چنین نگاهی این است که بزرگ مردانی همچون ابازر و

۳۲ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

سلمان و مقداد را که جزو یاران پیامبر محسوب می شوند از نظر بهره مندی از عقل و اندیشه کم بهره و انسان های معاصر را انسان هایی کامل‌اً عاقل و فرهیخته محسوب کنیم.

۳ - تاریخ جوامع حاکی از آن است که با زیاد شدن فاصله زمانی از هر پیامبری، تعالیم او نیز بیشتر موجب بی مهری قرار گرفته و با استیلای مستکبرین، ابلاغ پیام آوران الهی نیز متوقف و یا به سختی انجام شده است. در مورد پیامبر خاتم نیز وضع بر همین منوال بوده و جانشینان معصوم آن پیامبر در کنج انزوا بوده و نهایتاً توسط حاکمان زمان خود به شهادت رسیده اند. این وضعیت علاوه بر این که نشانه چیرگی ددمنشی بر عقلانیت انسان است، حاکی از این مطلب است که تعالیم پیامبران هیچ گاه به صورت کامل توسط جوامع جذب نشده و بلکه وضعیت جوامع حاکی از آن است که به تعالیم انبیاء توجهی در خور صورت نگرفته و بنابراین نمی توان از تطابق تعالیم با وضعیت جوامع سخن گفت و آن گاه که چنین تطابقی وجود نداشته باشد عرضه تعالیم الهی را نمی توان متناظر با وضعیت جوامع دانست.

۶ - تسلیم در برابر حجت خداوند؛ یگانه دین مقبول خداوند

نظری در تعالیم انبیاء ﷺ حاکی از آن است که اصول مورد دعوت آنان با هم مشترک بوده و تنها در گسترده ای احکام است که برخی اختلافات به چشم می خورد و البته ذات احکام چنین بوده و در شرایط متفاوت، احکام متفاوتی پدید می آید. بر این مبنای می توان گفت خدای تعالی فقط یک دین فرستاده است و تعدد ادیان جز انحراف در اصل

دین نیست.

همه پیامبران در عرصه اعتقادات و آداب اخلاقی با هم هم‌رأی بوده و جز تذکر به واقع کاری انجام نداده‌اند و چون واقع فقط یکی است تذکرات همه آن‌ها نیز به یک مقصود ختم می‌شود. در زمینه احکام نیز اگر یک فعل ممکن است در زمان واحد برای یک نفر حرام، برای دیگری واجب و برای دیگری مکروه، مباح یا مستحب باشد، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که احکامی که پیامبران به مخاطبان خود آموزش می‌داده‌اند نیز یکسان باشد.

ممکن است گفته شود تعالیم پیامبران در عرصه اعتقادات نیز متفاوت است و مثلًا یک پیامبر به خدایی یکتا و دیگر پیامبر به خدایی سه گانه و یا شبیه این‌ها دعوت کرده است و بنابراین نمی‌توان گفت تعالیم انبیاء یک چیز بوده است. در پاسخ به چنین اشکالی باید متذکر تحریفاتی شد که در تعالیم انبیاء رخ داده است. انبیاء در آن‌چه مردمان را به آن می‌خوانده‌اند تفاوتی نداشته‌اند؛ چنین نبوده که یکی به خدای یکتا دعوت کند و دیگری به خدای سه گانه. اگر چنین بود اصل نبوت پیامبران هم مورد خدشه بود. خدایی که واحد است نمی‌تواند سه گانه باشد و بالعکس و بنابراین با باقی ماندن بر این تفاوت، یکی از این دو پیامبر (العیاذ بالله) غیر صادق خواهد بود و با حذف صداقت او اصل نبوت نیز سقوط خواهد کرد و با حذف نبوت، اساس دین و تعالیمی هم که آورده است غیر قابل اعتماد و اساساً دین نخواهد بود.

بنابراین پیامبران جز یک دین نیاورده‌اند و تعدد پیامبران هیچ‌گاه به معنای تعدد ادیان و تعالیم نیست. مخاطب پیامبران اندیشه‌ی توسعه طلب و ابزارساز آدمی نیست که با دگرگونی این خواسته‌ها تعالیم

جدیدی جهت توسعه بیشتر زندگی آدمی که معلوم نیست از کدام ناکجا آباد سر بر้อน بیاورد از سوی خدا صادر شود. مخاطب انبیاء همان فهم و تعقل آن هاست که گذشت زمان هیچ تأثیری در خوب و بد آنها ندارد. گذشت زمان هیچ تأثیری در حسن بندگی خدا، صداقت، خلوص و زیبایی هایی از این دست ندارد. زبان دین، زبان فطرت است و فطرت انسان ها نه با گذشت زمان و نه با تغییر مکان هیچ تغییری نمی کند. بنابراین تعالیم انبیاء ناظر بر همان چیز هایی است که گذشت زمان تأثیری بر آنها نداشته و فطرت و نوع خلقت انسان همواره براساس همانها امور زندگانی خود را می گذراند.

چه بسا اگر تعالیم انبیاء مورد تحریف سودجویان قرار نمی گرفت، علّت عدمه تعدد انبیاء نیز از میان بر می خاست. حضرت آدم، حضرت نوح، حضرت ادریس، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت محمد ﷺ همگی به یک برنامه واحد فراخوانده اند و تعدد ادیانی که امروزه در جهان ما وجود دارد یقیناً امر باطلی بیش نیست.

اگر حضرت آدم ﷺ به خدای بی همتایی که شریکی ندارد و فراتر از اندیشه هاست دعوت می کند، همه پیامبران پس از وی نیز بر همین مسیر خواهند بود و هرگونه انحرافی از این مسیر مستقیم، تحریفی است که از سوی شیطان در مردم رواج یافته است. یکی از جهات مهم آمدن پیامبران متعدد نیز برای رفع همین تحریفات و بازگرداندن مردمان به همان تعالیم اساسی پیامبران پیشین بوه است و نه ایجاد دینی جدید در عرض دین قبلی.

بدین ترتیب، یهود و مسیحیت دچار انحرافاتی از مسیر تعالیم و تذکرات پیامبران الهی شدند و دین نزد خداوند همان تسليم بودن در

برابر حجت‌های الهی است:

﴿اَنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْاَسْلَامُ﴾.^۱

دین نزد خدا همان تسلیم بودن است.

و امیرالمومنین علیه السلام در تفسیر «اسلام»ی که دین خدادست، می‌فرمایند:

قالَ اَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... اَلْاسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ.^۲

اسلام همان تسلیم شدن است.

اینک این سؤال مطرح است که آیا امکان وجود تحریف پس از آخرین پیامبر نیز وجود دارد و ممکن است که این تعالیم نیز دستخوش تحریف قرار گیرد؟ به نظر می‌رسد پاسخ این سؤال مثبت بوده و همان‌گونه که تعالیم پیامبران پیشین دستخوش تحریف قرار گرفته است، تعالیم آخرین پیامبر نیز از این گزند مصون نیست. خدای تعالی برای این‌که راه چین خطری را برای مشتاقان به هدایت بینده افرادی را پس از پیامبر خاتم به عنوان نگهبانان دین و ستون‌های هدایت قرار داد تا مؤمنین با رجوع به آن‌ها از انحرافات و تحریفاتی که ممکن است عارض بر دین شود در امان بمانند و این افراد کسی جزدوازده امام معصومی که پیامبر به مردمان معرفی فرموده بود نیست.

معرفی ایندوازده نفر چنان در میان مردمان مشهور بوده که حتی کسانی که به امامتدوازده امام معصوم نیز قائل نبوده‌اند نتوانسته‌اند پوشاننده این نور روشن باشند. این حدیث را در دو کتاب معتبر پیر وان

۱. آل عمران / ۱۹.

۲. المحاسن، ج ۱، ص ۲۲۲.

سفیه و منحر فان از امامت پیشوایان معصوم چنین می یابیم:

جَابِرٌ بْنُ سَمْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: يَكُونُ إِثْنَ عَشَرَ أَمِيرًا فَقَالَ كَلِمَةً لَمْ أَسْمَعْهَا، فَقَالَ أَبِي إِنَّهُ قَالَ كَلِمَةً مِنْ قُرَيْشٍ.^۱

جابر پسر سمره می گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

«دوازده امیر خواهد بود. آن گاه سخنی گفت که من آن را نشنیدم.

پدرم گفت: پیامبر فرمود: همه آنان از قریشند.»

همین حدیث در صحیح مسلم با عبارت خلیفه و با کمی تفاوت نقل

شده است. براساس این نقل، پیامبر فرمودند:

«اسلام پیوسته عزیز خواهد بود تا دوازده خلیفه بر مسلمانان

حکومت کنند»، سپس سخنی فرمود که من نفهمیدم، پس به پدرم گفتم

پیامبر چه فرمود؟ گفت، فرمود «تمام آنها از قریشند». ^۲

این حدیث هم چنین در سنن ابو داود^۳ و سنن ترمذی^۴ که از دیگر

كتب معتبر اهل تسنن است نیز نقل شده است.

والبته قول پیامبر در بیان درستش از لسان ائمه معصومین عليهم السلام

چنین است:

۱. بخاری، صحیح البخاری، ۱۳۱۵، ق، ۸، ص ۱۲۷، کتب الأحكام، باب

الاستخلاف، ح ۷۲۲۳. این حدیث در نسخه های اخیر صحیح بخاری حذف شده

است؛ به عنوان نمونه مراجعه کنید به: (بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح، بی جا،

دار الطوق النجاة، چاپ اول، ۱۴۲۲ ق.).

۲. نیسابوری، صحیح مسلم، ج ۳، حدیث ۱۴۵۳.

۳. ابو داود، ج ۴، ص ۱۰۶.

۴. ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱.

امام صادق علیه السلام از رسول اکرم ﷺ که فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند. اول آنها علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد و آخر آنان قائم (عج) است. پس این عده جانشینان واوصیاء و اولیاء من هستند و از طرف خداوند بر امت من حجت می‌باشند. مؤمن اقرار به امامت آنان می‌کند و کافر هم منکر فضل و مقام آنها می‌باشد.^۱

اگر بخواهیم مجموع آن چه گفته شد رابه صورتی دیگر تکرار کنیم باید گفت خدای تعالی برای هدایت مردمان پیامبرانی فرستاد و اساساً زندگی مردمان با پیامبران آغاز شد. اولین پیامبر، مخاطبان خود رابه توحید متذکر ساخته و تعالیمی را برای رستگاری آنان آموزش داد. با رفتن آن پیامبر، پیامبر پسین بر همان آموزه‌هاتکیه کرده و همچون محوری برای هدایت مردمان در میان آنان حضور داشت.

در این مسیر گاهی می‌شد که با غیبت پیامبری از میان مردمان، تحریف‌هایی به وجود می‌آمد؛ مثلاً حضرت موسی علیه السلام بعد از چهل روز که از کوه طور برگشتند شدت انحراف را تا جایی یافتند که مردمانی که این همه معجزه از حضرت موسی دیده بودند تنها در همین مدت کم غیبت پیامبر شان، خدا را وانهاده و گوواله پرست شده بودند و جانشین حضرت موسی را تنها گذاشته و در پی شیطان افتادند.

گاهی که به هر دلیلی غیبت پیامبر حاصل می‌شد، دست مستکبران برای تحریف تعالیم الهی آن پیامبر باز می‌شد و به تدریج اندیشه‌های انحرافی بر جای تعالیم الهی می‌نشست و این‌گونه بود که به عنوان مثال دینی مانند یهودیت شکل می‌گرفت. وقتی پیامبر بعدی می‌آمد و حجم

تحریفات پیامبر پیشین را می دید سعی بلیغ در رفع آن تحریفات و احیاء همان آموزه های الهی داشت که پیامبر پیشین بر آن اهتمام داشت؛ چنان که حضرت عیسی بانفی آن چه یهودیت برآن بود آن ها را انحرافاتی از تعالیم حضرت موسی علیهم السلام می دانست و سعی در احیای مجدد تعالیم برادرش حضرت موسی علیهم السلام داشت. در این میان، عده ای که خواهان حق بوده و بندگی خداوند دغدغه اصلی شان بود وقتی متوجه می شدند که حضرت عیسی علیهم السلام از جانب خداست، به او ایمان آورده و خود را از چنگال تحریفات یهودیان بر تعالیم الهی می رهاندند. در این صورت، پیروی از پیامبر همان زمان، یعنی حضرت عیسی، مصدق دینداری بوده و ماندن بر تحریفات منسوب به حضرت موسی و یهودیت، خروج از دین داری و بندگی خدا محسوب می شد.

بارften حضرت عیسی، تعالیم ایشان که همان تعالیم حضرت موسی و تمامی پیامبران پیشین بود نیز دستخوش تغییر و تحریف شد و همه این تحریفات با انتساب به حضرت عیسی با نام دین مسیحیت به مردم ارائه شد. پیامبری دیگر آمد و فریاد بر داشت که آن چه به عنوان مسیحیت و تعالیم حضرت عیسی در میان مردمان است جز فربی بیش نیست و ساخته دست کسانی است که از این نوع دین و روزی مردمان منفعت می برنند.

پیروان ساده لوح این پیشوایانِ مکار وقتی سخن پیامبر جدید را شنیدند نزد اربابان خود رفتند و گفتند ادعای این پیامبر جدید یا درست است و یا نادرست. اگر درست است پس باید به او ایمان آوریم و اگر نادرست است شما که پیشوایان ما هستید او را رسوا سازید. پیشوایان که در مقابل این حرف درست در مانده بودند چاره ای جز

پذیرش مقابله با پیامبر جدید نداشتند. آنان همانگونه که در شناخت فرزندان خودشکی نداشتند در پیامبر بودن پیامبر جدید و لزوم ایمان آوردن به او هم هیچ تردیدی نداشتند، اما اگر چنین می‌کردند باید آن پست و مقام دنیایی خود را رها کرده و در ردیف تازه مسلمان‌ها در می‌آمدند و البته آن قدر مطیع خداوند نبودند که برای بندگی او این جایگاه دنیایی خود را وانهند و ترجیح می‌دادند که هم‌چنان در مقابل حق بایستند و عَلَم باطل مسیحیت را برافراشته نگاه دارند اماً تسلیم حق و حقیقت نشوند.

اماً این پیشوایان اینک با درخواستی عاقلانه از سوی پیروانشان که تخت ریاستشان بر گرده‌های آنان استوار شده بود مواجه بودند. باید چشم در چشم پیامبر جدید می‌شدند و ادامه ماجرا:

«مدینه اولین باری است که میهمانانی چنین غریبه را به خود می‌بینند. کاروانی متشكل از شصت میهمان نا آشنا که لباس‌های بلند مشکی پوشیده‌اند، به گردنشان صلیب آویخته‌اند، کلاه‌های جواهرنشان بر سر گذاشته‌اند، زنجیرهای طلا به کمر بسته‌اند و انواع و اقسام طلا و جواهرات را بر لباس‌های خود نصب کرده‌اند.

وقتی این شصت نفر برای دیدار با پیامبر، وارد مسجد می‌شوند، همه با حیرت و تعجب به آن‌هانگاه می‌کنند. اماً پیامبر بی‌اعتنای از کنار آنان می‌گذرد و از مسجد بیرون می‌رود.

هم هیأت میهمان و هم مسلمانان، از این رفتار پیامبر، غرق در تعجب و شگفتی می‌شوند. مسلمانان تا کنون ندیده‌اند که پیامبر مهربانشان به میهمانان بی‌توّجّهی کند.

به همین دلیل، وقتی سرپرست هیأت مسیحی، علّت بی‌اعتنای

۴۰ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

پیامبر را سؤال می کند، هیچ کدام از مسلمانان پاسخی برای گفتن پیدا نمی کنند.

تنه راهی که به نظر همه می رسد، این است که علت این رفتار پیامبر را از حضرت علی بپرسند، چرا که او نزدیک ترین فرد به پیامبر و آگاه‌ترین نسبت به دین و سیره و سنت است. مشکل مثل همیشه به دست علی حل می شود. پاسخ او این است که:

«پیامبر با تجملات و تشریفات، میانه‌ای ندارند؛ اگر می خواهید مورد توجه و استقبال پیامبر قرار بگیرید، باید این طلاجات و جواهرات و تجملات را فرو بگذارید و با هیأتی ساده، به حضور ایشان برسید.»

این رفتار پیامبر، هیأت میهمان را به یاد پیامبر شان، حضرت مسیح می اندازد که خود با نهایت سادگی می زیست و پیروانش را نیز به رعایت سادگی سفارش می کرد.

آنان از این که می بینند، در رفتار و کردار، این همه از پیامبر شان فاصله گرفته‌اند، احساس شرم‌ساری می کنند.

میهمانان مسیحی وقتی جواهرات و تجملات خود را کنار می گذارند و با هیأتی ساده وارد مسجد می شوند، پیامبر از جای بر می خیزد و به گرمی از آنان استقبال می کند.

شصت دانشمند مسیحی، دور تا دور پیامبر می نشینند و پیامبر به یکایک آنها خوش آمد می گوید. در میان این شصت نفر، که همه از پیران و بزرگان مسیحی نجران هستند، ابو حارثه اسقف بزرگ نجران و شرحبیل نیز به چشم می خورند. پیداست که سرپرستی هیأت را ابو حارثه اسقف بزرگ نجران، بر عهده دارد. اونگاهی به شرحبیل و

فصل اوّل: دین و دین‌داری از منظر دین ۴۱

دیگر همراهان خود می‌اندازد و با پیامبر شروع به سخن گفتن می‌کند: «چندی پیش نامه‌ای از شما به دست ما رسید، آمدیم تا از نزدیک، حرف‌های شمارا بشنویم.» پیامبر می‌فرماید:

«آن چه من از شما خواسته‌ام، پذیرش اسلام و پرستش خدای یگانه است.»

و برای معرفی اسلام، آیاتی از قرآن را برایشان می‌خواند. اسقف اعظم پاسخ می‌دهد: «اگر منظور از پذیرش اسلام، ایمان به خداست، ماقبلًا به خدا ایمان آورده‌ایم و به احکام او عمل می‌کنیم.» پیامبر می‌فرماید:

«پذیرش اسلام، آثار و علایمی دارد که با آن چه شما معتقدید و انجام می‌دهید، سازگاری ندارد. شما برای خدا فرزند قاتلید و مسیح را خدا می‌دانید، در حالی که این اعتقاد، با پرستش خدای یگانه متفاوت است.»

اسقف برای لحظاتی سکوت می‌کند و در ذهن دنبال پاسخی مناسب می‌گردد. یکی دیگر از بزرگان مسیحی که اسقف را در مانده در جواب می‌بیند، به یاری اش می‌آید و پاسخ می‌دهد: «مسیح به این دلیل فرزند خداست که مادر او مریم، بدون این که با کسی ازدواج کند، او را به دنیا آورد. این نشان می‌دهد که او باید خدای جهان باشد.»

پیامبر لحظه‌ای سکوت می‌کند. ناگهان فرشته وحی نازل می‌شود و پاسخ این کلام را از جانب خداوند برای پیامبر می‌آورد. پیامبر بلافاصله پیام خداوند را برای

آنان بازگو می کند: «وضع حضرت عیسی در پیشگاه خداوند، همانند حضرت آدم است که او را به قدرت خود از خاک آفرید...»^۱

و توضیح می دهد که «اگر نداشتند پدر دلالت بر خدایی کند، حضرت آدم که نه پدر داشت و نه مادر، بیشتر شایسته مقام خدایی است. در حالی که چنین نیست و هر دو بنده و مخلوق خداوند هستند.» لحظات به کندی می گذرد، همه سرهارا به زیر می اندازند و به فکر فرو می روند. هیچ یک از صفت دانشمند مسیحی، پاسخی برای این کلام پیدا نمی کنند. لحظات به کندی می گذرد؛ دانشمندان یکی یکی سرهایشان را بلند می کنند و درانتظار شنیدن پاسخ به یکدیگرنگاه می کنند، به اسقف اعظم، به شرحبیل؛ اما... سکوت محض.

عاقبت اسقف اعظم به حرف می آید: «ما قانع نشدیم. تنها راهی که برای اثبات حقیقت باقی می ماند، این است که با هم مباهمله کنیم. یعنی ما و شما دست به دعا برداریم و از خداوند بخواهیم که هر کس خلاف می گوید، به عذاب خداوند گرفتار شود.»

پیامبر لحظه‌ای می ماند. تعجب می کند از این که اینان این استدلال روش را نمی پذیرند و مقاومت می کنند. مسیحیان چشم به دهان پیامبر می دوزند تا پاسخ او را بشنوند.

در این حال، باز فرشته وحی فرود می آید و پیام خداوند را به پیامبر می رساند. پیام این است:

«هر کس پس از روشن شدن حقیقت، با توبه انکار و مجادله برخیزد، [به مباهمله دعوتش کن] بگو بیاید، شما فرزندانتان را بیاورید

فصل اوّل: دین و دین داری از منظر دین ۴۳

و ما هم فرزندانمان، شما زنانتان را بیاورید و ما هم زنانمان. شما جان‌هایتان را بیاورید و ما هم جان‌هایمان، سپس با تصرع به درگاه خدارویم و لعنت او را بر دروغگویان طلب کنیم».^۱

پیامبر پس از انتقال پیام خداوند به آنان، اعلام می‌کند که من برای مباهله آماده‌ام. دانشمندان مسیحی به هم نگاه می‌کنند، پیداست که برخی از این پیشنهاد اسقف رضايتمند نیستند، اما انگار چاره‌ای نیست. زمان مراسم مباهله، صبح روز بعد و مکان آن صحرای بیرون مدینه تعیین می‌شود.

دانشمندان مسیحی موقتاً با پیامبر خدا حافظی می‌کنند و به اقامتگاه خود باز می‌گردند تا برای مراسم مباهله آماده شوند.

صبح است. شصت دانشمند مسیحی در بیرون مدینه ایستاده‌اند و چشم به دروازه مدینه دوخته‌اند تا محمد بالشکری از یاران خود، از شهر خارج شود و در مراسم مباهله حضور پیدا کند.

تعداد زیادی از مسلمانان نیز در کنار دروازه شهر و در اطراف مسیحیان و در طول مسیر صف کشیده‌اند تا بیننده این مراسم بی‌نظیر و بی‌سابقه باشند.

نفس‌ها در سینه حبس شده و همه چشم‌ها به دروازه مدینه خیره شده است.

لحظات انتظار سپری می‌شود و پیامبر در حالی که حسین را در آغوش دارد و دست حسن را در دست، از دروازه مدینه خارج می‌شود. پشت سر او تنها یک مرد و زن دیده می‌شوند. این مرد علی است و

۴۴ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

این زن فاطمه.

تعجب و حیرت، همراه با نگرانی و وحشت بر دل مسیحیان سایه می افکند.

شرحبیل به اسقف می گوید: نگاه کن. او فقط دختر، داماد و دو نوه خود را به همراه آورده است.

اسقف که صدایش از التهاب می لرزد، می گوید:
«همین نشان حقانیت است. به جای این که لشکری را برای مباھله بیاورد، فقط عزیزان و نزدیکان خود را آورده است، پیداست به حقانیت دعوت خود مطمئن است که عزیزترین کسانش را سپر بلا ساخته است.»

شرحبیل می گوید: «دیروز محمد گفت که فرزندانمان و زنانمان و جانها یمان. پیداست که علی را به عنوان جان خود همراه آورده است. آری، علی برای محمد از جان عزیزتر است. در کتاب های قدیمی ما، نام او به عنوان وصی و جانشین او آمده است...»

در این حال، چندین نفر از مسیحیان خود را به اسقف می رسانند و با نگرانی و اضطراب می گویند:

«ما به این مباھله تن نمی دهیم. چرا که عذاب خدا برای خود حتمی می شماریم.»

چند نفر دیگر ادامه می دهند: «مباھله مصلحت نیست. چه بسا عذاب، همه مسیحیان را در بر بگیرد.»

کم کم تشویش و ولوله در میان تمام دانشمندان مسیحی می افتد و همه تلاش می کنند که به نحوی اسقف را از انجام این مباھله بازدارند. اسقف به بالای سنگی می رود، به اشاره دست، همه را آرام می کند و

در حالی که چانه و موهای سپید ریشش از التهاب می‌لرزد، می‌گوید: «من معتقدم که مباهله صلاح نیست. این پنج چهره نورانی که من می‌بینم، اگر دست به دعا بردارند، کوه‌هارا از زمین می‌کنند، در صورت وقوع مباهله، نابودی ما حتمی است و چه بسا عذاب، همه مسیحیان جهان را در برابر گیرد.»

اسقف از سنگ پایین می‌آید و با دست و پای لرزان و مرتعش، خود را به پیامبر می‌رساند. بقیه نیز دنبال او روانه می‌شوند.

اسقف در مقابل پیامبر، با خصوص و تواضع، سرش را به زیر می‌افکند و می‌گوید: «ما را از مباهله معاف کنید. هر شرطی که داشته باشد، قبول می‌کنیم.»

پیامبر با بزرگواری و مهربانی، انصرافشان را از مباهله می‌پذیرد و می‌پذیرد که به ازای پرداخت مالیات، از جان و مال آنان و مردم نجران، در مقابل دشمنان، محافظت کند.

خبر این واقعه، به سرعت در میان مسیحیان نجران و دیگر مناطق پخش می‌شود و مسیحیان حقیقت جو را به مدینه پیامبر سوق می‌دهد.^۱

و این تنها نمونه‌ای بود از تقابل دین‌های ساختگی با پیامبری الهی. تعدد ادیان حاصل این خودخواهی‌ها و تقابل با حقانیت است. اگر چنین خودخواهی‌هایی از میان بشر رخت بر می‌بست، هیچ‌گاه با این تعدد مواجه نبودیم. خدای تعالی هیچ‌گاه از تعدد پیامبران تعدد ادیان را نخواسته و بلکه بر عدم تفرقه پیامبران در ابلاغ دین نیز

۱. جریان مباهله به نقل از سید مهدی شجاعی.

تاً کید فرموده است:

﴿شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ مَا وَحَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾^۱

از دین، آن‌چه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع کرد و آن‌چه را به تو وحی کردیم و آن‌چه را که درباره آن به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: «دین را بربا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید.»

خدای تعالی در آیاتی دیگر، کسانی که دین سازی کرده و پیامبران الهی را نیز به دین ساخته شده خود منسوب می‌کنند این چنین تخطیه می‌کند:

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًا وَ لَا نَصْرَانِيًا وَ لَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۲

ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حق‌گرایی فرمانبردار بود، و از مشرکان نبود.

اگر این ظلم و ستم‌ها نبود دین خدا هم چنانی که خدا می‌خواست در شناخت حجت همان زمان باقی می‌ماند و تعالیمی که از آن حجت خدا به مردم می‌رسید همان دینی بود که خداوند برای بندگان خود مقدر فرموده بود و بدین ترتیب همان‌گونه که در هر زمانی یک حجت الهی در میان مردمان است یک دین بیشتر نیز وجود نداشت. آن‌چه امروزه

۱. شوری / ۱۳.

۲. آل عمران / ۶۷.

به عنوان دین الهی در میان مردمان جهان وجود دارد اگر بسته به حجت زنده و حاضر خدا نباشد دین نبوده و تحریفات و دروغ هایی است که به پیامبران پاک الهی نسبت داده می شود.

و چه ظلم بزرگی است که با نام دین خدا در مقابل دین خدا بایستی! از آن چه گفتم اینکه عمق سخن آخرین رسول الهی آشکار می شود که فرمود:

مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلَيَّةً.^۱

هر کس در حالی بمیرد که امامش را نشناخته است به مرگ جاهلیت مرده است.

بر این اساس، می توان گفت خدای تعالی فقط یک دین فرستاده اما پیامبران متعددی برای ابلاغ تعالیم الهی به سوی مردمان گسیل داشته است و البته هبیج کدام از این پیامبران مسلک و آیینی جدا گانه نساخته اند تا موجب پدیدآمدن ادیان متعدد شوند. آن چه موجب تعدد ادیان و شکل گیری دین های متفاوت شد خودخواهی ها و انحرافات بزرگان و صاحب نفوذانی بود که با نام دین بر مردم حاکم شده و خود را زمامدار امور دینی معرفی می کردند.

آن گاه که پیامبری جدید می آمد اگر این صاحب منصبان با آنان جدال نمی کردند و بر انحرافات خود که نام دین یافته بود اصرار نمی ورزیدند و کلام پیامبر خدارا اطاعت می کردند، نه مسیحیتی شکل می گرفت، نه یهودیتی و نه فرقه های فراوان مسلمانان.

اصل و اساس دینداری، شناخت حجت خداست؛ به این معنا که در

هر زمانی که هستیم بدانیم چه کسی نماینده و واسطه‌ی خداوند میان مخلوقات است تا با پذیرش او و تبعیت از دستوراتش در همان مسیری سیر کنیم که خود خداوند رسمیم کرده و نه آن‌چه صاحبان نفوذ از مخلوقات ادعامی کنند. در زمان حضرت نوح علیهم السلام دیندار واقعی کسی بود که پیرو ایشان بوده و در زمان حضرت موسی، کسی دیندار حقیقی و مؤمن خواهد بود که پیرو حضرت موسی باشد. در زمان حضرت عیسی، رد کردن ایشان و تمسک به حضرت موسی عملی تناقض آمیز و به دور از خرد خواهد بود و مؤمن واقعی جز تبعیت از حجت زمان خود کار دیگری انجام نمی‌دهد.

۷- مواضع سه‌گانه در مواجهه با دین

با توجه به آن‌چه تاکون گفته شد روشن می‌شود که انسان‌ها در زمینه دین داری از سه حال خارج نیستند؛ یا مؤمن هستند، یا مستضعف و یا کافر. اگر ملاک دین داری، حجت خداوند است، کسانی که حجت خدا را شناخته و می‌دانند که او از سوی خداست و باید امرش را پذیرفت، اگر نسبت به او تسليم شده و به عنوان کسی که اطاعت‌ش اطاعت خداست او را پذیرفتند مؤمن خواهند بود و در مقابل، کسانی که بعد از یقین به حجت بودن او، راه کفر و عناد پیش‌گرفته و حجت خدا را نمی‌پذیرند از زمرة کافران خواهند بود. غیر از این دو گروه، عده‌ای نیز در بی‌خبری از حجت خدا به سر می‌برند و بنابراین مسیر ایمان یا کفر برایشان گشوده نشده و از دینی که مورد نظر خداوند است در غفلت خواهند ماند.

منظور از «بی‌خبری» فقط این نیست که از آمدن حجت خدا بی‌خبر

باشند، بلکه منظور این است که او را به حجت خدا بودن شناخته باشند؛ چه بساکسی همسایه حجت خدا بوده و با او مراوده هم داشته باشد، اما حجّت بودن او برایش روشن نشده باشد. چنین فردی باز هم مصدق مستضعف بوده و حجت خدا برایش آشکار نشده تانسبت به او اعلان موضع کرده و در مسیر ایمان یا کفر درآید.

براساس آن‌چه گفته شد، جایگاه اعمال صالح نیز در گستره دین‌داری روشن می‌شود. اگر اصل دین‌داری شناخت حجت خدا و اطاعت ازاوست، عمل صالح از منظر خدای تعالیٰ نیز عملی خواهد بود که در سایه‌ی این آفتاب قرار گیرد. یعنی عملی صالح خواهد بود که اولاً به نیت کسب رضای الهی بوده و ثانیاً موافق با آموزه‌های حجج الهی باشد. بنابراین به عملی می‌توان دل بست و در سرای ابدی به انسان نفع می‌رساند که در بستر معرفت حجت خدا و تسليم در مقابل او شکل بگیرد. کسی که کاری رانه برای خدا و نه مطابق با اوامر الهی انجام می‌دهد باید انتظار پذیرش آن از سوی خداوند و مترتب شدن ثواب بر آن کار را داشته باشد.^۱

۸ - رابطه ایمان و عمل صالح

از مسیر آن‌چه گفته شد می‌توان پاسخ این نکته مهم را دریافت که میزان محاسبه اعمال، ایمان افراد خواهد بود و نه اعمال. یعنی چنین نیست که بر مبنای تصورات دوران کودکی، اعمال خوب و بد با هم مقایسه شده و هر کدام غلبه یافت آینده انسان نیز براساس همان غلبه

۱. البته این که خداوند از روی فضل و رحمتش اثراتی برای این‌گونه اعمال قرار دهد بحث دیگری است.

رقم بخورد، بلکه اصل و اساس در محاسبه‌ی اعمال، ایمان انسان است. مؤمنین هستند که رستگار خواهند شد و نه غیر آن‌ها. اساساً بهشت و سعادت ابدی برای مؤمنین است. کافر یا مستضعف حتی اگر کارهای خیر زیادی انجام داده باشند جوازی برای ورود به خلد برین الهی نخواهد داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمایشی در مقام مقایسه ایمان و عمل می‌فرمایند:

أَئِّهَا النَّاسُ دِينَكُمْ دِينَكُمْ تَمَسَّكُوا بِهِ لَا يُرِيكُمْ أَحَدٌ عَنْهُ
لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَةِ فِي غَيْرِهِ لِأَنَّ السَّيِّئَةَ فِيهِ
تُعْفَرُ وَالْحَسَنَةَ فِي غَيْرِهِ لَا تُتَفَّلِّبُ.

ای مردم، دینتان! به آن متمسک شوید تا هیچ کس نتواند شما را از آن جدا کند؛ چراکه کار ناپسند با وجود دین داشتن بهتر از کار خیری است که بدون دین داشتن انجام می‌شود؛ زیرا کار ناپسند در دین مورد آمرزش قرار می‌گیرد، اماً کار پسندیده در بیرون از دین پذیرفته نمی‌شود.

طبق این تذکر حضرت امیر علیه السلام، عملی از منظر خدای تعالی مُهر تأیید می‌خورد که در بستر ایمان باشد و اهمیت ایمان چنان است که اگر بافرض داشتن ایمان، خطای از انسان سرzed، آن خطای از عمل خیری که در خارج از دین و ایمان سر می‌زند بهتر است.^۲ دین راه است و آهسته رفتن در راه نهایتاً به مقصد ختم می‌شود، اماً رفتن در بیراهم

۱. الاملای (الصدق)، النص، ص ۳۵۱.

۲. روشن است که حضرت امیر علیه السلام در مقام مقایسه ایمان و عمل هستند و الا خود ایشان هیچ‌گاه هیچ چیزی را جوازی برای ارتکاب نافرمانی خدا نمی‌دانند.

حتی اگر به دویدن باشد جز سرگردانی و انحراف بیشتر، چیزی به ارمغان نمی‌آورد.

نکته‌ی دیگری که در این مسیر باید بدان توجه داشت همبستگی ایمان و عمل صالح است؛ یعنی گرچه ایمان و برقرار کردن عقد قلبی با آن چه مورد رضای خداست اصل دینداری محسوب می‌شود، اماً تأکید بر ایمان، هیچ‌گاه به معنای بی‌اعتنایی به عمل صالح نیست. به میزانی که ایمان و عقد قلبی قوت می‌گیرد، وسعت و عمق اعمال صالح نیز توسعه می‌یابد؛ تا جایی که گفته می‌شود:

الْإِيمَانُ عَمَلٌ كُلُّهُ.

ایمان به تمامه عمل است.

اگر تأملی در معنای ایمان داشته باشیم نمی‌توان جز ارتباط وثيق میان ایمان و عمل صالح را نیز انتظار داشت. اگر ایمان را عقدی قلبی با یک حقیقت بدانیم، آن‌گاه نمی‌توان گفت قلب و روح انسان چیزی را پذیرفته باشد، اماً اعضاء او تحت حکم قلب در نیامده باشد. ایمان به حجت خدا هیچ‌گاه با این زگاه سازگاری ندارد که او چیزی گفته باشد و ما هم در برابر او خود را صاحب نظر دانسته و رفتار دیگری داشته باشیم. اگر حجت خدارا پذیرفته‌ایم یعنی او بر ما حجت است و در کردار، پندار و گفتار خود باید بنابر راهی که او پیش پایمان می‌نهد حرکت کنیم. اینچنین است که ایمان در وجود آدمی خود را آشکار و بارز می‌گردد. به میزانی که ایمان و عقد قلبی انسان نسبت به حقیقتی که پذیرفته است محکم‌تر باشد بروز و ظهور آن ایمان در ظاهر انسان

نیز بیشتر خواهد بود.

نمونه‌ی این همراهی میان دلبستگی و عمل انسانی را می‌توان در برخی طرفداران تیم‌های ورزشی ملاحظه کرد. به هر میزانی که دل بستگی و طرفداری فردی از تیمی ورزشی بیشتر باشد تأثیرات آن در اعمال آن فرد نیز مشهودتر خواهد بود؛ به عنوان مثال کسی که طرفدار تیم آبی است سعی می‌کند مقداری از وقت خود را که می‌توانست به کارهای زیاد دیگری اختصاص دهد به تماشای بازی تیم محبوبش اختصاص دهد و غم و شادی خود را وابسته به پیروزی یا شکست تیم محبوبش می‌داند. اگر این دلبستگی بیشتر شود، این طرفدار وقت بیشتری اختصاص داده و سعی می‌کند با حضور در ورزشگاه به تشویق تیم محبوبش پردازد. رنگ لباس، مالیدن رنگ به مو و صورت، دعواها طرفداران تیم مقابل، خوابیدن پشت درهای ورزشگاه به انتظار دیدن بازی تیم محبوب و نظایر این کارها، همگی حاصل از دیاد محبت و دلبستگی به تیم محبوب است. این در حالی است که دیگرانی که پیوندی قلبی با این تیم ندارند ممکن است حتی زمان بازی این تیم را ندانند.

امیر المؤمنین علیه السلام همبستگی ایمان و عمل صالح را چنین توصیف می‌فرمایند:

الْإِيمَانُ وَ الْعَمَلُ أَخْوَانٌ تَوَآمَانُ وَ رَفِيقَانٌ لَا يَقْتَرَفَانِ.^۱

ایمان و عمل برادرانی همراه و دوستانی جدایی ناپذیرند.

۹ - تولی و تبری؛ اصل دین

اگر آن‌چه را تاکنون گفته‌یم مروی دوباره کنیم می‌توان گفت عصاره و اساس دینداری چیزی جز تولی و تبری نخواهد بود؛ یعنی دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای خدا. در تفصیل این ادعا باید گفت مبنا بودن قلب و روح انسان برای تصمیمات او غیرقابل انکار بوده و نمی‌توان نقش عظیم محبت و علاقه را در انجام صحیح و درست امور نادیده گرفت. مطمئناً اگر به کاری علاقه داشته باشیم آن را با جان و دل انجام داده و اگر در انجام کاری رغبت نداشته باشیم نمی‌توان در انجام آن موفق بوده و بر استمرارش امید داشته باشیم.

بر این اساس، این دلبستگی‌ها و علایق ماست که جهت دهنده مادر زندگی بوده و شخصیت ما را رقم می‌زند و به عبارت دیگر، انسان در همان چیزی خلاصه می‌شود که دوستش دارد و محبوب قلبش است. بر این مبنا، اگر اولویت نخست انسان در دلبستگی و دلدادگی به دین بود می‌توان او را فردی مؤمن دانست و در غیر این صورت مؤمن دانستن او چندان سزاوار نخواهد بود. خدای تعالی نیز با تأکید بر همین نکته می‌فرماید:

﴿ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَهُ اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللّٰهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ

اللهُ هُمُ الْمُعْلَمُونَ^۱

قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده‌اند -هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند- دوست بدارند. در دل این‌هاست که ایمان را نوشته و آن‌ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است، و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر آن جویی‌هایی روان است در می‌آورد؛ همیشه در آن‌جا ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آن‌ها از او خشنودند؛ این‌اند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.

براساس این آیه، دیندار واقعی کسی خواهد بود که محبت‌ش به خدای تعالی اصل بوده و همین محبت موجب می‌شود که از دیگر محبت‌هایی که در زندگی برای انسان رخ می‌دهد در صورتی که مخالف با محبت الهی باشند صرف نظر کند. اهمیت تولی و تبری در دینداری تا آن‌جا پیش می‌رود که دینداری چیزی جز همین تولی و تبری نخواهد بود:

هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ.^۲

آیا دین چیزی غیر از دوست داشتن و دشمن داشتن است؟ دوستدار خداوند جز بر دوستان خدا دل نیسته و کینه و ناخشنودی‌اش را جز برای دشمنان خدا ابراز نمی‌دارد؛ چرا که در وجود انسان جزیک دل نیست و در عین حال نمی‌توان به دو چیز مقابل دل

بست:

۱. مجادله / ۲۲.

۲. تفسیر فرات الکوفی، ص ۴۳۰.

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَبْيِينَ فِي جَوْفِهِ﴾^۱

خداؤند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.
و متون دینی ما پر از چنین ججهه گیری هایی است که محبت مارابه
سوی دوستان خدا و بعض مان را به سوی دشمنان خدا سوق می دهد؛ به
عنوان نمونه:

فَأَشَارَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَتَرَى هَذَا؟
فَقَالَ: بَلَى. قَالَ: وَلِيُّ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ فَوْالِهِ وَعَدُوُّ هَذَا عَدُوُّ
اللَّهِ فَعَادِهِ. وَالِّي هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ قَاتِلُ أَبِيكَ وَوَلَدِكَ وَعَادِ
عَدُوًّا هَذَا وَلَوْ أَنَّهُ أَبُوكَ وَوَلَدُكَ ...^۲

پس رسول الله ﷺ به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: آیا ایشان را
می بینی؟ گفت: بله. فرمود: دوست ایشان دوست خداست پس او
را دوست بدار و دشمن او دشمن خداست پس با او دشمن باش.
دوست او را دوست بدار اگر قاتل پدر و فرزندت باشد و با دشمن
او دشمن باش اگرچه فرزند پدر و فرزندت باشد ...

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ إِلَى رَسُولِهِ وَ
إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى فَاطِمَةَ وَ إِلَى الْحَسَنِ وَ إِلَيْكَ صَلَى
اللَّهُ عَلَيْكَ وَ سَلَّمَ وَ عَلَيْهِمْ بِمُواالِاتِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ بِالْبَرَاءَةِ
مِنْ أَعْدَائِكَ وَ مِمَّنْ قَاتَلَكَ وَ نَصَبَ لَكَ الْحَرْبَ وَ مِنْ جَمِيعِ
أَعْدَائِكُمْ وَ بِالْبَرَاءَةِ مِمَّنْ أَسَسَ الْجَوْرَ وَ بَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ وَ

.۱. احزاب / ۴.

.۲. الأُمَالِي (الصدقوق)، النص، ص ۱۲

أَجْرِي ظُلْمَهُ وَ جَوْرَهُ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى أَشْيَاعِكُمْ بِرِئْتُ إِلَى اللَّهِ
وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ أَنْقَرَبْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ إِلَيْكُمْ بِمُواالِاتِكُمْ وَ
مُواالَةِ وَ لِيَكُمْ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ النَّاصِيَنَ لَكُمْ
الْحَرْبَ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتَبَاعِهِمْ إِنِّي سِلْمٌ لِمَنْ
سَالَمَكُمْ وَ حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ وَإِيٰ [مُواالٍ] لِمَنْ وَالاَكُمْ
وَ عَدُوٌ لِمَنْ عَادَأَكُمْ^۱

ای ابا عبدالله من به سوی خدا و رسولش و امیرالمؤمنین و فاطمه
و حسن و به سوی تو تقرب می‌جویم از طریق دوستی با تو و
دشمنی با دشمنانت و بیزاری از قاتلانن و آنان که با تو جنگ راه
انداختند و از همه دشمنانان و با بیزاری از کسی که ستم بر شما
را پایه‌ریزی کرد و ظلم و ستم را بر شما و پیرواننان جریان داد.
به سوی خدا و شما از آنان بیزاری می‌جویم و به سوی خدا و
سپس به سوی شما تقرب می‌جویم با دوستی با شما و دوستی با
دوستاننان و بیزاری از دشمناننان و کسانی که با شما جنگ راه
انداختند و بیزاری از پیروانشان . قطعاً من با کسی که با شما
دوستی ورزد دوست هستم و در جنگم با کسی که با شما جنگ
کند و با دوستان شما دوست و با دشمناننان دشمن هستم.

این چنین است که مهم ترین دستگیره‌ی دین که بالاتکاء بر آن می‌توان
از دینداری سخن گفت همین تویی و تبری خواهد بود:

أَوْتَقُ عَرَى الْيَمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَ الْبَعْضُ فِي اللَّهِ وَ تَوَالِي

أَوْلِيَاءُ اللَّهِ وَالْبَرِّي مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.^۱

محکم‌ترین دستگیره ایمان دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای اوست و پذیرفتن ولایت اولیاء الهی و بیزاری از دشمنان خدادست.

فرد دیندار همان‌گونه که به اولیاء الهی که همان پیامبران و امامان هستند مهر می‌ورزد و این مهر و روزی خود را به انحصار گوناگون ابراز می‌دارد، تنفر و بیزاری خود را از دشمنان این اولیاء نیز ابراز می‌دارد. لعن و نفرین دشمنان اهل بیت علیهم السلام از بارزترین مصادیق تبری بوده و این مهم نباید به بهانه‌های مختلف به فراموشی سپرده شود. البته در این مسیر باید به نکاتی نیز توجه داشت و به گونه‌ای رفتار نکرد که جان و مال و آبروی مؤمنین در معرض خطر قرار گیرد.

۱۰ - مؤمن، کافر و مستضعف در روز قیامت

با ارائه تعریفی از مؤمن، کافر و مستضعف و نیز تفکیک میان نجات اخروی و حق یا باطل بودن ادیان، اینک این سؤال مطرح می‌شود که چه سرانجامی در انتظار هر یک از این سه گروه بوده و وضعیت اینان پس از این دنیاچگونه خواهد بود؟

جواب درست برای این سؤال تنها از سوی خدای تعالی قابل بیان است و گمانه‌زنی‌های بشری در این موضوع، هیچ پرده‌ای از واقعیت برنمی‌دارد؛ چرا که سرای پسین تجلی حاکمیت مطلق خدای تعالی است و براساس معیارهایی که در این عالم بیان فرموده بود جایگاه افراد را در

آن عالم مقرر می فرماید. البته عقل نیز پاسخ ارائه شده را فهم و سپس تأیید می کند. براساس آن چه از قرآن و احادیث معصومین ﷺ به دست می آید می توان در مورد هر کدام از سه گروه فوق مطالب زیر را ارائه کرد:

۱- مؤمن

از آنجایی که مؤمنین تسلیم امر خدای تعالی بوده و در مقابل حجت‌های الهی تسلیم بوده‌اند، جایگاهشان در سرای آخرت، بهشت جاوید خداوند خواهد بود، اما چون درجات مؤمنین متفاوت بوده و ایمان امری متدرج است، درجات بهشت نیز متفاوت بوده و هر مومنی با توجه به درجه ایمانی خود در جایگاهی خاص قرار خواهد گرفت. از آنجایی که برخی مومنان در درجات پایین ایمان ممکن است گناهانی نیز داشته باشند و با توجه به این که جز پاکان روی بهشت را نخواهند دید، لذا آلوگی گناهان باید از اینان زدوده شود و تا چنین امری صورت نگیرد و رود به بهشت ممکن نخواهد بود:

وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ.

جز پاکیزه به بهشت وارد نمی‌شود.

تصفیه مؤمنین از آلوگی گناهان طی مراحلی انجام می‌گیرد. سختی‌ها و ملامت‌هایی که در دنیا بر مؤمنین عارض می‌شود از جمله مواردی است که کفاره و پاک‌کننده گناهان محسوب می‌شود؛ چنان‌که پیامبر ﷺ فرمودند:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ ذُنُوبُهُ أَقْلَ وَ أَخْفَ فَيُطَهَّرُ مِنْهَا بِالشَّدَائِدِ
وَ النَّوَائِبِ مِنَ السَّلَاطِينِ وَ غَيْرِهِمْ وَ مِنَ الْآفَاتِ فِي الْأَبْدَانِ
فِي الدُّنْيَا لِيُدْلَى فِي قَبْرِهِ وَ هُوَ طَاهِرٌ.^۱

و کسانی از اهل ایمان که گناهنشان کمتر و سبکتر است در همین دنیا از آن گناهان پاک می شوند، به وسیله سختی ها و انواع گرفتاری هایی که از جانب سلاطین و دیگران به آن ها می رسد و با دردها و مرض هایی که به بدن های ایشان در دنیا وارد می شود؛ تا آن که پاک و پاکیزه در قبر خویش سرازیر گرددند.

سختی جان دادن از دیگر مراحلی است که موجب تصفیه مؤمن از گناهان و آلو دگی ها می شود. اگر مومنی دارای گناهانی بود که با سختی های دنیا از آنان رهیده نشد، جان دادن سختی خواهد داشت تا بدین طریق به مجازات اعمال ناپسندش برسد:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَرْبُبُ مَوْتُهُ وَ قَدْ بَقِيَتْ عَلَيْهِ سَيِّةً فَيُشَتَّدُّ نَزْعُهُ
وَ يُكَفِّرُ بِهِ عَنْهُ فَإِنْ بَقَيَ شَيْءٌ وَ قَوِيتْ عَلَيْهِ يَكُونُ لَهُ بَطْرٌ وَ
اضْطِرَابٌ فِي يَوْمِ مَوْتِهِ فَيَقِلُّ مِنْ بِحَضْرَتِهِ فَيَلْحُقُهُ بِهِ الذُّلُّ
فَيُكَفِّرُ عَنْهُ.^۲

و گروهی از آنان که مرگشان نزدیک شده اما گناهانی به گردنشان باقی مانده، جان دادنشان سخت خواهد بود و همین سختی جان دادن کفاره گناهنشان می شود. اگر با این وجود باز هم از گناهان چیزی باقی مانده باشد به ناخشنودی و نگرانی در

۱. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۱۵۴.

۶۰ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

روز مرگشان مبتلا می شوند به طوری که اطرافیاتشان از آن ها
دوری جسته و بدین ترتیب به ذلت و خواری می افتدند و این گونه
از گناهانشان پاک می شوند.

و در حدیث دیگری، این دو مرحله پیش گفته این چنین ذکر

می شود:

إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ أَبْتَلَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدَهُمْ فِي جَسَدِهِ
فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ كُفَّارَةً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا ضَيَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي رِزْقِهِ
فَإِنْ كَانَ كَفَّارَةً لِذُنُوبِهِ وَ إِلَّا شَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَوْتَهُ حَتَّى يَأْتِي
اللَّهُ وَ لَا ذَنْبَ لَهُ ثُمَّ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ ۖ ۱

اگر مؤمنین اهل گناه باشند، خداوند تبارک و تعالی آنها را به
بالهایی جسمانی مبتلا می کند. اگر با این بلاها پاک نشندند
خداوند روزی را بر آنها تنگ می کند و اگر با این فقر هم پاک
نشندند خداوند مرگشان را بر آنها سخت می کند تا این که بدون
گناه به پیشگاه خداوند حاضر شوند سپس ایشان را وارد بهشت
می کند.

در صورتی که سختی های گفته شده تمام گناهان را پاک نکرد و
هنوز از گناهان مؤمنین چیزی باقی مانده بود، تحمل شداید روز محسوس
کفاره ای بر این گناهان باقی مانده خواهد بود:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يُصِيبُهُ الشَّدَائِدُ فِي الْمَحْشَرِ بِعَضُ ذُنُوبِهِ ثُمَّ
يَلْقَطُهُ مِنْ هُنَا مَنْ يَعْثُمُ إِلَيْهِ مَوَالِيهِ مِنْ خِيَارٍ شِيعَتِهِمْ كَمَا

يَأْلِفُ الطَّيِّبُ الْحَبٍ. ۱

گروهی از اهل ایمان به خاطر بعضی گناهانشان به سختی‌های محشر مبتلا می‌شوند سپس برخی شیعیان خاص که از طرف امامان فرستاده شده‌اند، آن‌ها را همچون مرغی که دانه از زمین برمی‌چینند، آن‌ها را از گوشه و کنار محشر برمی‌چینند.

و یا فرموده‌اند:

فَإِنْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ أَعْظَمَ وَ أَكْثَرَ طَهْرَ مِنْهَا بِشَدَائِدِ عَرَصَاتِ
يَوْمِ الْقِيَامَةِ. ۲

اگر گناهانش بزرگ‌تر و بیشتر باشد، با تحمل سختی‌های روز قیامت از آن‌ها پاک می‌شود.

نهایی‌ترین سختی که ممکن است دامان مؤمنین را بگیرد آتش جهنم است؛ یعنی اگر مومنی بار سنگینی از گناهان داشته که طی مراحل پیشین از آن‌ها پاک نشده و عفو الهی و شفاعت نیز شامل حالتان نشده نهایاتاً به جهنم و آتش آن درآمده و پس از تحمل این عذاب و با پاک شدن از تمامی گناهان به بهشت درمی‌آیند:

قِيلَ (الرَّسُولُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فَهُلْ يَدْخُلُ جَهَنَّمَ أَحَدٌ مِنْ مُحِبِّيَ وَ
مُجِيِّي عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ قَالَ مَنْ قَدِرَ نَفْسَهُ بِمُخَالَفَةِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى وَ
وَاقِعِ الْمُحرَّمَاتِ وَ ظَلَمَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ خَالَفَ مَا
رُسِّمَ لَهُ مِنَ الشَّرِيعَاتِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَدِرًا طَفِيسًا يَقُولُ
مُحَمَّدٌ وَ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ يَا فُلَانُ أَنْتَ قَدِرُ طَفِيسٍ لَا تَصْلُحُ لِمُرَافَقَةِ

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۵۳.

اَلْخِيَارِ وَ لَا لِمُعَانَقَةِ الْحُورِ الْحِسَانِ وَ لَا اَمْلَائِكَةَ الْمُقَرَّبِينَ
لَا تَصِلُّ إِلَى هُنَاكَ إِلَّا بِأَنْ يُطَهَّرَ عَنْكَ مَا هَا هُنَا يَعْنِي مَا عَلَيْكَ
مِنَ الذُّنُوبِ فَيَدْخُلُ إِلَى الطَّبَقِ الْأَعْلَى مِنْ جَهَنَّمَ فَيُعَذَّبُ
بِعَضٍ ذُنُوبِهِ.^۱

به پیامبر گفته شد که آیا از دوستداران شما و دوستداران
علی علیکم کسی وارد جهنم می‌شود؟ فرمودند: کسی که با نافرمانی
از دستورات محمد و علی علیکم خود را آلوده کرده باشد و مرتكب
محرمات و ظالم به مؤمنین و رعایت نکردن دستورات شریعت
شده باشد روز قیامت الوده و کثیف محسشور می‌شود. در آن روز
محمد و علی علیکم می‌گویند: ای فلاانی تو آلوده و ناپاک هستی و
شایستگی همراهی با برگزیدگان، هم آغوشی با حوریان و لیاقت
اصحابت با فرشتگان را نداری و به این نعمت‌ها نمی‌رسی مگر
این‌که از این آلودگی‌ها پاک شوی. آن‌گاه او را به طبقه بالای
جهنم داخل کرده تا به کیفر برخی گناهانش برسد.

فرد مؤمن با پاک شدن از گناهان طی مراحل قبل، نهایتاً در بهشت
برین‌الهی قرار می‌یابد و به پاس پذیرشی که در ایمانش نسبت به خدای
تعالی داشت از نعمت‌های بهشتی بهره‌مند می‌شود.
لازم به ذکر است که شفاعت مورد وعده خداوند نسبت به مومنان
در قیامت واقع می‌شود و سنت برآن است که در برزخ از شفاعت خبری
نیست:

عَنْ عَمِّرُوبِنِ يَزِيدَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّلًا: إِنِّي سَمِعْتُ أَنَّ

وَ أَنْتَ تَقُولُ كُلُّ شَيْءَتِنَا فِي الْجَنَّةِ عَلَى مَا كَانَ فِيهِمْ ... فَقَالَ:
أَمَّا فِي الْقِيَامَةِ فَكُلُّكُمْ فِي الْجَنَّةِ بِشَفَاعَةِ النَّبِيِّ الْمُطَّاعِ أَوْ
وَصِّيِّ النَّبِيِّ وَ لَكِنِّي وَ اللَّهُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ.

عمرو بن یزید می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من از شما شنیده‌ام که فرموده‌اید همه شیعیان ما در هر حالی که باشند وارد بهشت می‌شوند ... فرمود: بله. همه شما در قیامت با شفاعت پیامبر اطاعت شده یا وصی پیامبر در بهشت خواهید بود، ولکن به خدا قسم من از بزرخ بر شما می‌ترسم.

۲- کافر

برای کسی که حق^۲ برایش روشن شده، اما به جای تسليم شدن، از مسیر مخالفت و تقابل با آن درآمده جایگاهی جز جهنم و عذاب نخواهد بود. البته خدای تعالی از روی لطف و رحمتش در ازای برخی کارهای خوبی که از برخی کفار سر می‌زند به آن‌ها نعمت‌هایی ارزانی می‌دارد. رفاه دنیوی، راحتی جان دادن و تخفیف در برخی عذاب‌ها، نمونه‌هایی از نعمت‌هایی است که خدای تعالی به این دسته از کفار عطا می‌کند؛ چنان‌که در حدیثی می‌فرمایند:

وَ مَا كَانَ مِنْ سُهُولَةٍ هُنَاكَ عَلَى الْكَافِرِ فَلِيَوْفَى أَجْرَ حَسَنَاتِهِ

۱. الکافی، ج ۳، ص ۲۴۲.

۲. منظور از حق در اینجا هر چیزی است که از جانب خدای تعالی باشد؛ چه امری اعتقادی مانند ولایت اولیاء‌اللهی و یا عملی از اعمال دینی مثل نماز یا حجاب. اگر کسی بداند حجاب دستوری‌اللهی است ولی آن را انکار کند به خدای تعالی کفر ورزیده است، اما اگر کسی آن را انکار نکرده اما در رعایت آن بی‌مبالغات باشد از زمرة گناهکاران محسوب می‌شود و نه کافران.

فِي الدُّنْيَا لِيَرِدَ الْآخِرَةَ وَلَيَسَ لَهُ إِلَّا مَا يُوْجِبُ عَلَيْهِ الْعَذَابَ
وَمَا كَانَ مِنْ شِدَّةٍ عَلَى الْكَافِرِ هُنَاكَ فَهُوَ اِتْنَادُ عَذَابِ اللَّهِ
لَهُ ذَلِكُمْ بِأَنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ.^۱

راحت جان دادن کافر به جهت این است که پاداش کارهای خوبش را در دنیا به طور کامل دریافت کند تا این که وقتی وارد آخرت می‌شود جز آن‌چه باعث عذابش می‌شود برایش باقی نماند. سختی کشیدنش هنگام مرگ نیز در واقع شروع عذاب الهی در حق اوست. این بدان جهت است که خداوند عادل است و ظلم و ستمی نمی‌کند.

نکته‌ای که از این‌گونه روایات استنباط می‌شود این است که اگر تنگی یا گشایشی را در زندگی افرادی دیدیم نمی‌توانیم سریع استنباط کنیم که فلان شخص به جهت ایمان یا کفرش به چنین وضعیتی رسیده است. سختی یا راحتی جان دادن و هر نوع نعمت یا نقمتی نمی‌تواند برای ما جوازی برای حکم کردن در مورد دین و ایمان افراد صادر کند. تنها معصومین علیهم السلام هستند که می‌توانند تشخیص دهنده فلان نعمت یا سختی به چه جهت به افراد داده می‌شود. بر این اساس ما هیچ‌گاه نباید با دیدن موقعیت‌های مختلف افراد به خود اجازه دهیم که در مورد دین و ایمان آن‌ها نیز نظر دهیم.

۳- مستضعف

مستضعفین که از هدایت الهی محروم بوده و بنابراین در این زمینه نیز اتخاذ موضعی ندارند شامل کسانی می‌شود که یا از پیامبر درون و یا

۱. عيون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۷۵.

از پیامبر بیرون محروم بوده‌اند. کوکان قبل از سن بلوغ، دیوانگان و انسان‌هایی که از تعالیم انبیاء محروم بوده‌اند از جمله این افراد هستند. با مرگ مستضعف، هرگونه حیات و شعوری نیز از او سلب شده و تا روز قیامت که مردگان سر از قبر برداشته و برای حساب و کتاب آماده می‌شوند هیچ‌گونه حیات و فهمی نخواهد داشت. با برپایی قیامت و سر برداشتن همه انسان‌ها از خاک، مستضعفین نیز سر از خاک برداشته‌اما نه جهنمی بودنشان مشخص است و نه بهشتی بودنشان:

فَقُلْتُ: أَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ هُمْ أَمْ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؟ فَقَالَ: إِنْ كُلُّهُمْ حَيٌّ ثُمَّ تَرَكُهُمُ اللَّهُ . قُلْتُ: أَ فَتُرْحِجُهُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ أُرْحِجُهُمْ كَمَا أَرْجَأْهُمُ اللَّهُ . إِنْ شَاءَ أَدْخِلْهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ . وَ إِنْ شَاءَ سَاقَهُمْ إِلَى النَّارِ بِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ يَظْلِمُهُمْ .^۱

زراره در مورد مستضعفین از امام می‌برسد: آیا آن‌ها از اهل بهشت هستند یا از اصحاب جهنم؟ فرمود: آن‌ها را رها کن همانگونه که خداوند رها کرده است. گفتمن: آیا آن‌ها را به بعد موکول کرده است. اگر بخواهد آن‌ها را به رحمتش وارد بهشت می‌سازد و اگر بخواهد به واسطه گناهانشان آن‌ها را به آتش سوق می‌دهد و به آن‌ها ظلمی نمی‌کند.

در برخی روایات نیز از آن آینده چنین گزارش می‌شود که خدای تعالی در همان موقع قیامت آن‌ها را آزمایش می‌کند؛ اگر از آن آزمایش سربلند بیرون آمده بهشتی خواهد بود و در غیر اینصورت

رهسپار جهنم خواهند شد:

إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْأَطْفَالَ وَالَّذِي ماتَ مِنَ النَّاسِ فِي الْفُتُورِ وَالشَّيْخُ الْكَبِيرُ الَّذِي أَدْرَكَ النَّبِيَّ ﷺ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ وَالْأَصَمُ وَالْأَبْكَمُ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَالْمَجْنُونُ وَالْأَبْلَهُ الَّذِي لَا يَعْقِلُ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ يَحْتَجُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ فَيُؤْجِجُهُمْ نَارًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَيَقُولُ لَهُمْ إِنَّ رَبَّكُمْ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَشْبُوا فِيهَا فَمَنْ دَخَلَهَا كَانَتْ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَاماً وَ ادْخُلْ الْجَنَّةَ وَ مَنْ تَحَلَّفَ عَنْهَا دَخَلَ النَّارَ^۱

خدای عزوجل اطفال و مردمانی که در زمان فترت از دنیا رفته‌اند، و پیرمردانی که زمان پیامبر ﷺ را در حال پیری و بی‌خردی درک کرده‌اند و کران و للان و سیکسرانی که از خرد بهره‌ای ندارند را روز قیامت جمع می‌کند و همه آن‌ها بر خدای تعالی احتجاج می‌کنند [که ما از عقل بی‌بهره بودیم یا پیامبری برای ما نفرستادی]. پس خدای تعالی فرشته‌ای را به سوی آن‌ها می‌فرستد و وی آتشی برای آن‌ها می‌افروزد. سپس فرشته‌ای به آن‌ها می‌گوید: پروردگارتان شما را دستور می‌دهد که خود را در آتش اندازید. در این صورت هر کس که داخل آتش می‌شود آتش برای او سرد و سلام شده و به بهشت وارد می‌شود و هر کس از وارد شدن در آتش تخلف کند به جهنم داخل می‌شود.

۱. الكافي، ج ۳، ص ۲۴۸؛ الخصال، ص ۲۸۳ با اندکی اختلاف.

۲ فصل

نقد و بررسی تعریف کتب تعلیمات دینی از دین و دین‌داری

۱ - موضع دوگانه در تعریف دین

از آنجایی که تعریف دین اصل و اساس طرح هرگونه بحثی در این بستر است، شناخت تعریفی که کتب درسی دینی از دین دارند می‌تواند نگاه بنیادین و مبنایی مؤلفین را بازنمایاند. در تلاش برای یافتن این نگاه، به نظر می‌رسد نمی‌توان موضع ثابت ویگانه‌ای را در این کتب به دست آورد، بلکه نگاهی دوگانه قابل دست یابی است که در ادامه، این دونگاه را به مشاهده می‌نشینیم:

۱ - ۱. موضع نخست

کتب تعلیمات دینی آنگاه که در صدد ارائه تعریف دین بر می‌آید به درستی وارد شده و تعریفی ارائه کرده است که بر مبانی درستی استوار است؛ به عنوان مثال در موضعی گفته می‌شود:

«نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، لوط، یعقوب، یوسف، الیاس، ایوب، یونس، صالح، شعیب، موسی، عیسی و سایر پیامبران همگی، مردم را به یک دین دعوت می کردند. حضرت موسی به همان چیزی دعوت می کرد که حضرت نوح دعوت کرده بود و حضرت عیسی نیز به همان چیزی دعوت می کرد که پیامبران پیشین دعوت کرده بودند.»^۱

یا

«دین به معنای راه و روش است. دین اسلام، راه و روشنی است که خداوند برای زندگی انسان‌ها برگزیده است. براساس آیات قرآن کریم، خداوند یک دین برای انسان‌ها فرستاده و به همه پیامبران فرمان داده است، تا همان دین را در میان مردم تبلیغ کنند و راه تفرقه در پیش نگیرند. انبیا هم این فرمان را اطاعت کرده و مأموریت خود را با شایستگی انجام داده‌اند.»^۲

این رویه شایسته تا آن جا پیش رفته که اسلام نه به عنوان مکتبی در کنار دیگر مکاتب انحرافی، بلکه به همان معنای درست «تسلیم شدن» معنا شده است و دین خدا به همان تسلیم بودن در مقابل او تعییر شده: «بنابراین همه پیامبران الهی مسلمان بوده‌اند؛ یعنی تسلیم مخصوص خواسته‌های خداوند.»^۳

بر این مبنای آن‌چه امروزه به عنوان دین مطرح می‌شود جز انحرافاتی از تعالیم انبیاء الهی نخواهد بود که حاصل استکبار قدرت‌هایی بوده است که نخواسته‌اند در مقابل پیام آوران الهی سر

۱. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۳۵.

۲. دین و زندگی یازدهم انسانی، ص ۱۷.

۳. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۴۴.

تسلیم فرود آورند:

«پیامبر اکرم ﷺ نیز خود را ادامه دهنده راه همه انبیا و تمام کننده کار آنان معرفی کرد و از یهودیان و مسیحیان خواست تابه ایشان ایمان آورند. با وجود آن که وعده آمدن ایشان در تورات و انجیل داده شده بود، برخی از بزرگان یهودی و مسیحی، رسالت پیامبر رحمت را انکار کردند و حتی به مبارزه علیه ایشان برخاستند. قرآن کریم منشأً اصلی اختلافات و چند دینی را از ناحیه آن دسته رهبران دینی می‌داند که به خاطر حفظ منافع دنیوی (ثروت و قدرت)، پیامبر جدید را انکار می‌کردند و منشأً اصلی اختلاف در ادیان الهی می‌شدند.»^۱

۱ - موضع دوم

به رغم این پردازش درست، اما مبانی دیگری موجب عدم پایبندی به این نگاه شده و مطالبی در تقابل با آن اظهار می‌شود؛ به عنوان مثال:

۱ - در برخی موارجع از واژه‌هایی استفاده می‌شود که حاکی از پذیرش تعدد ادیان است؛ واژه‌هایی مثل: «آخرین دین خدا»^۲ یا «کامل ترین دین»^۳

۲ - در برخی موارد نیز تعریف درست و حقیقی دین، جای خود را با برخی تعاریفی که برای وظایف عبادی به عمل آمده خلط شده است. توضیح آن که در میان تکالیفی که برای مؤمنین آمده است به عنوان مثال ازدواج با کسانی که شهادتین را می‌گویند مجاز است، دفن کردن قائلین

۱. دین و زندگی یازدهم انسانی، ص ۲۲ و ۲۳.

۲. هدیه‌های آسمان، پایه چهارم، ص ۷۱.

۳. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۶.

۷۰ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

به شهادتین در قبرستان مؤمنین بلامانع است، ذیحه قائلین به شهادتین پاک است. حال اگر کسی از این گونه وظایف عبادی استفاده کند که قائلین به شهادتین جزء مؤمنین محسوب می‌شوند آشکارا در این نتیجه گیری به خطأ رفته است.

هیچ‌گاه نمی‌توان از احکام فقهی که ناظر بر اعمال مؤمنین است اصول اعتقادی را که مربوط به قلب و روح انسان است استخراج کرد. بر این اساس، اگر کسی شهادتین را بزرگتر از جاری ساخت احکام خاصی بر او جاری می‌شود، اماً این‌که بتوان او را مؤمن نیز دانست بحثی دیگر است.

انکار نمی‌کنیم اگر کسی شهادتین را گفت نیاز به تجسس برای یافتن اعتقاد او نیست، اماً اگر او خود اظهار داشت که پس از پیامبر به جانشینان او اعتقادی ندارد، ایمان او کامل نیست.
آیا این کلام خداوند نیست که می‌فرماید:

﴿وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعُ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّٰ وَ نُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا﴾^۱

و هر کس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد با پیامبر به مخالفت برخیزد، و غیر راه مؤمنان در پیش گیرد، وی را بدانچه روی خود را بدان سوکرده و اگذار می‌کنیم و به دوزخ کشانیم، و چه بازگشتگاه بدی است.

آیا غیر این است که پس از پیامبر، مسیر هدایت جز از طریق امامان

محصوم نیست؟ آیا این حدیث مشهور سفینه نوح نیست که پیامبر فرمود:

مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِيٍ فِيْكُمْ كَيْشِلُ سَفِينَةٍ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ.^۱

اهل بیت من همانند کشتی نوح هستند هر کس به آن‌ها بپیوندد
نجات یافته و هر کس از آن‌ها تخلف کند غرق می‌شود.

مگرنه این است که پس از روشن شدن حق، غیر آن‌گمراهی خواهد
بود؛ مگر خدای تعالیٰ به این نکته روشن متذکر نفرمود که:

﴿فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّالُّلُ فَأَنَّى تُضْرَفُونَ﴾^۲

بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟ پس به کجا روی می‌گردانید؟
اگر چنین است که خدای تعالیٰ فرموده پس نمی‌توان رویگردنی از
حجت خدا و صرف چند عمل خاص را دلیل ایمان کامل به معنای
واقعی کلمه دانست:

«ما مسلمانان به خدای یگانه و روز قیامت اعتقاد داریم، حضرت
محمد ﷺ را آخرین پیامبر خدا و قرآن را آخرین و کامل‌ترین کتاب
آسمانی می‌دانیم و به سوی کعبه نماز می‌خوانیم. از نظر دین اسلام، هر
کسی که به این موارد معتقد باشد، مسلمان است.»^۳
آن‌گاه در ادامه با استناد به فرمایش امام صادق علیه السلام حق مسلمان بر
مسلمان موارد زیر معرفی می‌شود:

۱. الغيبة للنعمانی، ص ۴۴.

۲. یونس / ۳۲.

۳. پیام‌های آسمان، پایه هشتم، ص ۱۱۲.

«نخست آن که هرچه برای خودت دوست داری برای او نیز دوست بداری و هرچه برای خودت نمی پسندی برای او نیز نپسندی، دوم آن که به دنبال خوشنودی اش باشی و او را خشمگین نکنی، سوم آن که [هرگاه نیاز شد] با جان و مال و زبان و دستت او را یاری کنی، چهارم آن که آیینه و راهنمای او باشی، پنجم آن که سیر نباشی، در حالی که او گرسنه است و سیراب نباشی در حالی که او تشننه است و از لباس(های گوناگون) بهره مند نباشی، در حالی که او لباسی ندارد، ششم آن که اگر مریض شد به عیادتش بروی، هفتم این که اگر دانستی که نیازی دارد، پیش از آن که به توبگوید خودت برای رفع نیاز ش اقدام کنی.»^۱

اگر مؤلفین محترم به چنین لازمه‌ای پاییند هستند که جای گفتگویی باقی نمی‌ماند، اما اگر چنین نیست بنابراین باید در معیارهای دینداری تجدید نظر شده و به همان معیاری که در موضع نخست متذکر شدیم پاییند بمانند؛ یعنی دین همان شناخت و تبعیت از حجت خداوند باشد. در تبعیت از حجت خداوند، توحید، معاد، نماز، قبله، نبوت، قرآن و نظایر این‌ها همانگونه که رضای خداوند است لحاظ می‌شود و جایی نیز برای اختلاف باقی نمی‌ماند. اگر فصل الخطاب امام معصومی باشد که خدای تعالی مرجع بندگانش قرار داده این همه فرقه‌های مختلف که هر کدام به نام مسلمانی به منازعه بادیگری بر می‌خیزند نیز وجود نداشت.

آن معیاری که اگر همگی به آن چنگ بزنند متفرق نخواهند شد و اسلام حقیقی باقی خواهد ماند، چیزی جز امام معصوم نیست؛ چنان‌که

احادیث در تفسیر این آیه قرآن: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا»^۱ فرموده‌اند:

و روی جابر عن أبي جعفر علیه السلام قال السلم هو آل محمد أمر الله بالدخول فيه، و هم حبل الله الذي أمر بالاعتصام به قال الله: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا».^۲

جابر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «سلم» همان آل محمد هستند که خدا امر فرموده آن جا وارد شوید و آن‌ها همان ریسمان الهی هستند که امر فرموده به آن‌ها متمسک شوید: به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

و پیامبر خاتم در معرفی سرسلسله معصومینی که باید پس از پیامبر به آن‌ها متمسک جسته تا گمراه نشویم می‌فرمایند:

خَلَقْتُ فِيْكُمُ الْعَلَمَ الْأَكْبَرَ عَلَمَ الدِّينِ وَ نُورَ الْهُدَى وَ ضِيَاءً وَ هُوَ عَلَىٰ بْنٌ أَبِي طَالِبٍ أَلَا وَ هُوَ حَبْلُ اللَّهِ فَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا.^۳

پیامبر فرمود: نشانه بزرگ، نور و روشنی هدایت را در میان شما جانشین قرار دادم و او علی بن ایطالب است و همان ریسمانی است که خداوند فرموده به ریسمان الهی چنگ زنید و متفرق نشوید.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الْكَفَافُ ... وَ فِي قَوْلِهِ: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ

۱. آل عمران / ۱۰۳.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۰۲.

۳. خصائص الأئمة علیهم السلام (خصائص أمير المؤمنین علیه السلام)، ص ۷۴.

الله جمیعاً» قَالَ: نَحْنُ الْحَقُّ.^۱

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «همگی به ریسمان الهی چنگ

زنید» فرمودند: ما همان ریسمان هستیم.

توحید بدون تذکرات امامان معصوم هیچ‌گاه نمی‌تواند مانع تفرقه و گمراهی شود؛ چرا که همه فرقه‌های مختلف مسلمانان ادعای توحید دارند و هر کدام به راهی رفته‌اند. قبله، کتاب آسمانی، نماز و هیچ چیز دیگری نیز نمی‌تواند همان معیار محکمی باشد که در پرتو آن تفرقه‌ها برخاسته و دین الهی استوار می‌شود.

معیار محکم دینداری همان چیزی است که خود خدای تعالی ارائه می‌کند و آن معیار چیزی جز حجت الهی نیست که در تبعیت از او همه امور نظام می‌یابد و گردانحراف و تفرقه از رخسار دین محو می‌شود.

۳ - در موضع دیگر با عدول از این که مؤمن فقط بر پذیرندگان حجت الهی قابل تطبیق است، غیر چنین افرادی نیز وارد این شمول شده و بدین ترتیب تهافتی به دست می‌آید که از یک سو دین را فقط در پیروی از حجت خدا بدانیم و از سویی دیگر غیر پیروان حجت خدا را نیز در زمرة دینداران حساب کنیم؛ به عنوان مثال در برخی دروسی که بر وحدت میان شیعه و سنی تأکید می‌شود این موضوع تا جایی پیش می‌رود که هر دو گروه به عنوان دیندار معرفی می‌شوند:

«در یکی دو قرن اخیر، دشمنان اسلام با یک نقشه دقیق و برنامه‌ریزی شده، همبستگی مسلمانان را به دشمنی با یکدیگر تبدیل

کرده و اختلافات معمولی اقوام و مذاهبان اسلامی را بزرگ جلوه دادند».^۱

اگر قرار باشد محوریت حجّت خدا در دینداری را به کناری نهاده و آن را تنها اختلافی معمولی بدانیم، هیچ معنی ندارد که یهودیت و مسیحیت رانیز در زمرة دینداران قرار داده و بدین ترتیب هر آنچه را که رشته بودیم پنبه کرده‌ایم. اگر مسیحیت و یهودیت به جهت وانهادن حجّت خدا از دینداری فاصله گرفته است، کسی که بعد از پیامبر خاتم، حجّت‌های پس از او را وامی نهادنیز بر همان مسیر مشی کرده و ایمانش کامل نیست.

همین موضوع در موضوعی دیگر چنین مطرح می‌شود:
«خداوند متعال در قرآن کریم از ماخواسته است تا همین احساسی را که نسبت به خواهر، یا برادر خود داریم، نسبت به سایر انسان‌ها و به خصوص سایر مسلمانان نیز داشته باشیم و آنان را خواهران و برادران دینی خود و جزء خانواده خویش بدانیم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أَخْوَهُ^۲ در حقیقت مؤمنان با هم برادرند».

اگر در تعالیم دینی از تولی و تبری سخن به میان می‌آید، اما در این سطور مرزهای محبت شکسته می‌شود و توصیه می‌شود همه انسان‌ها مورد مهروزی قرار گرفته و ایمان نیز تأثیری در این جهت‌گیری نداشته باشد و جالب این که چنین نگاهی مستند به کلام خدای تعالی نیز می‌شود. اگر خدای تعالی طبق همین استناد، مؤمنین را به اخوت و

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۷۴.

۲. پیام‌های آسمان، پایه هشتم، ص ۱۱۱.

برادری توصیه فرموده اماً مؤلفین محترم توصیه به رابطه برادری با همه انسانها دارند. بدین طریق یا باید در معنای مؤمن توسعه دهیم و همه انسانها را مؤمن بدانیم و یا معنای برادری و محبت میان برادران را نادیده بگیریم تا این آیه قرآن بر نگاه خاصی که در کتب تعلیمات دینی آمده است تطابق یابد.

اقتضائات زندگی و زیست در این دنیا ممکن است ما را وادار کند که حتی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام از در سازش و رفتار مسالمت آمیز بر آییم^۱ اماً این هرگز بدان معنا نیست که با چنین افراد و گروههایی هیچ اختلافی نداریم. چنین تفکراتی به حذف هویت دینی ما می‌انجامد و دانش آموزانی که مخاطب چنین آموزه‌هایی قرار می‌گیرند پس از مدتی میان اهمیت اعتقاد به ولی و حجت خدا و عدم اعتقاد به او هیچ تفاوتی نمی‌بینند و دین و دین داری را وابسته به یک سری اعمالی می‌بینند که چه مؤمن و چه کافر آن‌ها انجام دهنده مثوب خواهند بود و اعتقاد به آن چه خدای تعالیٰ بر آن تأکید داشته‌بی‌رنگ خواهد شد و این‌گونه است که نهایتاً به استحاله هویت دینی می‌رسیم.

۴- در کتاب‌های دینی از ترجیح ایمان به حجج الهی بر انجام اعمال صالح هیچ سخنی به میان نمی‌آید و بیشتر بر انجام اعمال صالح تأکید می‌شود. حال آن‌که چنان‌که پیش از این تبیین شد، محور دینداری پذیرش حجت خداوند بوده و بدون ایمان به او هیچ عملی نیز از انسان پذیرفته نمی‌شود. توجّه در حدیثی، اهمیت این موضوع را بیشتر برایمان آشکار می‌سازد:

۱. دستور به تقيه در آموزه‌های دینی برهمين مبناست.

إِنَّ مَنْ صَلَّى وَ زَكَّى وَ حَجَّ وَ اعْتَمَرَ وَ فَعَلَ ذَلِكَ كُلُّهُ بِغَيْرِ مَعْرِفَةٍ مِنِ افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ طَاعَتَهُ فَلَمْ يَفْعُلْ شَيْئًا مِنْ ذَلِكَ لَمْ يُصَلِّ وَ لَمْ يَصُمْ وَ لَمْ يُزَكِّ وَ لَمْ يَحْجُّ وَ لَمْ يَعْتَمِرْ وَ لَمْ يَعْشِلْ مِنَ الْجَنَابَةِ وَ لَمْ يَنْطَهِرْ وَ لَمْ يُحَرِّمْ لِلَّهِ حَلَالًا وَ لَيْسَ لَهُ صَلَاةٌ وَ إِنْ رَكَعَ وَ إِنْ سَجَدَ وَ لَا لَهُ زَكَاةٌ وَ لَا حَجَّ وَ إِنَّمَا ذَلِكَ كُلُّهُ يَكُونُ بِمَعْرِفَةٍ رَجُلٌ مَنَّ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى خَلْقِهِ بِطَاعَتِهِ وَ أَمْرَ بِالْأَحْذِنِ عَنْهُ فَمَنْ عَرَفَهُ وَ أَخَذَ عَنْهُ أَطَاعَ اللَّهَ.

کسی که نماز و زکات و حج و عمره را انجام دهد و همه اینها را بدون معرفت نسبت به کسی که خداوند اطاعت از او را واجب کرده، به جا آورده، در حقیقت هیچ کدام از این اعمال را انجام نداده است؛ نه نمازی خوانده، نه روزهای گرفته، نه زکاتی داده و نه حج و عمرهای به جا آورده و نه غسل جنابت کرده و نه کسب طهارتی کرده است و حرمت حلال خداوند را نگاه نداشته. برای چنین شخصی نمازی نیست، حتی اگر رکوع و سجود کند، زکات پرداخته و حج هم انجام نداده است. اینها همه وابسته به معرفت کسی است که خدای تعالی به اطاعت از او بر خلایقش متنهاده و دستور داده که از او پیروی شود. پس کسی که او را شناخت و دینش را از او گرفت اطاعت خداوند را به جا آورده است.

در حدیثی دیگر، حتی شک در پذیرش مقام خلفای الهی نیز همدوش بالنکار آنها محسوب شده و شک کننده در مقام خلفای الهی

دور از عنایت و رحمت خداوند شمرده می شود:

يَا عِيسَى اِنَّ عَبْدِي أَتَانِي مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي أُوتَى مِنْهُ
إِنَّهُ دَعَانِي وَ فِي قَلْبِهِ شَكٌ مِنْكَ فَأَوْ دَعَانِي حَتَّى يَنْقَطِعَ
عُنْقُهُ وَ تَنْتَشِرَ أَنَامِلُهُ مَا اسْتَجَبْتُ لَهُ.^۱

ای عیسی بنده من از غیر آن دری که می توان نزد من آمد، نزدم آمده است. او در حالی مرا خوانده است که در قلبش نسبت به تو شک دارد. بنابراین اگر آن قدر مرا بخواهد تا این که گردنش قطع شود و انگشتانش بیفتند، من اجابت نخواهم کرد.

تعلیمانی که در کتب درسی تعلیمات دینی به دانش آموزان داده می شود هیچ گاه بر چنین محوری تکیه نداشته و با نادیده انگاشتن این اصل، بر صرف عمل صالح تأکید می شود. البته این بدان معنا نیست که هیچ سخنی از حجج الهی ذکر نشود، بلکه چنان که گفتم موضوعیت آن بزرگواران در دینداری نادیده انگاشته شده است.

گویی کتاب هایی متأثر از تفکر حاکم که دست آورد زندگی مدرن است جایی برای نظر خدا باقی نگذاشته و باید دینی ارائه شود که مورد پسند مردمان باشد. تأکید بر عمل و نادیده گرفتن ایمان به حجج الهی تا آنجا پیش می رود که در مورد عاقبت مستضعفین نیز گفته می شود: «ممکن است پیروان پیامبران گذشته از آمدن پیامبر جدید آگاه نشوند؛ چنین افرادی نزد خداوند عذر دارند و اگر مطابق دین خود عمل کرده باشند، پاداش خود را می گیرند.»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۰۰.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۳۴

کاش مؤلفین محترم می فرمودند معیار انتساب چنین حکمی به خداوند برگرفته از کدامین آیه یا حدیث است تا شایه انتساب نظر خود به خداوند پیش نیاید.

۲ - تکاملی دانستن دین و تأثیر آن بر دیگر موضوعات

خلط مبانی پیشگفته موجب جان گرفتن نگاه تکاملی به تعالیم انبیاء شده و دین امری تدریجی دانسته می شود که رو به پیشرفت و تکامل دارد. آنگاه از همین منظر تکاملی نیز به برخی موضوعات نگریسته می شود. در ادامه، تبیین این دیدگاه و تأثیر آن بر برخی از موضوعات را مورد نظر قرار می دهیم.

۱ - ۲. تکاملی دانستن دین

در کتب تعلیمات دینی در موضع متعددی بر تکاملی بودن دین تأکید می شود. چکیده این نگاه چنین است که در تکاملی دانستن سیر حرکت قافله بشریت که انسانها رو به پیشرفت و تکامل دارند، متناسب با این حرکت تکاملی، دین نیز به صورت تدریجی و تکاملی به انسانها عرضه می شود.^۱

به نظر می رسد اگر دین را امر واحدی دانستیم که توسط پیامبران متعدد برای مردم بیان می شود نمی توان این امر واحد را دارای شدت و ضعف دانست. انکار نمی کنیم که فهم مردمان متفاوت بوده و آن امر واحد را باید متناسب با درک و فهم افراد برای آنها ارائه کرد، اما این

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹؛ دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۲۹؛ پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۶؛ پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۸.

تفاوت از جانب مردمان است و نه از جانب خود دین. ضمن این که تفاوت در ک مردمان نیز امری است که در همه مکان‌ها و زمان‌ها جاری است نه این که با گذشت زمان انسان‌ها از کم فهمی به سوی فهم بیشتر در حرکت باشند.

انکار نمی‌کنیم که انسان با گذشت زمان توانسته است در تکنولوژی و صنعت توسعه چشمگیری داشته باشد، اما رفتار عقلانی و تعلق، چیزی غیر از توسعه تکنولوژی و فناوری است. اگر رفتار عقلانی را غیر از توسعه تکنولوژی و فراوانی اطلاعات می‌دانیم آن‌گاه دلیلی نداریم توسعه تکنولوژی را همان رشد عقلانیت بدانیم و آن توسعه را به این هم سراایت داده و نهایتاً به رشد و تکاملی بودن دین رای دهیم.

خود کتاب نیز در موضوعی که در صدد اقامه دلیل بر واحد بودن دین بر می‌آید به فطرت مشترک همه انسان‌ها استناد کرده و می‌نویسد: «از ابتدای آفرینش انسان تاکنون، اقوام مختلفی روی زمین زندگی کرده‌اند؛ این افراد با این که در برخی خصوصیات مانند نژاد، زبان و آداب و رسوم با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند، ولی همگان ویژگی‌های فطری مشترکی دارند.... به سبب این ویژگی‌های مشترک (فطرت)، خداوند یک برنامه کلی به انسان‌ها ارزانی داشته است، تا آنان را به هدف مشترکی که در خلق‌تشان قرار داده است، برساند. همان‌طور که گفته شد، این برنامه اسلام نام دارد که به معنای تسلیم بودن در برابر خداوند است.»^۱

اینک سؤال این است که اگر آن‌چه موجب واحد بودن دین می‌شود

ویژگی‌های مشترکی است که در همه انسان‌ها از ابتدای تاریخ تاکنون موجود بوده و دین نیز قرار است با همین ویژگی‌های مشترک تطبیق یابد، پس تکاملی بودن دین به چه معناست؟ وقتی این ویژگی‌های فطری تکاملی نیستند پس چرا دینی که قرار است بر آن‌ها منطبق شود تکاملی باشد؟

در کتاب‌ها با تکیه بر همین نگاه تکاملی است که به علل فرستادن پیامبران متعدد نیز نظر می‌شود و یکی از این عوامل، رشد تدریجی سطح فکر مردم بیان می‌شود و گفته می‌شود:

«علّت دیگر فرستادن پیامبران متعدد، رشد تدریجی فکر و اندیشه و امور مربوط به آن، مانند دانش و فرهنگ می‌باشد. از این‌رو، لازم بود تا در هر عصر و دوره‌ای پیامبران جدیدی مبعوث شوند، تا همان اصول ثابت دین الهی را در خور فهم و اندیشه انسان‌های دوران خود بیان کنند و متناسب با درک آنان سخن‌گویند. در حقیقت هر پیامبری که مبعوث می‌شد، درباره توحید، معاد، عدالت، عبادت خداوند و مانند آن سخن گفته، اماً بیان او در سطح فهم و درک مردم زمان خود بوده است. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم:
ما پيامبران مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن
بگوییم.^۱

در این‌که میزان بهره‌مندی عقول آدمیان متفاوت است جای تردیدی نیست و حجج الهی نیز با توجه به همین مهم با بیانات مختلفی

با مخاطبان خود سخن می‌گفتند، اما این هیچ‌گاه به معنای تکاملی بودن فهم انسان‌ها نیست تابخواهیم این فرمایش پیامبر را نیز بر همین سیاق تفسیر کنیم. آن‌چه از فرمایش پیامبر اکرم ﷺ برداشت می‌شود این است که مخاطبان حجج الهی در یک زمان واحد می‌توانند گروه‌های مختلفی از نظر درک و فهم باشند؛ برخی سریعاً متوجه می‌شوند و برخی دیرتر، برخی لایه‌های بیشتری از واقعیت را متوجه می‌شوند و برخی در همان لایه‌های نخستین متوقف می‌شوند و ... این تفاوت فهم در زمان مانیز جاری است و بنابراین این حدیث را نمی‌توان موافق با تکامل تدریجی فهم انسان‌ها تفسیر کرد.

همان‌گونه که مردمان امروزه از توحید، معاد، نبوت، عدالت و دیگر تعالیم انبیاء فهم دارند مردمان پیشین نیز از این تعالیم فهم داشته و متناسب با همان فهم به تکالیفی امر شده بودند که مردمان زمان مانیز به آن‌ها امر شده‌اند. اگر عقلانیت به تبعیت از خداوند متعال است به نظر نمی‌رسد زمان در این امرِ روش تأثیری داشته باشد و چه بسا با جذابیت‌هایی که دنیای امروزه به خود اختصاص داده، رفتار عقلانی و بندگی خدای تعالی و مخالفت با هوای نفس نسبت به گذشته نیز کمنگ تر شده است.

جالب آن‌که کتب تعلیمات دینی در مواضعی دیگرگویی این مبنای تکامل‌گرایی خود را فراموش کرده و ارزش‌های دینی و اخلاقی را مربوط به همه زمان‌ها و غیرتکاملی می‌داند:

«ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه می‌شود انسان‌های بزرگی را که حدود ۱۴۰۰ سال قبل زندگی کرده‌اند، اسوه قرار داد؟ پاسخ این سؤال این است که اسوه بودن آن بزرگان مربوط به اموری که

به طور طبیعی و با تحولات صنعتی تغییر می‌کنند، نیست. وسایل حمل و نقل، وسایل خانه، امکانات شهری، شکل و جنس پارچه‌ها و لباس‌ها از این قبیل‌اند. اسوه بودن در اموری است که همواره برای بشر خوب و با ارزش بوده‌اند. عدالت، گذشت، فداکاری، مهربانی، داشتن نظم و برنامه در زندگی و... از ارزش‌هایی است که همواره مورداً احترام بشر بوده است و با گذشت زمان، حتی در ک بهتری از آن‌هانیز به دست آمده است. پیامبر و اهل بیت علیهم السلام اسوه‌های انسانیت هستند و انسانیت دیروز و امروز و فردا ندارد.^۱

چنان‌که می‌بینیم، در این سطور تغییرات طبیعی و صنعتی به کلی از الگو بودن معصومین علیهم السلام جدا شده و مؤلفین محترم در صدد تبیین این مطلب هستند که تغییرات طبیعی و صنعتی هیچ ارتباطی بالاگو بودن پیشوایان دینی نداشته و آن‌چه از سوی این بزرگواران ارائه می‌شود غیر از تغییر و تحولات طبیعی و صنعتی است. بنابراین پاییندی به همین سطور نیز مانع از آن می‌شود که تعالیم الهی را باسته به تغییرات طبیعی و صنعتی بشر کرده و بگوییم با تغییر در این مواضع بشری، تعالیم الهی نیز دچار دگرگونی می‌شود.

۲ - تکاملی بودن دین و ختم نبوت

همین نگاه تکامل‌گرایانه در نگرش به عوامل ختم نبوت نیز لحاظ شده و عوامل زیر موجب ختم نبوت دانسته می‌شود:

«با توجه به اعلام ختم نبوت در زمان حضرت محمد ﷺ، در می‌یابیم که عوامل بینایی از پیامبر جدید فراهم بوده است. برخی

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۰۴

از این عوامل عبارت اند از: ۱- آمادگی جامعه بشری برای دریافت برنامه کامل زندگی ... ۲- حفظ قرآن کریم از تحریف ... ۳- وجود امام مucchوم پس از پیامبر اکرم ﷺ ... ۴- پویایی و روزآمد بودن دین اسلام...»^۱

به نظر می‌رسد ادله‌ای که بر ختم نبیوت ذکر شده خدشه پذیر بوده و قابل پذیرش نباشند. در بررسی دلیل اول باید گفت همان نگاه تکاملی حاکم بوده و تعالیم پیامبران پیشین، برنامه‌ای ناقص و متناسب با نقص فکری جوامع پیشین محسوب می‌شود، اما تعالیم پیامبر خاتم برنامه‌ای کامل و متناسب با فکر کامل مردم جامعه خود محسوب می‌شود. چنین دلیلی پیش از این‌که موید خاتمیت باشد ناقض آن است.

توضیح آن‌که اگر فکر بشر را تکاملی بدانیم و قرار باشد تعالیم انبیاء را نیز بر این فکر تطبیق دهیم، آن‌گاه باید بپذیریم که فکر بشر از هزار و چهارصد سال پیش تاکنون پیشرفت‌هایی داشته که باید دینی مطابق با این پیشرفت‌ها برایش ارائه کرد و این مهم جز با آمدن پیامبری جدید محقق نمی‌شود.

دلیل دوم نیز نمی‌تواند دلیل متقنی باشد. پذیرفتن عدم تغییر الفاظ قرآن نمی‌تواند منجر به عدم تغییر محتوا و پیام قرآن نیز باشد و آن‌چه از نزول قرآن منظور بوده محتوا و پیام آن است نه الفاظ آن. وجود تفاسیر فراوان و کاملاً متفاوت در میان کسانی که ظاهرًاً قائل به قرآن هستند حاکی از آن است که آن‌چه مقصود خداوند از نزول قرآن بوده تحقیق نیافته و پیام قرآن از تحریف در امان نمانده است. هرگروه و

فرقه‌ای براساس خواسته خود قرآن را تفسیر کرده و بدین ترتیب قرآن را از مسیر هدایت بخشی خود تحریف و خارج می‌کنند.

این همه تفاسیر مختلفی که اینک موجود است چگونه می‌تواند هدایت‌گر انسان باشد تا مدعی شویم وجود همین قرآن برای هدایت کافی است و بعد از پیامبر، این قرآن هدایت‌گر مسلمانان به خیر و صواب است؟

سومین دلیل که به وجود معصومین پس از پیامبر تمسک می‌کنندیز نمی‌تواند دلیلی بر مدعاباشد. اگر قرار بود وجود جانشینانی معصوم پس از هر پیامبر مانع از آمدن پیامبری جدید شود، این امر در مورد پیامبران پیشین نیز تحقق داشته است اما موجب ختم نبوت نشده است. پیامبران پیشین نیز دارای جانشینانی معصوم بوده‌اند که پس از آن‌ها به حراست از تعالیم او پرداخته و پناهی برای مؤمنین بوده‌اند، اما وجود آنان موجب ختم نبوت نشده است. بنابراین نمی‌توان وجود امامان معصوم پس از پیامبر اکرم ﷺ را دلیلی بر ختم نبوت او ﷺ دانست. آن‌چه در دلیل چهارم مورد توجه است، بیشتر اصول و قواعدی است که مورد توجه فقهاء در استنباط احکام قرار می‌گیرد. در بررسی این دلیل نیز اختلافات مبنایی فقهاء در استنباط احکام کافی است تا این دلیل نیز از اثبات مدعای ساقط شده و نتواند مبنایی برای خاتمتیت باشد. آن‌چه در کتاب به عنوان قوانین تنظیم کننده و یا قوانین کلی مورد نظر قرار می‌گیرد نزد فقهایی که عهده‌دار استنباط احکام هستند آن‌چنان متفاوت است که نمی‌توان انتظار دست یافتن به اصولی ثابت از این بستر را داشت. اگر هم بخواهیم این اصول کلی را خارج از متون دینی دانسته وامری بدانیم که عقلای عالم بر آن متفق هستند آن‌گاه ربط دادن

۸۶ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

این مسائل به دین و تعالیم خاتم پیامبران چندان وجهی ندارد و نمی‌توان از این قواعد غیر دینی به عنوان عواملی برای ختم نبوت یک پیامبر خاص یاد کرد.

براساس آن چه گفته شد اگر بخواهیم بانگاه تکاملی به دین نگریسته و موضوعات مختلف را با این دیدگاه نظاره کنیم بسیاری از موضوعاتی را که خود دین برایمان آورده و مانیز مسلم می‌دانسته ایم از دست خواهیم داد. چه بسا بسیاری از اشکالاتی را که از سوی برخی اندیشمندان به مبانی دینی می‌شود در واقع ناظر بر همین نظریه پردازی‌های مابوده که به دین نسبت می‌دهیم.

۲ - نظریه تکامل و قرآن

از منظر نظریه تکامل وقتی قرار است برنامه کامل و نهایی برای بشر معرفی شود، قرآن عهده‌دار این مهم می‌شود:

«دینی کامل است که علاوه بر پاسخ دادن به سؤالات اساسی، به سؤالات جدید نیز پاسخ دهد. خداوند حکیم با آخرین فرستاده خود پیامی را برای انسان‌ها فرستاد که تاروز قیامت برای هدایت آن‌ها کافی است و آن قرآن است.»^۱

آنگاه در تبیین این نحوه پاسخگویی گفته می‌شود:

قرآن کریم دریای عظیمی از معارف است که خداوند آن را به نوری تشییه کرده است که راه را به انسان نشان می‌دهد. معارف و مطالب موجود در قرآن را می‌توان به سه دسته اصلی تقسیم کرد:

۱- آفریننده جهان، خداوندیگانه است و جز او هیچ خدایی

۱. پیام‌های آسمان، پایه نهم، ص ۵۸.

وجود ندارد...^۱

۲- تنها راه رستگاری انسان‌ها، عمل کردن به دستورهای خداست و راه دیگری وجود ندارد... خداوند در وحی خود به پیامبر اکرم، دستوراتش را به روشنی بیان کرده است و توضیح کامل آن را نیز بر عهده پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام گذاشته است.

۳- خداوند روزی تمام آسمان و زمین را برخواهد چید و در قیامت با حسابرسی به کارهای بندگانش، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را به جهنم خواهد فرستاد... تمام معارف فوق در ۱۱۴ سوره قرآن کریم و در قالب بیش از ۲۰۰ آیه بیان شده است.^۱

تأملی کوتاه در همین توضیح کتاب از برنامه کامل بودن قرآن، ناقص اصل مدعاست. از موارد سه‌گانه فوق بحث توحید و معاد اموری همیشگی بوده و ربطی به بشر امروز ندارد و با تغییر زمانه، توحید و معاد هیچ تغییری نمی‌یابد که بگوییم در گذشته پاسخگو نبوده و در زمان حاضر پاسخگو هستند. موضوع دوم هم به پیامبر و اهل بیت علیهم السلام واگذار می‌شود و بدین ترتیب پاسخگویی قرآن به پاسخ‌های جدید بشر در هاله‌ای از ابهام باقی می‌ماند.

۴ - نظریه تکاملی و احکام

نگاه تکاملی حتی در تبیین برخی احکام نیز دخالت داده می‌شود: «دانستیم که دین اسلام آخرین و کامل‌ترین برنامه‌ای است که خداوند برای نجات بشر از تمامی گرفتاری‌ها و دست یافتن به رستگاری در دنیا و آخرت فرستاده است؛ به همین دلیل این دین باید

۱. پیامهای آسمان، پایه نهم، ص ۵۸ - ۵۹.

راهی برای نجات مردم از فقر داشته باشد. یکی از راه کارهای دین اسلام برای حل این مشکل انفاق است.^۱

لازم است که مردمان گذشته به دلیل عقب ماندگی فکری شان مشکل فقر نداشته اند که خداوند برایشان فریضه زکات را قرار دهد و یا اگر مشکل فقر داشته اند به دلیل عقب ماندگی فکری باید این مشکل را تحمل می کردند و یا حق بخشیدن اموال خود را نداشتند. تنها مردمان این زمان است که به واسطه پیروی از اسلام به هیچ مشکلی گرفتار نمی شوند.

۳ - دین از منظر فرهنگ و تمدن

در آخرین کتاب از تعلیمات دینی آموزش عمومی، مؤلفین محترم برآند که از نگاه فرهنگ و تمدن به دین نگریسته و دین را به عنوان یک تمدن و فرهنگ موردار زیبایی قرار دهند:

«بیش از چهارده قرن از فرود آمدن پیامبر مکرم اسلام ﷺ، در یک سپیده دم تاریخ ساز، از فراز جبل النور، که غار حرا در آن قرار داشت، می گذرد. در آن روزها از اهالی مکه، کسی تصور نمی کرد که این انسانی که در حال پایین آمدن از کوه است، پایه گذار تمدنی در جهان شود که از سایر تمدن های عصر خویش پیش بیفتند و آثار و برکات خود را به تمدن های بعد نیز برساند.»^۲

و در ادامه گفته می شود:

«این چنین بود که پیامبر اکرم ﷺ تمدنی عظیم و باشکوه را رقم زد،

۱. پیامهای آسمان، پایه نهم، ص ۱۲۸.

۲. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۲۷.

یعنی تمدن اسلامی. گذر از عصر جاهلیت به عصر اسلام، نیازمند تغییر در نگرش انسان‌ها و تحولی بنیادین در شیوه زندگی فردی و اجتماعی مردم بود. رسول خدا ﷺ این رسالت بزرگ را از شهر مکه آغاز کرد و با کمک یاران خود در مدینه، پایه‌های تمدن اسلامی را بنا نهاد.^۱

آن‌گاه محدوده زمانی این تمدن نیز چنین بیان می‌شود: «پس از پیامبر اکرم ﷺ در طول چند قرن، تمدنی پدید آمد که جنبه‌های مثبت فراوانی داشت و دستاوردهای بزرگی برای بشریت به شمار می‌آمد؛ گرچه جنبه‌های منفی غیرقابل انکاری هم در آن وجود داشت.^۲

و یا:

«حدود قرن هفتم میلادی و در اواسط قرون وسطی، در همسایگی سرزمین اروپا، تمدن اسلامی متولد شد و طی دو تاسه قرن به مرحله شکوفایی و شادابی رسید و بر محیط‌های پیرامون خود پرتوافکند.^۳

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد نگریستن به دین به عنوان یک تمدن اشکالاتی دارد که مانع از پذیرش چنین نگرشی می‌شود. این‌که دین را تمدنی در کنار دیگر تمدن‌های باداییم، حق قضاوت در مورد دیگر روش‌های زندگی را از ماستانده و به گونه‌ای ما را به سوی تکثرگرایی سوق می‌دهد. وقتی دین

۱. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۲۸.

۲. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۴۰.

۳. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۵۷.

به عنوان یک تمدن نگریسته شود معیارهای خوب و بدش نیز مختص به درون همان مجموعه بوده و نمی‌توان دیگر اندیشه‌ها و دیدگاه‌ها را با معیارهای درون تمدنی نقد و بررسی کرد. در نتیجه، همانگونه که مسلمانان حق دارند تمدنی داشته باشند، این حق نیز برای دیگران محفوظ بوده و اینچنین است که حق‌های مختلفی رخ می‌نماید که هیچ یک نیز حق نقد و ردّ دیگری را ندارد و به میزانی که تمدن مسلمانان حق است، تمدن قوم مغول، تمدن قرون وسطی، تمدن جدید غرب و دیگر تمدن‌های نیز حق خواهد بود.

آن‌چه گفته شد در تعریفی که کتاب برای تمدن ارائه می‌کند نیز نهفته است. کتاب در تعریف تمدن می‌نویسد:

«تمدن، عبارت است از زندگی جمعی و مدنی یک یا چند ملت برای رفع نیازهای مادی و معنوی. عظمت و بزرگی تمدن‌ها وابسته به همت، درایت و مجموعه توامندی‌هایی است که آن جمع در اختیار دارد و به کار می‌گیرد. یکی از تمدن‌ها، تمدن اسلامی است که با ظهور دین اسلام آغاز شد و در قرونی به اوج رسید و به دلایلی به تدریج ضعیف شد.»^۱

از مجموع آن‌چه از منظر کتاب در مورد تمدن اسلامی نقل شد این نکته قابل استنباط است که با ورود به بحث تمدن، مبنای دینی به کلی فراموش شده و با منظری جامعه‌شناختی به موضوع نگریسته شده و این خلطی‌آشکار است. اگر قرار است توصیفی جامعه‌شناختی از جامعه‌ای خاص داشته باشیم نباید از منظری ارزشی و در کتاب دینی که

۱. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۱۲۸.

عهده دار تبیین تعالیم الهی است به این موضوع پرداخت، بلکه در کتابی که عهده دار تبیین تعالیم و حیانی نیست از همان ابتداً گفته شود که نگاه مابه این موضوع صرفاً توصیفی و نه ارزشی است.

چنان‌که تبیین شد، اساسی‌ترین موضوع در دین، همان حجت خداست و همه تعالیم دینی بر محور اورنگ دینی می‌یابند و اگر این محوریت فراموش شود شیرازه دین از هم پاشیده و اساساً چیزی به نام دین که بتوان آن را به خدای تعالی منسوب کرد، باقی نمی‌ماند. آن‌چه در رویکرد کتاب به بحث تمدن وجود دارد دقیقاً رویکردی جامعه‌شناختی و فراموش کردن نگاهی است که قرار است به تبیین آموزه‌های الهی پردازد. اگر در نگاه دین، اصل و اساس دینداری، محوریت حجت خداست، آیا پس از پیامبر ﷺ این امر اساسی توسط اکثریت به کنار نهاده نشد؟ آیا می‌توان با حاکمیت کسانی که از جانب خدای تعالی منسوب نشده‌اند ادعای داشت که جامعه‌ای مطلوب خداوند شکل‌گرفته تا از آن تعبیر به جامعه اسلامی و تمدن اسلامی کرد؟

آیا می‌توان کشورگشایی‌هایی که پس از پیامبر ﷺ انجام شد را به پای دین خداً گذاشته و به تمجید و تجلیل از آن پرداخت و ادعای داشت که تمدنی که پیامبر بنانهاده بود به سایر بلاد نیز نفوذ کرد؟ آیا غصب خلافت الهی ابتدای انحراف از تعالیم الهی نیست؟ اگر چنین است پس چگونه می‌توان اعمال افرادی که به جای حجج الهی نشسته‌اند را استمرار تمدنی دانست که پیامبر بنیان نهاده بود؟

آیا این از نمودهای تمدن اسلامی است که جانشین برحق پیامبر در محراب عبادت کشته شود و قسمت عظیمی از مملکت تحت حکومت حاکم وقت از این‌که آن حجت الهی هم اهل نماز بوده و به مسجد

می رفته اظهار تعجب کنند؟ آیا این تمدن اسلامی است که حتی به جنازه دو میں حجت خدا نیز رحم نکرده و دستور تیربارانش دهنده؟ آیا این تمدن اسلامی است که برترین انسان دوران خود را میان دونه را ب با لبان تشنہ به فجیع ترین وضع به شهادت رسانده و سراوه و فرزندان و پیروانش بر نیزه کنند؟ آیا این اوچ انحراف نیست که فردی بدکاره حاکم بر جامعه شده و حجّت خدارا خارج شده از دین بداند؟ آیا این ها تمدن اسلامی است که باید به آن افتخار کرد؟

آیا این تمدن اسلامی است که جنازه برترین انسان دوران خود، امام موسی کاظم علیه السلام، که همگان به علم او اعتراف داشتند سه روز بزمین بماند و کسی جرات نکند او را دفن کند اما همان موقع میمونی که همراه همیشگی حاکم بوده می میرد و بازار سه روز سیاه پوش می شود؟ آیا واقعاً می توان این ها را تمدن اسلامی خواند؟

شنیدن توصیف امام معصوم از دورانی که از نگاه کتاب اوچ تمدن اسلامی خوانده می شود می تواند ما در قضاوت این ادعای ایگر باشد. امام صادق علیه السلام در گفتگو با یکی از اصحاب خاصش در حالی که از شدت اندوه اشک می ریزد؛ در مورد حکومت «منصور دونایقی» می فرماید:

«وَاللَّهِ مَا بَقِيتُ لِلَّهِ حِرْمَةً إِلَّا انْتَهَكَتْ... وَ لَا عُمَلَ بَشَّيْءٍ مِّنْ

الْحَقِّ..»^۱

به خدا قسم «همه حرمت» های الهی شکسته شده و به چیزی از حق عمل نمی شود!

توجه داریم که در دوران منصور دوایقی مناسک دینی انجام می شد، مرزهای حکومت به ظاهر اسلامی گسترش یافته بود، بازار بحث های علمی داغ شده بود، ثروت و رشد اقتصادی بالا رفته بود، خود خلیفه نیز لباس ساده و وصله دار می پوشید و موارد فراوان دیگری از این دست، اما هیچ کدام از این ها باعث نشده بود که حجت خداوند بر این دوران و این افعال صحه بگذارد، بلکه قائلند به چیزی از حق عمل نمی شود. وقتی توصیف امام معصوم از آن دوران چنین است آیا ما می توانیم با انتساب آن شرایط به دین ادعا کنیم که اوج تمدن اسلامی بوده است؟ تنها راهی که براساس آن می توان چنین دورانی را اوج تمدن بدانیم جدا کردن آن از دین و اسلام است. به هم آمیختن این دو، هم دین را از دین بودن خارج می کند و هم معنای تمدن را منقلب می سازد.

اگر منظور از تمدن، ساختن بنها و مدارس باشد که پیش از پیامبر و پس از او نیز چنین چیزی وجود داشته. آیا پیش از حضرت مسیح علیه السلام مدرسه آتن وجود نداشته؟ آیا تخت جمشید وجود نداشته؟ آیا....

اگر منظور از تمدن، ارزش های دینی و اخلاقی است، چگونه می توان مدعی بود که همه این ها وابسته به حجت خداست و آن گاه با شرایطی که حجج الهی داشتند باز هم ادعای تمدن اسلامی داشت؟^۱

اگر با چشم پوشی از برخی اشکالات، پذیرای «تمدن اسلامی» شدیم، اما به نظر می رسد پیوند این دو واژه با هم دیگر چندان درست نباشد؛ چگونه می توان یک مجتمع را اسلامی خواند در حالی که

۱. فعلاً به امکان وجود تمدن، تعریف آن و باید و نباید آن کار داریم. فعلاً بحث این است که اگر تعریف درستی از تمدن داشتیم و آن را چیز خوبی بدانیم تحقق چنین چیزی با پسوند اسلامی به معنای واقعی کلمه محال است.

پیشوای آن در سیاه چال و اسارت عمر بگذراند و نهایتاً با شهادت از صحنه حذف شود؛ اگر اسلام به معنای تسليم بودن در مقابل خداوند است، وقتی حجت خدارا از جایگاهش عزل کرده و با غصب جایگاه او به ساختن بنها و مساجد و مدارس پرداخته‌اند تا فکار خود را بیشتر

ترویج دهند، چگونه می‌توان از تسليم دم زد؟

اگر اسلام به معنای تسليم شدن، تعبیر دیگری از دین بود، چگونه می‌توان آن‌چه را که با غصب خلافت الهی آغاز و نیز استمرار داشته، تمدنی منتبه به اسلام دانست؟

مؤلفین محترم که در این موضع در باب تمدن اسلامی داد سخن داده و به چنین دورانی بالیده و مخاطبان رانیز به چنین امری سوق می‌دهند، در موضعی دیگر با فراموش کردن تمام تعریف و تمجیدهایی که از این دوران داشته‌اند می‌نویسنده:

«پس از راحت رسول خدا ﷺ حoadثی رخ داد که رهبری امت را از مسیری که پیامبر اسلام ﷺ برنامه‌ریزی کرده و بدان فرمان داده بود، خارج کرد و در نتیجه، نظام حکومت اسلامی که بر مبنای «امامت» طراحی شده بود، تحقق نیافت و امامان معصوم ظاهر با وجود حضور در جامعه، فاقد قدرت و امکانات لازم برای اجرای همه جانبه مسئولیّت‌های خود شدند. ... طولی نکشید که حکومت به دست بنی امیه افتاد. آنان کسانی بودند که سرسرخانه با پیامبر اکرم ﷺ مبارزه کرده بودند و فقط هنگامی تسليم شدند که پیامبر اکرم ﷺ شهر مکه را فتح کرد و آنان راهی جز تسليم و اطاعت نداشتند. ابوسفیان که رهبری مشرکان را بر عهده داشت، حدود دو سال قبل از رحلت پیامبر اکرم ﷺ به ناچار تسليم شد و به ظاهر، اعلام مسلمانی کرد. پس او،

معاویه که جنگ صفين را علیه امیر المؤمنین علیه السلام به راه انداخت، در سال چهلم هجری با بهره گیری از ضعف و سستی یاران امام حسن علیه السلام حکومت مسلمانان را به دست گرفت و خلافت رسول خدا علیه السلام را به سلطنت تبدیل کرد. معاویه بر خلاف تعهدی که به مسلمانان داده بود، یزید را جانشین خود قرار داد؛ شخصی که از هیچ کار زشت و ناپسندی ابایی نداشت؛ احکام خداوند، مانند نماز را به بازی و سخره می‌گرفت، آشکارا شراب می‌خورد، سگ بازی و میمون بازی می‌کرد و با همان سگ و میمون وارد مجالس می‌شد و آن‌ها را کنار دست خود می‌نشاند. همین شخص، نوه گرامی پیامبر علیه السلام، امام حسین علیه السلام و یارانش را با وضع هولناکی به شهادت رساند و خانواده ایشان را که نوادگان پیامبر بودند، به عنوان اسیر، در شهرها گرداند.... پس از سقوط بنی امیه، حکومت به دست بنی عباس افتاد. آنان با این‌که خود را از عموزادگان پیامبر علیه السلام می‌دانستند و به نام اهل بیت، قدرت را از بنی امیه گرفته بودند، روش سلطنتی بنی امیه را داده در ظلم و ستم به اهل بیت پیامبر علیه السلام از چیزی فروگذار نکردن، به گونه‌ای که اگر تحول معنوی و فرهنگی ایجاد شده در عصر پیامبر علیه السلام و دو میراث گران قدر آن حضرت -قرآن کریم و ائمه اطهار علیهم السلام- نبود، جز نامی از اسلام باقی نمی‌ماند.»^۱

با چنین توصیفی که در این موضع از دوران پس از پیامبر به عمل آمد اینک یا باید این سطور را پذیرفته و منکر تمدن اسلامی شویم و یا با پذیرفتن تمدن اسلامی، این سطور را غیر واقعی بدانیم.

در آخرین کتاب از کتب تعلیمات دینی، با اختصاص دادن

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، صص ۱۱۱ - ۱۱۳.

۹۶ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

درس‌هایی به تمدن جدید غربی، به بر شمردن برخی نقاط قوت و ضعف این تمدن پرداخته شده و مؤلفین محترم برآنند که با تمسک به بنیان‌هایی، طرحی نو ریخته و تمدنی جدید براساس مبانی دینی بنیان نهند. نگارنده این سطور معتقد است که نه تنها چنین نگاهی هیچ‌گاه ارائه نشده بلکه تمدن جدید غرب تأثیر عمیقی بر کتب تعلیمات دینی داشته و به راحتی می‌توان این تأثیر را برا آموزه‌هایی که به عنوان تعالیم دینی به مخاطبان ارائه می‌شود ملاحظه کرد. اهمیت این موضوع ما را برآن داشت تا در فصلی مجزا به این موضوع بپردازیم. لذا فصل آینده را به این مهم اختصاص می‌دهیم.

۳ فصل

بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات دینی

۱ - طرح مسئله

در تعامل و تبادل اندیشه‌ها، دوام و ماندگاری از آن اندیشه‌ای خواهد بود که بر پایه‌ای استوار بنا گردیده و در هجوم اندیشه‌های مخالف تاب استقامت داشته باشد؛ خصوصاً این‌که در عصری واقع شده‌ایم که هر لحظه بیش از لحظه‌ی قبل به سوی تحقیق‌دهکده‌ی جهانی در حرکت هستیم و حرکت به سوی چنین جهانی، عنان استقلال در اندیشه را از آدمی ربوه و او را به تابع بودن تفکر عموم انسان‌ها، که البته همان تفکر حاکم جهانی است، سوق می‌دهد.

استقلال در اندیشه در چنین برده‌ای از زمان، گرچه بسیار سخت می‌نماید اما تقدیری قطعی از سوی خدای تعالی بر تسلط چنین اندیشه‌ای و تسليم آن گشتن در این عصر صورت نپذیرفته است که به موجب آن دست از هر تکاپوی فکری برداشته و زمام اندیشه در مهار

غول مهیب تفکر جهانی نهیم. بر این اساس، شایسته خواهد بود که لحظاتی به بازیمنی در اندیشه‌ی خود گذرانده و سودای تطبیق آن با مسیری که حجج الهی علیهم السلام برای بشر به ارمغان آورده‌اند را در دل داشته باشیم؛ چه آن‌که هر اندیشه‌ای را معیاری است و برای پایدار ماندن بر هو اندیشه، بایسته است که دائمًا خود را به میزان آن اندیشه سنجید تا در صورت ملاحظه‌ی هر گونه اعوجاجی، با تطبیق با معیار، هر ناراستی راست‌گشته و به حیات فکری ادامه داد. هم‌چنین می‌دانیم که اندیشه‌آدمی است که زیربنای رفتار او محسوب می‌شود و پر واضح است با اندیشه‌ای غیر الهی نمی‌توان انتظار تحقق جامعه و یا حتی فردی دین محور را داشت.

استقلال در اندیشه پایه و مبنای استقلال در امور دیگر نیز به شمار می‌رود؛ آن‌گاه که فرد یا جامعه‌ای خود را متعلق به اندیشه‌ای خاص دانستند سعی شان بر مشیء بر ممثای همان اندیشه بوده و از میل به سوی دیگر اندیشه‌ها خودداری می‌کنند و اینچنین است که به میزان غنای اندیشه‌ی دلبسته، غنای فرد یا جامعه‌ی پیروان آن اندیشه نیز رقم می‌خورد.

براساس آن‌چه گفته شد، اولین قدم در گام برداشتن به سوی تحقق جامعه‌ای با مبانی اندیشه‌ی اسلامی، بازنگری در اندیشه‌های مقبول و سنجش آن‌ها به عیار نقد خواهد بود. پر مسلم است تا چنین کاری صورت نگیرد و قرارگاه خویش را در مرزهای اندیشه نشناشیم، گام‌های پسین هم گرچه نام اندیشه دینی بر خود داشته باشد، امام‌مکن است در سرزمین اجانب قدم برداشته و نهایتاً در همین سرزمین نیز اجل محتومش فرا رسیده و جز خسaran چیزی عاید نشود.

از آنجایی که کتاب‌های درسی از عمومیت فراگیری در القاء اندیشه‌های متخذه‌ی یک ملت برخوردار است و از سویی دیگر آن‌چه که در کتب درسی یک مرزو بوم موجود است تفکر نهایی و برگزیده از میان تمام نحله‌های فکری موجود در همان گستره‌ی جغرافیایی است، لذا کتب درسی و مخصوصاً کتبی که عهده‌دار صیانت از مرزهای فکری و اعتقادی یک ملت هستند بستر مناسبی برای یافتن میزان استقلال یا وابستگی فکری آن ملت هستند.

بدین طریق سعی مادر سطور پیش رو بر این دغدغه استوار است که آیات‌فکر حاکم بر جهان امروزین که با نام اندیشه‌ی مدرن (Modernite) از آن یاد می‌شود، توانسته است در کتب تعلیمات دینی ما نفوذ کند؛ و در صورت تأثیر، این تأثر تا چه میزان است؟

در جهت نیل به این مقصود، بیان مبانی اندیشه‌ی غرب مدرن و پس از آن بازیابی این مبانی در کتب مذکور، دو قدمی هستند که در سطور پیش رو مورد نظر خواهد بود.

۲ - مبانی نظری غرب مدرن

در کشاکش تحولاتی که منجر به تحولات رنسانس در اروپا گردید این واژه‌ی پر طمطراق «حق انسان» بود که چون خونی در رگ‌های آن تحولات و روحی حیاتی برای آن تغییرات بود. «از آنجاکه در تجدد، نظم وجود از دست رفته و انسان در کانون ایجاد نظم‌های متوجه یا متخلیل برای عالم قرار گرفته، یکسره مفهوم تکلیف از دست می‌رود و به جای آن حق می‌نشیند. در نظریه تجدد، نظمی از پیش مقرر، چه در صورت دینی و چه در صورت طبیعی، وجود ندارد که بر پایه‌ی آن

بتوان انسان را ملزم به گونه‌ای از بودن کرد. این فقدان هرگونه الزام از پیش نهاده‌ی وجود شناختی عالم برای رفتار و حیات فردی و اجتماعی انسان است که از آن تعبیر به حق مداری شده است. این حق مداری به معنای آن است که انسان در برابر هیچ موجودی به غیر از خود پاسخ‌گو نیست و احابت کننده‌ی فرمان هیچ فرمان دهنده‌ای چه خدا و چه طبیعت نیست. این حق مداری به معنای رهاسدگی انسان و فقدان الزامات ذاتی و از پیش مقرر برای رفتارهای انسانی است.... به این معنا حق مداری انسان متجدد و نظم تجدّد یعنی این که اساس نظم تجدّدی و نحوه‌ی وجود انسان متجدد بر پایه‌ی طغیان در برابر خدا و طبیعت و عدم قبول هیچ حدّ و حدودی بر رفتارها و نظم خاص استوار است.^۱ اندیشمندان انسان محور غربی با سردادن شعار «حق انسان» برآن بودند تا به زعم خود حقوق انسان را احیاء کرده و سلطه خدا بر انسان را خاتمه دهند. «انسان گرایی، مبنای دیگری برای مدرنیسم است. انسان در مدرنیسم به جای خدا نشسته و تنها از آین خود تبعیت می‌کند». ^۲

از رهگذر همین شعار و براساس همین پایه بود که تحولات اساسی در طرز فکر بشر حادث شد؛ به بیانی دیگر با محور قرار گرفتن انسان در تحولات رنسانس بود که تمامی اعتراضات در همه‌ی زمینه‌ها مبنای واحدی یافت و نظریات برآمده از انسان مداری در اقسام اندیشه‌های بشری رسوخ یافت. «باید توجه داشت که او مانیسم، روح غالب عصر مدرن و مهم‌ترین ویژگی و وجه ممیزه‌ی عصر جدید است و همه‌ی

۱. کچوپیان، حق محوری تجدد و تکلیف مداری سنت، ص ۲۵.

۲. خسروپناه، کلام جدید، ص ۶۴.

ایدئولوژی‌های مدرن نظیر لیبرالیسم، مارکسیسم، شکل‌های مختلف سوسیالیزم، ناسیونالیسم و فاشیسم در ذیل آن و ملهم از آن پدید آمده‌اند. پس او مانیسم فقط یک مکتب نیست بلکه روح حاکم بر تمام وجوده زندگی و تفکر فلسفی و علمی و سیاسی و هنری و حتی دینی غرب مدرن است.^۱ هایدگر^۲ محوریت انسان در مدرنیته را این چنین تصویر می‌کند: «دورانی که ما آن را مدرن می‌نامیم با اذعان به این حقیقت قابل تعریف است که انسان مرکز و ملاک تمامی موجودات است»^۳ انسان در مدرنیسم، هم مبدأ و هم مقصد است و تعیین همه ارزش‌ها و بایدها و نبایدهای اخلاقی و حقوقی از او سرچشم می‌گیرد.^۴ در چنین تفکری، انسان از چنان محوریت خودخواهانه‌ای برخوردار است که اگر گهگاهی نیز نظری به دین دارد نه با نظر بندگی بلکه با همان نگاه انسان محورانه و در جهت رفع نیازها و تمنیات بشری به آن می‌نگرد. «همه چیز برای او حکم اشیایی را پیدا می‌کرد که باید به تصرف و تملک او درآید، دین نیز چون امری در میان امور دیگر، متعلق به فرد تلقی می‌شد که باید در تملکش داشت نه آن که در تملکش بود. در این دوره هر کسی صاحب دین خود بود و دین هر کس متعلق به خود و آن چه دین را متعین می‌کرد، همان بشریت بشر و اصالت این بشریت بود. از این لحاظ اروپا و غرب دین را راهنمی کرد، بلکه از آن در جهت نفسانیت خویش بهره می‌گرفت و بعضاً برای

۱. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۹.

۲. Martin Haideger.

۳. احمدی، معمای مدرنیته، ص ۸۲.

۴. ساجدی و مشکی، دین در نگاهی نوین، ص ۱۸۸.

کاهش درد و رنج های خویش و یا در مضامین هنری و شعری خویش از آن بهره می گرفت.^۱

انسانی که در نگاه مدرنیته محور قرار گرفته بود نه انسانی متعالی و متعادل و نه حتی انسانی متعارف بلکه انسانی بود تحت تسلط و اشراف کامل نفس اماره که بر آن بود تمام نا کامی های نفسانی اش در دوره‌ی حکومت کلیسا را به یکباره ارضاء نماید. در این گرمی بازار تمتعات نفسانی که شعار احیای حقوق انسانی مدار تکاپوهایش گشته بود اگر از عقل نیز به اجبار بار ارزشی اش سخنی به میان می آمد سازگاری با خواهش‌های امیال، سرانجامی بود که نصیبیش می شد و ابزار شدن برای تمایلات نفسانی لباسی بود برعکش تا مبادا بر محوریت نفس انسانی غباری نشیند. «مدرنیسم یا تجددگرایی، بر عقل‌گرایی و عقل خودبنیاد و عقل محاسبه گر مبتنی است. این گونه عقل، بدون بهره گیری از آموزه‌های وحیانی، داده‌های تجربی را در قالب استدلال منطقی قرار می دهد تا به مصلحت و لذت دنیوی دست یابد.»^۲

انسانی که در مدرنیته محور گشته بود همان گرگ گرسنه‌ی نفس بود که حالا هیچ مانعی را در راه اراضی خود نمی دید و به واسطه‌ی حریص بودنش قصد تسلط بر همه چیز را در سر می پروراند. «روح نفسانی و خود بنیاد [او مانیستی] عصر جدید خود را در هیأت عقل مدرن ظاهر کرده و مبنای ایدئولوژی‌ها و گرایش‌های مختلف تفکری و فلسفی و علمی قرار گرفته است.»^۳ خیز نخست این گرگ گرسنه،

۱. مددپور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۲۴ - ۲۳.

۲. ساجدی و مشکی، دین در نگاهی نوین، ص ۱۸۱.

۳. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۴۶.

طبیعت اطرافش بود که باید در حصار مالکیتش در می‌آمد: «در مدرنیته، بشر خود را موجودی می‌یابد که می‌تواند و باید در موجودات تصرف کند و به آن‌ها صورت بدهد».^۱ با ظهور و غلبه اوانیسم، شاهد تولد انسانی هستیم که تعالی و رستگاری را در خضوع و خشوع در برابر خدا و به تبع آن فروتنی در برابر طبیعت و مهروزی نسبت به دیگر موجودات و اشیاء که مخلوقات خداوندو تسبیح‌گوی او محسوب می‌شوند، نمی‌بیند بلکه خود بر اریکه‌ی خدایی تکیه زده و مقصودی جز کسب اقتدار، استیلا بر محیط و طبیعت، تمتع بی‌حد و مرز از دنیا و میل به خلود و جاودانگی در آن ندارد.^۲ و در این دست اندازی بر طبیعت تابدانجا پیش رفت که حتی به طبیعت درونش نیز رحم نکرد و زن و مرد بودن را دوگانه‌ای توهم آمیز خواند و تک جنس بودن را موافق با خوی جدیدش دید و با فمنیسم این عقده را وانمود. «در واقع هم چنان که هربرت مارکوزه مدعی بود، مدرنیته و نظام سرمایه‌داری، انسان را به موجودی تک ساختی بدل کرده، باید اذعان کرد، علاوه بر این، سرمایه‌داری انسان را به موجودی تک جنسیتی نیز بدل کرده است؛ موجودی که نه مرد است که در او بتوان شجاعت و سخاوت و عزت و جوانمردی را جست و نه زن است که نجیب باشد و با وقار و عاطفی و باناز و دور از دسترس و در عین حال هم مرد است و هم زن؛ موجودی که معلوم نیست چیست؟ ملغمه‌ای از صفات رذیله هر دو جنس و البته برخی صفات حسنیه آن‌ها،

۱. داوری، فلسفه در بحران، ص ۳۵.

۲. نصیری، اسلام و تجدد، ص ۱۰۷.

۱۰۴ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

انسانی که دچار نفاق جنسیتی شده است و چون مارماهی، نه این است و نه آن.^۱

در توسعه‌ی این دریدگی، بندگی مطمئناً اولین و اساسی‌ترین مانع محسوب می‌گردید که البته پیش‌ترها با شعار «حق انسان» در مقابل «تکلیف الهی» که به تبلیس پولس^۲ و پولسی‌های‌آنک در دکان درون گندیده‌ی کلیسا توقف نموده بود، پشمی‌بی‌رنگ شده بود و این زمام از گردن برداشته و اساساً برای وحی در تعیین باید‌ها و نباید‌هاش هیچ حسابی باز نمی‌کرد. «جوهر او مانیسم، تأکید بر بینیازی بشر از هدایت عقل قدسی و دین و تأکید بر خودبینادی او [به] شکل صریح یا مستور و با حفظ ظواهر دینی] است.^۳ بایست‌ها و نبایست‌های چنین موجودی همان واردات حسی بود که در مطبخ متعفن نفس بار می‌آمد و اینچنین بود که علم، تنها تجربه (Science) بود و بس. «گفتند وقتی با علم تجربی می‌توان همه‌ی مسائل بشر را حل کرد چه نیازی به دین هست؟ گفتند که همه چیز را باید با پیمانه‌ی علم تجربی سنجید و روش این علوم را به سایر حوزه‌ها تعمیم داد - از جمله به علوم انسانی، علوم اجتماعی و غیره، و نیز گفتند که این تنها روش ثمر بخش در تعقیب دانش است.^۴ و هر چه در قالب تجربه (Science) نمی‌گنجید خرافی بود و متعلق به مقابل. البته پر مسلم بود که چرا چنین روشنی نزد انسان مدرن نام علم بر خود گرفته بود: «غلبه‌ی علم زدگی (Scientism) این اندیشه را حاکم کرد

۱. مهریزی، انسان تک جنسیتی، ص ۱۷۵.

۲. Saint Paul.

۳. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۹ - ۳۸.

۴. گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۱.

که علم قادر است هر شیی یا حادثه یا ساختار را بر حسب قوانین یا اجزاء توضیح دهد و نیازی به دخالت خداوند نیست.^۱ و خود این علم تجربی (Science) وظیفه داشت که دوران ماقبل مدرنیسم را دورانی تاسف‌آور، شرم‌انگیز و نفرت‌آور جلوه دهد. وبالعکس آینده‌ی فراروی مدرنیته را آرمان شهری معرفی کند که هر راهی که به پیمودن آن منجر نشود موجب ماندن در حصار بی مقدار عقب ماندگی خواهد بود. «همه مورّخان به این لحاظ به تاریخ‌نگریستند که اثبات تمدن او مانیستی کنند و تمدن‌های پیشین را چون مواد و خمیر مایه تمدن جدید درک و فهم نمایند.^۲ و اینجنبین بود که غول علم جدید (Science) برای چنین مبنای نظری، فرضیه‌ی تکامل داروینی را مطرح کرد؛ «قائل شدن مبدئی حیوانی برای انسان و نفی ابعاد معنوی و روحانی وی، راه را برای حاکمیت نفس امّاره انسان که قوام سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تمدن جدید به چنین حاکمیتی است، می‌گشاید و بستر روحی و روانی مناسب و مساعدی را برای محصور شدن انسان به خور و خواب و خشم و شهوت فراهم می‌کند.^۳

فرضیه‌ای که براساس آن، گذشته‌ی انسان شرم‌آور تلقی می‌شد و آینده‌اش که تنها با مدرنیسم رقم می‌خورد فرار از این شرمندگی بود. «اما دستاوردهای نظریه‌ی تکامل تدریجی و سیر خطی پیشرفت جوامع انسانی برای تمدن غرب، در این جا به پایان نمی‌رسد و نتیجه‌ی مهم دیگر آن، ثبیت سیاست و کمال یافتنگی غرب تحت عنوان مهد

۱. گلشنی، از علم سکولار تا علم دینی، ص ۲۰.

۲. مددپور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۳۷.

۳. نصیری، اسلام و تجدّد، ص ۱۹.

پیشرفت و ترقی است که اکنون شرق و دیگر جوامع را در سیر تکامل بشری پشت سر گذاشته و بر اریکه‌ی آفایی جهان‌تکیه زده است و دیگر جوامع در سیر تکامل، چاره‌ای جز حرکت در طریقی که غرب آن را طی کرد و به نقطه‌ی کنونی رسید، ندارند؛ در غیر این صورت باید همیشه داغ عقب ماندگی را بر جایین خود داشته باشند.^۱

اگر بخواهیم به تعریفی روشن‌تر از مبانی اساسی غرب مدرن بپردازیم می‌توان با معنا کردن واژه‌هایی که در این موضوع از محوریت برخوردارند به این کار اقدام کرد:

۱ - ۲. مدرنیته: (Modernite)

بیان تعریفی واحد و همه پسند از مدرنیته کاری است که بسا امکان پذیر نباشد؛ چنان‌که تعاریف مدرنیته بسیار متنوع و گاهی مبهم و متضاد هستند.^۲ و تعریف یکسان و مشترک و مقبولی برای آن ممکن نیست.^۳ با تمام این پراکندگی‌ها در تعریف مدرنیته اماً می‌توان از نظر زمانی، رنسانس را آغاز دورانی دانست که تفکری متفاوت از قبل و موسوم به مدرن بر جوامع غربی حکمرانی آغاز نمود و فرهنگی متفاوت از قبل را برای اروپا رقم زد و آن‌چه در این نوشتار از مدرنیته منظور ماست همین تحولات فکری است که با رنسانس در غرب عالم حادث شد و البته سیطره‌اش در غرب محدود نگشت. البته مهم‌ترین عاملی که در این تحولات مد نظر ماست همان تحولات فکری است که

۱. نصیری، اسلام و تجدد، ص ۲۱.

۲. احمدی، معمای مدرنیته، ص ۳.

۳. احمدی، مدرنیته و تفکر انتقادی، ص ۳.

زیربنای تغییرات محسوب می‌گردد و اخص این تفکر همان زدودن اندیشه دینی از وجود بشری است؛ چنان‌که نیچه، فیلسوف آلمانی، مرگ خدرا را علامت دوران مدرن دانست.^۱ به بیانی دیگر مدرنیته و تجدد، وضعیتی است که از رنسانس به بعد در غرب پدیدار شده است. وضعیتی نوآور و متجدد با مدل‌های مختلف که گاهی از آن به تجدد لیبرالی، سازمان‌یافته، خودآگاه، ناخودآگاه، خوشبین و بدبین، تعبیر می‌شود. مدرنیته‌ای که امروزه مطرح می‌شود مطلق نو شدن نیست؛ بلکه وضعیت نوی است که در غرب جدید تحقق یافت.^۲

۲ - اومانیسم (Humanism)

این واژه از ریشه Human به معنای انسان مشتق شده و در فرهنگ‌های لغت انگلیسی-فارسی با واژه‌های معادلی همچون: انسان‌گروی، انسان‌گرایی، انسان‌باوری، و اصالت بشر از آن تعبیر شده است.^۳ در فرهنگ انگلیسی آکسفورد این واژه به سیستمی از باورهایی تعریف شده که نیازهای بشری را مورد اهتمام خویش قرار داده و به جای مراجعت به ایمان به خداوند بر آن است که از طریق عقل خود بنیاد آدمی به آن‌ها پاسخ‌گوید.^۴ از منظر فلسفی-تاریخی، اومانیسم به

۱. احمدی، مدرنیته و تفکر انتقادی، ص ۸.

۲. خسروپناه، اسلام و مدرنیته، ص ۱۳۲.

۳. ر.ک: فرهنگ انگلیسی - فارسی محمد رضا باطنی، فرهنگ علوم انسانی (آشوری).

a system of beliefs that concentrates on common human needs and seeks ways of solving human problems based on reason rather than on faith in God.^۴

معنای «انسان سالاری» یا «بشرانگاری» یا اعتقاد به اصالت بشر در مقابل خدا و به تعبیر حکمی- تأویلی آن، همان «خودبینیادی نفسانی» است. او مانیسم در این معنا، وصف اصلی و ذاتی دوران مدرن است که علاوه بر این که در قالب یک جنبش ادبی در آغاز رنسانس و صدر تاریخ مدرن به جلوه‌گری پرداخته است، در همه‌ی وجود و جنبه‌ها و صور و زوايا و آشکال حیاتِ تمدن غربی مدرن، ساری و جاری و نافذ و هسته‌ی مرکزی و سازنده‌ی آن بوده است.^۱

۲ - ساینتیسم: (Scientism)

با تسلط اندیشه‌ی مدرن، روش و طریق کسب معرفت نیز مسلم‌آ رو شی غیر از تفکر ماقبل مدرن خواهد بود. «با پیدایش فلسفه‌ی جدید غرب، هوایی آمده است که در جان‌های نشین و مردمان را به مقصدی که خود دارد، می‌رساند. به این معنی که اگر فلسفه‌ی جدید نبود علم جدید هم پیدا نمی‌شد». ^۲ انسان مدرن تنها چیزی را علم می‌داند که از طریق حواسش درک کرده باشد و لاغیر و هر چیز که از غیر این مسیر حاصل شود خرافه‌ای بیش نخواهد دانست که باید از زندگی انسان حذف گردد. به عنوان مثال لئوناردو داوینچی^۳ نیز با این که عالم تجربی نبوده است، ولی تحت تأثیر غلبه روش تجربی می‌گوید:

«به نظر من علمی که از تجربه که مایه همه یقین‌هاست، نمی‌آید و با مشاهده سر و کار ندارد؛ یعنی همه علمی که منبع یا روش یا نتیجه

۱. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۳۸.

۲. داوری، فلسفه در بحران، ص ۱۱۰.

۳. Leonardo di ser Piero Da vinchi.

فصل سوم: بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی... □ ۱۰۹

آن بایکی از حواس پنجگانه سر و کار ندارد، باطل و پراز اشتباه است».^۱

در اندیشه‌ی انسان مدرن، «علم» دقیقاً مبتنی بر برهان بشری و حواس ظاهری پنجگانه‌ی اوست و صریحاً امکان هر نوع علم معتبر دیگری را رد می‌کند.^۲ و هدف اصلی ساینس را می‌توان در این عبارت معروف دکارت^۳ خلاصه کرد که ضمن آن مسیر حرکت دنیای جدید را باز می‌کند: «می‌توان معرفتی بسیار سودمند برای زندگانی به دست آورد. می‌توانیم فلسفه‌ای را که در قرون وسطی در مدارس کهن تدریس می‌شد، به یک فلسفه عملی مبدل کنیم. هنگامی که به کمک این فلسفه عملی، نیروی آتش و آب و هوا و ستارگان و آسمان‌ها و اجسام اطراف خویش را شناختیم و به همان‌گونه که صنعت‌ها و صنعت‌گران را می‌شناسیم، کار این موجودات مذکور را می‌فهمیم و خواهیم توانست به همان سان این چیزها را در راه‌های درستی که برای همان آماده شده است، به کار اندازیم و بدین وسیله خود را فرمانروا و مالک طبیعت کنیم».^۴

۴ - ۲. سیر خطی پیشرفت

از منظر نظریه ترقی تاریخی که نظریه‌ی غالب قرن روشنایی (قرن هجدهم) بوده، تاریخ و فرهنگ بشری در افق زمان پیشرفت می‌کند و رو به کمال می‌رود. بدین اعتبار همه‌ی فرهنگ‌های گذشته و معارف و

۱. رندا، سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. نصر، اسلام، علم مسلمانان و فناوری، ص ۱۷۳.

۳. Rene Descartes

۴. رندا، سیر تکامل عقل نوین، ج ۱، ص ۲۴۸.

۱۱۰ ■ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

مأثورات پیشین، نسبت به فرهنگ جدید ناقص‌اند و فرهنگ رنسانسی، صورت و کمال همه‌ی فرهنگ‌های گذشته (دینی و اساطیری و فلسفی) به شمار می‌آید. این نحوه‌ی تلقی، به وضوح فرعونیت جدید را نشان می‌دهد که در آن به تدریج، آدمی خود را در قله‌ی پیشرفت و کمال تاریخی نسبت به گذشتگان می‌بیند. بدین ترتیب نظریه‌ی ترقی، اصل الاصول مطالعات تاریخی و فرهنگی و انسان‌شناسی و کلاً در برگیرنده‌ی همه‌ی علوم و معارف گردید.^۱

۵ - ۲. فمینیسم: (Femenism)

از دیگر تحولاتی که در سایه‌ی مدرنیته در میان جوامع غربی رخ نمود جنبشی است که تحت عنوان فمینیسم از آن یاد می‌شود. «این جنبش از اوایل قرن نوزدهم به نام فمینیسم (Femenism) و با شعار تساوی و برابری زن و مرد در همه‌ی شئون در فرانسه پدیدار شد و در واقع نوعی اعتراض به مدرسالاری حاکم بر اعلامیه‌ی حقوق بشر فرانسه بود.»^۲ مکتب طرفداران زن در دفاع از حقوق زنان، به سه نکته‌ی اساسی تأکید داشت:

زن، انسان بالغ و کاملی است و در برابر مردان، به ویژه در زندگی زناشویی از استقلال، اختیار و حقوق برابر برخوردار است.

زن از نظر فکری، انسانی آزاد و مستقل است.

زنان باید در مسائل سیاسی شرکت کنند و از حقوق مساوی با مردان

برخوردار باشند.»^۳

۱. مددپور، مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر متنسکیو، ص ۲۶.

۲. هاجری، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، ص ۱۳.

۳. هاجری، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، ص ۱۴.

اگر بر آن باشیم که نقطه‌ی تقابل نگاه به زن در اندیشه‌ی سنتی با اندیشه‌ی مدرن را به تصویر کشیم این سخن خانم دوبوار^۱ که خود از سران فمنیست‌هاست بیانگر آن تقابل خواهد بود که در مصاحبه‌ای با بتی فریدن^۲ اظهار داشت: «به هیچ زنی نباید اجازه داد تا در خانه بماند و به امر پرورش کودکانش بپردازد. جامعه باید به کلی تغییر کند و به زنان اجازه ندهد که فقط وظیفه‌ی پرورش فرزندان را بر عهده گیرند یعنی اگر به هر زنی حق انتخاب در خانه ماندن و پرورش کودکان خود و یا شاغل بودن در بیرون را بدهند، اغلب زنان ترجیح می‌دهند تا در خانه بمانند». ^۳

فمنیسم از بد و پیدایش تا کنون با فراز و فرودها و افراط‌ها و اختلاف نظرهایی در میان نظریه پردازان خود مواجه بوده است اما «به طور خلاصه باید گفت که زن در فمنیسم، سوبژه‌ی مؤنث خودبنیادی است که نیروی کار و نیز زیبایی‌های جسمانی خود را به عنوان کالا ارائه می‌دهد و در ازای آن صاحب حق رای، حق مالکیت و امثال این‌ها می‌گردد». ^۴

۳ - بازیابی مبانی فکری غرب مدرن در کتب تعلیمات دینی

او مانیسم، ساینتیسم، نظریه پیشرفت خطی (تکامل تدریجی)، تسلط و تغییر طبیعت (در دو جنبه‌ی طبیعت محیط زیست و طبیعت

Simon de Beauvoir .۱

Betty Frieden .۲

.۳. بورک، در سرشیبی به سوی گومورا، ص ۴۶۱.

.۴. زرشناس، مبانی نظری غرب مدرن، ص ۱۷۱.

انسانی که یکی از جلوه‌های آن فمنیسم است). از مبانی‌ای بود که در بیان اندیشه‌ی غرب مدرن مطرح شد و اینک بازیابی این مبانی در کتب تعلیمات دینی:

۱ - ۳. انسان محوری

در کتاب دین و زندگی پایه دهم در پی بیان علت دین و روزی و به عبارتی چرا بی دیندار شدن چنین تبیینی به عمل می‌آید: «انسان دارای روحیه‌ای بی‌نهایت طلب است و عطش او در دست‌یابی به خواسته‌هایش نه تنها کم نمی‌شود، بلکه روز به روز افروز می‌گردد. او به دنبال چیزی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد و تمام نمی‌شود.»^۱ کتاب باتأ کید بر مهم بودن رفع نیاز انسان، تکرار مجدد می‌کند که: «با توجه به دو ویژگی «متنوع بودن استعدادهای انسان» و «بی‌نهایت طلبی او»، اگر هدفی را که انتخاب می‌کنیم، بهتر بتواند پاسخگوی این دو ویژگی باشد، آن هدف، کامل‌تر است.»^۲

مطابق با این نگاه، انسانی تصور می‌شود که نیازهایی دارد و برای رفع این نیازها باید قدمی پیش نهد. پیشنهاد کتاب این است که این قدم که همان انتخاب هدف اصلی زندگی است باید به گونه‌ای باشد که همه‌ی نیازهای انسان را در برگیرد: «بنابراین برترین هدف اصلی ما آن هدفی است که همه‌ی استعدادهای متنوع ما را در برگیرد و در جایی متوقف نشود و نهال وجود ما را به درختی پریار و زیبا تبدیل کند به طوری که سراسر وجود ما را شادابی، بالندگی، شور و نشاط فراگیرد.»^۳

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۶.

۲. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۰.

۳. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۰.

کتاب در ادامه‌ی القاء اندیشه‌ی خود بر آن است که آن هدفی که مجموعه‌ی تمام خوبی‌هاست و با مقصود قرار گرفتن او تمام استعدادهای ماشکوفا می‌شود همان خداوند متعال است: «خدا سرچشم‌هی زیبایی‌ها و خوبی‌هاست»^۱ و بنابراین «پس مقصود و هدف نهایی ما خداوند است. ... چه کسی جز او می‌تواند روح پایان‌ناپذیر انسان را سیراب کند و زمینه شکوفا شدن استعدادهای متنوع مادی و معنوی انسان را فراهم آورد؟ اگر روح انسان بی‌نهایت طلب است و خوبی‌ها را به صورت بی‌پایان می‌خواهد، شایسته است که تنها تقرب و نزدیکی به خدای بزرگ مقصود نهایی او باشد.»^۲

اگر بخواهیم مبنایی را که کتاب برای دین و رزی ارائه کرده، به صورتی خلاصه بیان کنیم انسانی را خواهیم یافت که با محور قرار گرفتن، خود را دارای نیازها و استعدادهایی می‌یابد و برای رفع این نیازها و پرورش استعدادهایش باید هدفی را برگزیند که موجب پرورش تمام این استعدادها و رفع تمام نیازهایش گردد و چنین هدفی فقط خداوند است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود طرحی که در کتاب درانداخته می‌شود و براساس آن سعی بر تربیت دینی مخاطبین می‌شود، طرحی است که ابتناء بر انسان و رفع حاجات او دارد و در این مسیر آن چه که هیچ یاد نمی‌شود و اتفاقاً هم او اساس و معنای دینداری می‌باشد، بندگی خداوند تعالی است. گویی این مبنای اصیل در کتاب کاملاً مغفول مانده و مبنای انسان محور بر جای آن تکیه زده؛ اساسی که نه تنها هیچ قابلیتی برای

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۱.

۲. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۲۱.

سوق دادن مخاطبین به سوی بندگی حق تعالی ندارد، بلکه انسان‌هایی خودبین که جز به خود و منافع خود نمی‌اندیشند بار خواهد آورد. با قرارگرفتن چنین مبنایی برای دینداری، ناگزیر باید ثمرات آن در بقیه آموزه‌های ارائه شده را نیز انتظار داشت. همین انسان محوری همچون روحی بر سایر تعالیم ارائه شده‌ی کتاب نیز حاکمیت داشته و در هر موضوعی که عملی به ظاهر دینی به مخاطبین تعلیم داده می‌شود، در بطن آن همین فربه نمودن انسان و یادآوری محوریت‌باشی فواید انجام عمل دینی برای او، قابل ملاحظه است. بنای این نوشتار بر اختصار، ما را برا آن می‌دارد تا برای اثبات این ادعا تنها به ارائه چند نمونه بسنده کیم، اما علاقمندان می‌توانند با مراجعه به آموزه‌های بیشتری از کتب تعلیمات دینی، همین نگاه را لمس نمایند.

در برخی درس‌هایی که به امر ظاهر جامعه اهتمام دارد باز از همان مجرای رفع نیازهای انسان این معتبر گشوده می‌شود که یکی از نیازهای انسان نیاز به مقبولیت اجتماعی است و برخی راه صحیح آن را رفته و با فعالیت‌هایی مثل فعالیت‌های ورزشی و هنری این نیاز را برآورده می‌سازند و برخی با فعالیت‌های منفی مثل لباس بد و یاسیگار بر لب نهادن این نیاز را پاسخ می‌دهند. بدین صورت در این جانیز هیچ خبری از کسب رضایت الهی نبوده و تنها آن‌چه مهم است انسان است و رفع نیازهایش. گرچه ما در این موضع در صدد نقد مبانی متخذه‌ی کتاب نبوده و این مهم را پس از بیان این مبانی، ان شاء الله تعالى، به انجام خواهیم رساند، اما برای درک بهتر دیدگاه ارائه شده، باید گفت به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی در نقطه‌ی مقابل دینداری باشد؛ چراکه در این نگاه، ارضاء نیاز همّ اصلی است و این ارضاء چه بسا در مواردی با

رضایت حق تعالی سر سازش نداشته بشد؛ چنان‌که در مثال مذکور پس از بیرون نهادن رضایت خداوند از دایره انجام اعمال، اگر زمانی کار حرامی مثل نواختن آلات موسیقی مقبولیت عامه یافته و موجب مقبولیت شخص نوازنده گردد چون نیازی از نیازهای او (نیاز به مقبولیت) مرتفع گردیده، در جهت رشد انسانی اش بوده و هیچ منع و زشتی برایش متصور نخواهد بود هر چند آن عملِ مقبول اجتماعی، فعلی حرام باشد. مطمئناً مؤلفین محترم نمی‌توانند بگویند منظور ما اعمالی است که مغضوب الهی نباشد؛ چراکه با این بیان از معیار نخستین خود که پرورش استعدادها و ارضا نیازها بوده عدول کرده و به بنای معیاری مغایر با معیار اولیه پرداخته‌اند.

«یکی از نیازهای انسان، نیاز به مقبولیت در جمع خانواده، همسالان و جامعه است. ما دوست داریم دیگران ما را فرد مفید و شایسته‌ای بدانند و تحسین کنند. این نیاز، در دوره جوانی و نوجوانی نمود بیشتری دارد و سبب می‌شود که نوجوان و جوان بیشتر به خود بپردازد و توانایی‌ها و استعدادهای خود را کشف و شکوفا کنند و در معرض دید دیگران قرار دهد. جوانی که با نشان دادن استعداد خود در یک رشته‌ی ورزشی یا خلق اثر هنری یا کار مؤثر در کارگاه صنعتی، تحسین دیگران را برانگیزد، از این قبیل است. به غیر از این افراد، هر کس در جامعه تلاش می‌کند در هر جایگاهی که قرار دارد، برای خود مقبولیت کسب کند. البته اندک افرادی نیز وجود دارند که به این نیاز طبیعی، پاسخ‌های درستی نمی‌دهند و با پوشیدن لباس‌های نامناسب یا به کار بردن کلام زشت و ناپسند یا با گذاشتن سیگاری بر لب، می‌خواهند وجود خود را برای دیگران اثبات کنند. این قبیل اعمال

نشانه ضعف روحی و ناتوانی در اثبات خود از راه درست و سازنده است.^۱

این بیان حاکمی از همان نگاه او مانیستی است که حتی در ملاک‌های خوب و بد بودن اعمال نیز رسوخ کرده است.

نگاه منفعت محور مذکور حتی در گستره‌ی احکام نیز رسوخ داشته و سعی بر آن است که فایده‌مندی عمل به احکام برای انسان انگیزه‌ی اصلی عمل قرار گیرد و باز بیانی از بندگی مطرح نگردد:

«می‌توان گفت احکام اسلامی در حقیقت قوانینی هستند که برای حفظ سلامتی و آرامش روحی و جسمی انسان وضع شده‌اند و توجه به آن‌ها می‌تواند انسان را از انحراف و سقوط به دره‌های هولناک محافظت کند. احکام مربوط به مَحْرُم و نَامَحْرُم نمونه‌ای از این قوانین اجتماعی اسلام است.»^۲

به عنوان مثال در بحث حجاب هم هیچ توجه‌ای به طریقیت این فریضه در بندگی حق تعالی معطوف نشده و روی نتایج و ثمرات آن برای انسان تکیه می‌شود: «با دوستان خود مشورت کنید و ببینید که رعایت پوشش اسلامی توسط زن در هر یک از موارد زیر چه ثمراتی دارد؟ ۱- برای زن: ... ۲- برای مرد: ... ۳- برای خانواده: ... ۴- برای جامعه: ...»^۳

چنین نگاهی حتی در بحث معاد نیز حاکم است و در این موضوع که محرکی قوی برای اطاعت از حق تعالی است، باز هم همان نگاه انسان

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۳۸.

۲. پیام‌های آسمان، پایه هشتم، ص ۶۷.

۳. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۱۵۲.

محورانه حاکم است؛ چنان‌که کتاب قائل است اگر کسی آخرت را پذیرفت به پی‌آمد های خوبی همچون انگیزه برای کار و تلاش و ... دست خواهد یافت و کسی که منکر معاد شود به پیامدهایی همچون بی‌ارزشی دنیا، از دست دادن نشاط و شادابی و ... دچار می‌شود. بدین طریق اصلاح‌نگاهی شایسته به آخرت مبذول نمی‌شود و این محرك اساسی برای بندگی خداوند نیز در پای محوریت انسان قربانی می‌شود: «درباره زندگی پس از مرگ دو دیدگاه وجود دارد: ۱- اعتقاد به معاد ... با این دیدگاه، پنجره امید و روشنایی به روی انسان باز می‌شود و شور و نشاط و انگیزه فعالیت و کار، زندگی رافراهمی‌گیرد. ۲- انکار معاد ... از پیامدهای مهم این نگرش برای انسانی که بینها یت طلب است و میل به جاودانگی دارد، این است که می‌کوشد راه فراموش کردن و غفلت از مرگ را در پیش‌بگیرد و خود را به هر کاری سرگرم سازد تا آینده تلخی را که در انتظار دارد، فراموش کند.»^۱

چنان‌که ملاحظه شد در بررسی مختصر کتب تعلیمات دینی و با انگیزه‌ی بازیابی اندیشه‌ی او مانیستی غرب مدرن در آن، هم در مبنا و هم در شاخسارانِ تفکر ارائه شده، شاهد این اندیشه بوده و حتی باید بگوییم فراتر از آن، سعی بر آن است که این او مانیسم از دل نصوص دینی بیرون آورده شود و با گونه‌ای او مانیسم اسلامی (!) مواجه می‌شویم؛ توضیح آن که همان‌گونه که در مدرنیته با انسان محوری خاص خود روبرو هستیم، در این دیدگاه نیز انسانیت انسان فارغ از نیات و اعمالش جایگاه عظیمی در کائنات به خود اختصاص داده و صرف انسان بودنش

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، صص ۴۱ - ۴۵.

برای او کمال محسوب گشته و سپس سعی می شود این نگاه به متون دینی نیز مستند گردد:

«خداآنده، شیطان را از درگاه خود راند و برای همیشه او را طرد کرد، چون فرمان خدا را برای سجده بر انسان اطاعت نکرد.»^۱

از آن‌چه در سطور فوق گفته آمد این خوف در انسان زنده می‌شود که مبادا با چنین نگاه‌هایی به دین، زمینه‌ی استحاله‌ی دینی فراهم گشته و با وجود لفظ و واژگان دینی از حقیقت دین و تعبد نسبت به حق تعالی دور افتیم؛ خصوصاً این‌که نگاهی به تجربه‌ی غرب مدرن نیز نشان دهنده‌ی این موضوع است که انسان غربی هیچ‌گاه لفظ و واژه‌ی دین را به کناری ننهاد بلکه با تغییر مبنا نسبت به آن، به گرداب امروزینش گرفتار آمده. «اروپا و غرب دین را رهانی کرد، بلکه از آن در جهت نفسانیت خویش بهره می‌گرفت و بعضاً برای کاهش درد و رنج‌های خویش و یا در مضامین هنری و شعری خویش از آن بهره می‌گرفت.»^۲

۳ - ۲. سیرخطی پیشرفت

همان‌گونه که در بیان مبانی مدرنیته ذکر شد، نظریه‌ی سیر خطی پیشرفت دیدگاهی بود که بستر ساینتیسمی لازم برای تفکر مدرنیته را فراهم می‌آورد که براساس آن، مدرنیته بشر را به آینده‌ای که خودش ترسیم می‌کرد لخوش و از گذشته‌اش شرمسار می‌ساخت و همگان را برای همراهی با خود ترغیب می‌کرد. اینک در جستجوی آن‌اندیشه، و با تورق و تأمل در کتب تعلیمات دینی، به نظر می‌رسد این‌اندیشه نیز به

۱. دین و زندگی، دهم عمومی، ص ۳۵.

۲. مدپور، درآمدی بر سیر تفکر معاصر، ص ۲۴.

فصل سوم: بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی... ۱۱۹ □

گونه‌ای مقبولیت یافته و سیری برای انسان ترسیم می‌شود که هر چه از گذشته فاصله‌ی می‌گیرد بر فهم و دانایی او افزوده شده و از جهل و کم فهمی دور می‌شود. در ذیل به برخی از این مواضع اشاره می‌شود:

در کتب تعلیمات دینی، در ذکر علل آمدن پیامبران متعدد، رشد تدریجی سطح فکر جوامع و اقوام، از دلایل تعدد پیامبران بیان می‌شود و بدین طریق این اندیشه پذیرفته می‌شود که بشر دارای سیر خطی در پیشرفت اندیشه بوده و امم و جوامع پیشین از رشد فکری چندانی برخوردار نبوده و با گذشت زمان و حرکت رو به جلو، این ترقی در اندیشه و فهم حاصل می‌گردد و هرچه پیش‌تر می‌رویم از رشد و ترقی بیشتری برخوردار خواهیم شد و اینچنین است که نظریه سیر خطی پیشرفت از سوی مؤلفین محترم تلقی به قبول می‌گردد:

«علّت دیگر فرستادن پیامبران متعدد، رشد تدریجی فکر و اندیشه و امور مربوط به آن، مانند دانش و فرهنگ می‌باشد. از این رو لازم بود تا در هر عصر و دوره‌ای پیامبران جدیدی مبعوث شوند، تا همان اصول ثابت دین الهی را در خور فهم و اندیشه ای انسان‌های دوران خود بیان کنند و مناسب با درک آنان سخن گویند.»^۱

مؤلف محترم این دیدگاه را مستند به متون دینی نموده و می‌نویسنده: «پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ.
ما پیامبران مأمور شده‌ایم که با مردم به اندازه‌ی عقلشان سخن بگوییم.^۲

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۱۹.

و نیز در همان کتاب در بیان دلایل ختم نبّوت، یکی از این ادله را آمادگی جامعه‌ی بشری برای دریافت برنامه‌ی کامل زندگی بر می‌شمارد و با بیان این مطلب که بشر در زمان آخرین پیامبر به بلوغ فکری رسیده بود به صورت ضمنی همان نظریه سیر خطی پیشرفت ترسیم می‌گردد و انسان‌های پیش از آخرین پیامبر در جایگاه فکری نازل‌تری قرار می‌گیرند:

«پایین بودن سطح درک انسان‌ها و عدم توانایی آنان در گرفتن برنامه‌ی کامل زندگی از عوامل تجدید نبّوت‌ها بود. در عصر نزول قرآن، با این‌که مردم حجاج سطح فرهنگی پایینی داشتند، اما آمادگی فکری و فرهنگی جوامع مختلف به میزانی بود که می‌توانست کامل‌ترین برنامه زندگی را دریافت و حفظ کند و به کمک آن، پاسخ نیازهای فردی و اجتماعی خود را به دست آورد.»^۱

و نیز گفته می‌شود:

«پیامبران مانند معلمان یک مدرسه‌اند که پایه‌های مختلف تحصیلی را به ترتیب تدریس می‌کنند و هر کدام مطالب سال قبل را تکمیل می‌کنند.»^۲

بنابر آن چه گفته شد می‌توان ادعا داشت که نظریه سیر خطی پیشرفت در کتب دین و زندگی مقبول واقع شده و برخی تعالیم دینی براساس این نظریه به مخاطبان ارائه شده است.

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۲۹.

۲. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۳۳.

۳ - ۳. ساینتیسم (Scintism)

از دیگر مبانی‌ای که در بررسی غرب مدرن بدان اشاره رفت علم‌گرایی بود. در بررسی این مبنا ملاحظه شد که علم تجربی تنها روشی است که بشر مدرن برای آن ارزش معرفتی قائل بوده و البته ارزشی بی‌نظیر برای این تکاپوی فکری قائل است. به نظر می‌رسد در کتاب‌های تعلیمات دینی نیز به گونه‌ای این علم زدگی قابل مشاهده باشد به گونه‌ای که سعی می‌شود این علم تجربی ستایش شده را مطلوب دین تلقی کرده و حتی رشته‌های مختلف چنین علمی را نیز متخذ از متون دینی بیان کنند و براین دیدگاه چنان پای فشاری می‌شود که گویی برآند که مخاطب را به این برداشت سوق دهنده از نظر دین، علم در همین علم تجربی (Science) خلاصه می‌شود و بس. پیشنازی علم تجربی از دیدگاه کتب تعلیمات دینی به گونه‌ای است که حتی حقانیت کتاب الهی نیز در گرو فهم این علوم دانسته می‌شود:

«در جامعه‌ای که علم و دانش جایگاهی نداشت و خبری از رشته‌هایی مانند فیزیک، زیست‌شناسی، گیاه‌شناسی و ستاره‌شناسی نبود، قرآن‌کریم به برخی نکات علمی اشاره می‌کند که در تمام دنیا ای آن روز بی‌سابقه بود و بعدها به مرور زمان توسط دانشمندان کشف گردید. ... به چند نمونه نکات علمی قرآن‌کریم توجه کنید:

۱- نیروی جاذبه

در قرن هجدهم میلادی دانشمندان دریافتند که نیرویی عامل حفظ نظم و نگهداری ستارگان و سیارات در مدار خود است، نیرویی که آن را «نیروی جاذبه» نام نهادند. اما قرن‌ها قبل از آن، قرآن‌کریم از وجود این

۱۲۲ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

نیرو خبر داد و آن را عامل در هم نرفتن ستارگان در یکدیگر معرفی کرد و فرمود: خداوند، آسمان‌ها را با استون‌هایی که برای شما دیدنی نیستند، بر پا داشته است.

۲ - انبساط جهان

نظریه انبساط جهان، یکی از مهم‌ترین کشفیات نجومی انسان در قرن بیستم است. بر طبق این نظریه، که کشان‌ها با سرعت فوق العاده‌ای در حال حرکت و فاصله‌گرفتن از یکدیگر نزدیک شده‌اند، جهان هستی مدام در حال گسترش و انبساط است. مطلبی که خداوند در قرآن کریم به آن اشاره کرده است: «و السماء بنیناها باید و انا لموسعنون». آسمان‌ها را با قدرت خود برافراشتم و همواره آن را وسعت می‌بخشم.^۱

۳ - تسلط بر طبیعت

دستکاری و تصرف در طبیعت از دیگر مبانی‌ای بود که در بررسی اندیشه‌ی مدرنیته مورد اشاره قرار گرفت و در آن موضع دو حیطه را برای این تغییر و تصرف بر شمردیم؛ حیطه نخست طبیعتی را منظور نظر داشت که بستر زیست انسان و محیط زیست او بود و حیطه دوم تغییر در طبیعت انسانی بود که با رزترین جلوه‌ی آن فمنیسم است که از طریق آن سوق دادن انسان به ساحتی تک جنسیتی و تغییر طبیعتش اتفاق می‌افتد. بدین طریق با تأمل در کتب دین و زندگی در موضوع تغییر و تصرف انسان مدرن در طبیعت الهی، همین دو حیطه مدنظر قرار می‌گیرند.

۱. دین و زندگی، یازدهم انسانی، ص ۴۷.

۱ - ۴ - ۳. تصرف و تغییر در محیط زیست

در کتب تعلیمات دینی اصل تغییر و تصرف در طبیعت پذیرفته شده و حتی نشانه‌ی توانمندی علمی انسان محسوب گردیده:
«تاریخ علم نشان می‌دهد که همین نظام قانونمند، به انسان امکان داده است تا از فکر و اختیار خود بهره ببرد و دروازه‌های علم را بگشاید، پنهانی دریاها را بشکافد، اعماق اقیانوس‌ها را بجوید و فضای کهکشان‌ها را در نوردد و ابزارهای گوناگونی برای زندگی خود بسازد».۱

۲ - ۴ - ۳. تغییر طبیعت انسانی (فمنیسم)

همان‌گونه که در بررسی مبانی مدرنیته شاهد بودیم انسان مدرن با سرتاییدن از وظایف و تکالیف الهی اش قصد ارضاء هر چه بیشتر نفسانیات خود کرده و پر مسلم است که در این مسیر، جنس مونث جایگاه خاصی به خود اختصاص خواهد داد؛ چنان‌که در نظرگاه فمنیستی سعی بر آن است که زن فارغ از تکلیفِ مستور و محفوظ ماندنش در خانه، به صورت موجودی که حقوقی برای خود قائل است نگریسته شود و در پشت سر نهادن این تکلیف، حضور او در جامعه و همراهی اش با مردان در کارزار کار و فعالیت به عنوان اولویتِ نخست دادنامه‌ی حقوق بر بادرفته‌اش قلمداد گشت و سعی تمام در احیاء این حق کرد.

به نظر می‌رسد همین نگاه رانیز می‌توان در کتب تعلیمات دینی تا حدودی ملاحظه کرد؛ آنجایی که کتاب بر آن است تابه مسائل عفاف،

۱. دین و زندگی، دوازدهم انسانی، ص ۶۲.

حجاب و خانواده پردازد با طرح موضوع حجاب پیش از آن که به تکلیف بودن آن اشاره‌ای شود و به عنوان عملی در بستر بندگی خدای تعالی معرفی گردد، اولویت و اصالت به حضور زن در جامعه داده شده و در سایه‌ی این اصل به مسأله حجاب پرداخته شده و برآن است که این حجاب مانع آن حضور نیست و بدین طریق با اصل قراردادن حضور زن در جامعه، مستوری و محجوب ماندن زن در خانه که از دیدگاه دین اصل محسوب می‌گردد، به فرعی برای این نگاه انسان مدرن به زن تبدیل شده و نزدیکی هر چه بیشتر بانگاه فمنیستی رقم خورده است:

«حجاب چگونگی پوشش زن راهنمگام حضور در اجتماع مشخص می‌کند. این حکم نه تنها سبب کاهش حضور زنان نمی‌شود، بلکه سبب می‌شود تا حضوری مطمئن و همراه با امنیت داشته باشند. ... ادعای خانه نشین کردن زنان و سلب آزادی آنان بانگاه قرآن و سیره پیشوایان دین ناسازگار است. قرآن کریم عفت حضرت مریم علیہ السلام را در معبدی که همگان، چه زن و چه مرد، به پرستش می‌آیند، می‌ستاید؛ عفت دختران حضرت شعیب علیہ السلام را در حال چوپانی و آب دادن به گوسفندان در جمع مردان، مثال می‌زند. تاریخ نیز خبر از حضور زنان مسلمان در زمان پیامبر علیہ السلام، در پشت جبهه‌های جنگ برای پرستاری و کمک به مجروهان می‌دهد. ... این امر موجب می‌شود سلامت اخلاقی جامعه بالا رود؛ حریم و حرمت زنان حفظ شود و آرامش روانی وی افزایش یابد.»^۱

۴ - نقد و بررسی

با توجه به بیان خاستگاه اندیشه‌ی انسان مدرن در سطور پیشین این نوشتار و نیز هویدا بودن تغایر کامل چنین تفکری با اندیشه‌ی دینی و اذعان همه‌ی اندیشمندان به غیر دینی بودن چنین تفکری، شاید دیگر چندان نیازی به نقد آن مبانی احساس نشود و بیان رسوخ چنین اندیشه‌ای در کتب درسی، خود به منزله‌ی نقد آن کتب باشد؛ اما از آن جایی که این مبانی در کتاب‌هایی به چشم می‌خورد که عهده‌دار تربیت نسلی دیندار قلمداد می‌شوند و نیز این مبانی در کتب مذکور ادعای استناد به متون دینی را به همراه دارند، ضرورت تحلیل و بررسی و سنجش آن‌ها به عیار خود دین، که جز ثقلین نمی‌باشد، ضرورتی تام و اولویتی اساسی در تزکیه و بازبینی معارف دینی محسوب می‌شود. بر این اساس، در این قسمت به بررسی و نقد مبانی مدرنیته که در کتب دین و زندگی پذیرفته و پردازش شده‌اند خواهیم پرداخت و در قالب همان چهار مبنا (اومنیسم، سیر خطی پیشرفت، ساینتیسم، تصرف و تغییر طبیعت) به این تحلیل و بررسی خواهیم پرداخت:

۱ - اومنیسم

در مغایرت میان آن‌چه در کتاب به عنوان پایه‌ی دینداری قرار گرفته با آن‌چه خود دین پایه و اساس دینداری معرفی می‌کند جای شکی نیست؛ همان‌گونه که در کتب تعلیمات دینی ملاحظه شد، این انسان است که مبداء و محور دینداری قرار گرفته و برای رفع نیازهای او و شکوفایی استعدادها یش حرکت به سوی هدفی بزرگ شروع می‌شود و چنان‌که روش است در این نحوه‌نگاه، انسان است که محور قرار گرفته

وبراساس محوریت اوست که حرکت آغاز و ادامه می‌یابد. اما در نگاه دین از چنین او مانیستی خبری نخواهیم یافت؛ از این منظر، دینداری با معرفت الله آغاز می‌گردد و این معرفت، سنگ بنا و ستون بسی بدیل دینداری قرار می‌گیرد؛ چنان‌که فرمایشاتی از ائمه‌ی معصومین علیهم السلام نیز مؤید همین مدعای است:

أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ.^۱

سرلوحه‌ی دین، معرفت خداوند متعال است.

أَوَّلُ الدِّيَانَةِ بِهِ مَعْرِفَتُهُ.^۲

اولین قدم تدین و دیانت به خداوند متعال، شناخت اوست.

أَوَّلُ عِبَادَةِ اللهِ مَعْرِفَتُهُ.^۳

اولین عبادت خداوند، شناخت اوست.

والبته باید دانست که این معرفتی که در لسان روایات حجج الهیه علیهم السلام به عنوان پایه دینداری معرفی می‌گردد، نه معرفتی ساخته شده توسط اندیشه‌های بشری، بلکه معرفتی است که از جانب خداوند متعال در نخستین مراحل خلقت انسان در وجودش نهاده شده است و در لسان متون دینی از آن تعبیر به معرفت فطری می‌گردد:

عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیهم السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ -

فِطْرَتَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى مَغْرِفَةٍ

۱. شریف الرضی، نهج البلاغه، ص ۳۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳. ابن بابویه، التوحید، ص ۳۴.

أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَلَوْ لَا ذِلِكَ لَمْ يَعْلَمُوا إِذَا سَأَلُوا مِنْ رَبِّهِمْ وَلَا
مِنْ رَازِقِهِمْ.^۱

زراره گوید درباره‌ی آیه‌ی «فَطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» از امام صادق علیه السلام سؤال کرد، ایشان فرمودند خداوند انسان‌ها را بر معرفت پروردگارشان آفرید و اگر این معرفتی نبود هیچ‌کس پروردگار و رازق خویش را نمی‌شناخت.

آن‌گاه که توسط حجج الهیه طلاقیلا زنگار از این معرفت زدوده شود، مساوی با همین شناخت زنگار زدوده است که صاحبان عقول مخلوقیت خود و خالقیت حق تعالیٰ، مرز و قیت خود و رازقیت او، عبد بودن خود و مولویت او را یافته و عقل نیز حسن و زیبایی بندگی و زشتی و قبح عصیان خداوند را برایشان آشکار می‌سازد و اینچنین است که طریق بندگی حق تعالیٰ برای مخلوقات گشوده می‌شود و البته این اختیار با خود فرد است که راه سعادت که همان بندگی حق تعالیٰ است را بپیماید و یا در طریق ضلالت و عصیان گام نهد: «إِنَّهُ دِينُنَا السَّبِيلُ امَّا شَاكِرًا وَ امَّا كَفُورًا».^۲

چنان‌که ملاحظه شد، به نظر می‌رسد افتراقی اساسی وجود دارد میان مبنایی که کتب تعلیمات دینی ترسیم می‌کنند با تصویری که متون دینی برای مبنای دین و رزی ارائه می‌نمایند و نگاه کتاب دین و زندگی به چرایی دینداری که متأثر از نگاه عصر جدید به انسان مدرن است، از نظر خود دین مقبولي‌تی ندارد.

۱. برقي، المحسن، ج ۱، ص ۲۴۱.

۲. انسان / ۳.

نکته دیگری که در این مقام می‌توان متنزکر شد این است که بر فرض این که در این مبنای نامی هم از خدا برده شود آیا چنین خدایی همان خدایی است که حجج الهیه لهم لا يكفيك به آن دعوت کرده‌اند؟ تفطیل بر این نکته بجاست که اگر نگاه ما به خدا به عنوان هدفی برای پرورش استعدادها باشد چنین هدفی با خدایی که ساخته تخیل مان باشد هم برآورده می‌شود و با این خدای تخیلی هم می‌توان این نوع دین و روزی (پرورش استعدادها) پیشه نمود. برای تحقق چنین خدایی کافی است چیزی را تصور کرد و حدود آن را توانایی امتداد داد و هرچه را که خود خوب می‌دانیم نیز در آن قرار داده و آن‌ها را نیز نامتناهی فرض کرده و سپس تمام هم خود را صرف رسیدن به آن مقصود قرار داده و در این مسیر استعدادهای خود را شکوفا کنیم؛ اما باید دانست که چنین روشنی دینی نبوده و شایسته نیست که آن را روش دین مداران توصیف کرد؛ زیرا همان طور که گفته شد از نگاه دین، انسان قبل از هر چیزی خود را بنده یافته و تمام هم خود را مصروف کسب رضای مولایش می‌کند و نه شکوفایی استعدادهای خود.

همان‌گونه که در بازیابی مبانی مدرنیته در کتب درسی تعلیمات دینی نشان دادیم، سایه‌ی این نگاه اومنیستی بر سایر تعالیم کتاب نیز سایه افکنده و منفعت طلبی و فایده داشتن انجام اعمال عبادی، دغدغه نخست انجام این اعمال از سوی این کتب ذکر شده و بدین‌گونه همان روح اومنیستی بر سایر تعالیم کتاب نیز حکمفر ماست.

در پاسخ به این انتقاد ممکن است مؤلفان محترم چنین بفرمایند که این روشنی مطابق با تعالیم دینی صادره از سوی حجج الهیه لهم لا يكفيك است و آن‌ها خود در کنار آموزش دستورات الهی به منافع آن نیز اشاره

فرموده‌اند و بیان ما مطابق با همان سیره می‌باشد.

در پاسخ به چنین فرمایشی عرض می‌کنیم هیچ‌گاه نمی‌توان منکر بیان فوایدی برای برخی اعمال عبادی از سوی پیشوایان معصوم علیهم السلام گشت، اما نکته‌ی مهم و قابل توجه این است که در بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام خود این منفعت، اساس و محور نیست؛ بلکه بندگی به عنوان اصل مطرح گردیده و در برخی موارد از فوایدی که مترتب بر برخی و ظاییف است ذکری به میان آمده است و این تفاوتی اساسی دارد بازگاهی که کتاب مطرح کرده و هر دستور دینی را پس از بیان فواید و منفعتی که به انسان می‌رساند تبیین می‌کند؛ چنان‌که گویی بندگی خدا و انجام اعمال در راستای بندگی حق تعالیٰ کلّاً به فراموشی سپرده شده است.

دیگر نکته‌ای که در این مجال قابل تأمل است، سعی کتب درسی تعلیمات دینی در فراهم نمودن استنادات دینی برای نگاه او مانیستی مذکور است؛ در این کتب سعی بر آن بود تا جایگاهی والا برای انسان لحاظ شود تا حدی که فرشتگان نیز مجبور به کرنش برای چنین مقامی شده‌اند.

در بررسی این ادعا باید گفت در متون دینی هیچ خبری از سجده فرشتگان بر انسان را نخواهیم یافت. آن‌چه متون دینی بیان می‌فرمایند سجده فرشتگان برای یک فرد خاص به نام حضرت آدم علیه السلام بوده و لاغر. به نظر می‌رسد کتاب دین و زندگی با مبنای قرار دادن همان نگاه رایج او مانیستی، به متون دینی نگریسته و با تحمیل همین نگاه بر متون دینی، یک فرد را به تمام انسان‌ها تعییم داده و بدین طریق از ترجمه‌ی صحیح آیه دور افتاده است.

۲ - ۴. سیر خطی پیشرفت

قابل شدن به سیر تکامل خطی برای اندیشه‌ی انسانی به عنوان علّتی برای ارسال پیامبران متعدد و نیز دلیلی بر ختم نبوت، نه تنها هیچ تأییدی از سوی خود دین ندارد، بلکه می‌توان مؤیداتی در مخالفت با این نحوه نگاه را از میان متون دینی استخراج و ارائه کرد؛ به عنوان مثال قرآن‌کریم انسان‌ها را به سنن پیشینیان رهنمون ساخته و می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِبِيِّنَ لَكُمْ وَ يَهْدِيَكُمْ سُنَّةَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ يُتُوبَ عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾^۱

خدا می‌خواهد برای شما توضیح دهد، و شما را به روش‌های کسانی که پیش از شما بوده‌اند هدایت کند و بر شما بیخشايد، و خدا دانای حکیم است.

و یا پیامبر اکرم را (برخلاف سیر خطی پیشرفت) پیامبری نوظهور و نوآور معرفی نمی‌فرماید: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدُعًا مِنَ الرُّسُلِ»^۲ و نیز در بیان روایات معصومین ﷺ، مهدی موعود علیهم السلام با وصف «درهم کوبنده‌ی بدعت‌ها» و «احیاء کننده‌ی سنن»^۳ معرفی می‌گردد و این بیان، دقیقاً نقطه‌ی مقابل سیر خطی پیشرفت است.

۱. نساء / ۲۶.

۲. احقاف / ۹.

۳. عن أبي جعفر علیه السلام فی قولہ: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ - أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» وَ هَذِهِ الْأُتْمَى لِلْمُحَكَّمَاتِ إِلَى آخر الآية - وَ الْمَهْدُى وَ أَصْحَابُهُ يُمْلَكُهُمُ اللَّهُ مَشَارقُ الْأَرْضِ وَ مَعَارِبَهَا - وَ يُظْهِرُ الدِّينَ - وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ بِهِ وَ أَصْحَابِهِ الْبِدَعَ الْبَاطِلَ - كَمَا أَمَاتَ السَّفَهَ الْحَقَّ (قمی، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۸۷)

براساس آن‌چه گفته شد، هیچ وجهی برای مقبولیت استناد کتب تعلیمات دینی به روایتی از پیامبر اکرم ﷺ در مقبولیت سیر خطی پیشرفت باقی نمی‌ماند که ایشان فرمودند:

نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ نُكَلِّمُ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُغْوَلِهِمْ.

آن‌چه از این روایت قابل برداشت است این است که مخاطبان پیامبران در زمان‌های مختلف، از نظر بهره مندی از موهبت عقل متفاوت بوده و رسول الله ﷺ نیز براساس میزان درک مخاطبان با آن‌ها سخن می‌گفته‌اند و بنابراین می‌توان در زمان یک پیامبر دو شخص را تصور کرد که از لحاظ بهره مندی عقلی، متفاوت بوده و پیامبری که در زمان آن دو شخص بوده براساس میزان درک عقلی آن‌ها مطالب را برایشان بیان می‌فرموده‌اند. آیا این تفاوت در بیان، که لازمه‌ی تفاوت در بهره مندی‌های عقلی است، به معنای پذیرش سیر خطی پیشرفت است؟

۴ - تجربه محوری: (Scientism)

در این‌که از منظر دین، علم و دانش امری مطلوب به شمار می‌آید، جای هیچ‌شک و تردیدی نیست؛ اماً چنین توجّهی به علم و دانش از دیدگاه دین هرگز مجوزی نمی‌گردد تا هر آن‌چه انسان مدرن علم می‌نامد نیز از همین مطلوبیت مورد نظر دین برخوردار گردد. می‌توان گفت اساساً تفاوت است میان آن‌چه دین، علم می‌خواند و آن‌چه در منظر مدرنیته علم محسوب می‌شود؛ در منظر دین، علم موجب خشیّت در درگاه حق تعالی می‌شود:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾^۱

و بدین سبب نیز مورد تأکید بوده است. اما آیا علم تجربی که انسان مدرن حتی آن را جایگزین خدای تعالی نموده، می تواند از منظریک انسان مؤمن ذره ای ارزش داشته باشد؟ به نظر می رسد اگر قرار باشد اهمیت علم در منظر دین را بیان کنیم، در گام ثانوی نیز نباید منحرف گشته و علمی دیگر را به صحنه آورده باشد که باید در جستجوی علمی بود که مورد تحسین قرار گرفته است و بنابر بررسی، آن علمی مورد تحسین دین است که از چشمته زلال حجج الهیه ﷺ جوشش یافته است نه آن چه ابزار تفر عن بشر در عصر حاضر گردیده است. اندکی از مستندات این ادعای را با هم به نظاره می نشینیم:

فَاسْتَحْيُوا لِلَّدَاعِيِّ وَ اتَّقُوا الرَّاعِيِّ قَدْ خَاطُوا بِحَارَّ الْفِتْنَ وَ أَخْذُوا بِالْبَدَعِ دُونَ السُّنَّةِ وَ أَرَزَ الْمُؤْمِنُونَ وَ نَطَقَ الصَّالُونَ الْمُكَذِّبُونَ نَهْنَ الشّعَارُ وَ الْأَصْحَابُ وَ الْخَزَنَةُ وَ الْأَبْوَابُ وَ لَا تُؤْتَى الْبِيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَمَنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سُمِّيَ سَارِقاً.^۲

پس دعوت کننده (پیامبر اکرم ﷺ) را پیذیرید، و نگهبان (امام) را تبعیت نمایید. مردم در دریاهای فتنهها فرو رفتند و از سنتها چشم پوشیده، بدعتها را گرفتند و مؤمنین کناره گیری کرده و خاموش نشستند، و دروغگویان گمراه گویا شدند. ما اهل بیت نشانه‌ی هدایت) و اصحاب (حقیقی پیامبر ﷺ)

.۱. فاطر ۲۸.

.۲. شریف الرضی، نهج البلاغه، ص ۲۱۵.

می‌باشیم و ما خزانه داران و درها (ای علوم و معارف) هستیم و داخل خانه‌ها نمی‌توان شد مگر از درهای آن‌ها، پس کسی را که از غیر درها وارد خانه‌ها شود دزد می‌نمایند.

**أَلَا إِنَّ الْعِلْمَ الَّذِي هَبَطَ بِهِ آدَمُ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
وَجَمِيعَ مَا فُضِّلَتْ بِهِ النَّبِيُّونَ إِلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ عِنْدِيٰ وَ
عِنْدَ عِتْرَةِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ بَلْ أَيْنَ تَدْهِمُونَ.^۱**

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: آگاه باشد که آن علمی که با حضرت آدم علیه السلام فروود آمد و هر آن‌چه از زمان همه‌ی پیامبران تا پیامبر خاتم کلیل‌الله علیه السلام بر آن علم افزوده شد نزد من و نزد عترت خاتم‌النبیین علیه السلام است، پس به کجا گمراه می‌شوید و به کجا می‌روید؟

**فَلَيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِينًا وَ شِمَالًا فَوَّ اللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا
هَا هُنَّا.^۲**

حسن (بصری) اگر شرق و غرب عالم را هم زیر پای گذارد به خدا قسم علم را جز در اینجا (اشارة به خودشان) نمی‌یابد.

**قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ لِسَلَامَةُ بْنِ كُهْيَلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عُتَيْبَةَ شَرْقاً وَ
غَرْبًا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ
الْبَيْتِ.^۳**

۱. قمی، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴.

۲. صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج ۱، ص ۹.

۳. کلینی، الكافی، ج ۱، ص ۳۹۹.

اگر شما دو نفر (سلمه پسر کهیل و حکم پسر عتبیه) شرق و غرب عالم را زیر پای گذارید چیزی از علم صحیح نخواهید یافت
مگر آن‌چه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

چنان‌که دیدیم در کتب دین و زندگی همین علم تجربی انسان مدرن بود که جایگاهی عظیم و قابل ارج را به خود اختصاص داده و بدون رقیب، یکه تاز میدان بوده و حتی پیشرفت مسلمین رانیزگرخ خورده با این علم ملاحظه نمودیم و حتی همین علم دستمایه‌ی فهم قرآن و اثبات حقانیت قرآن گردیده بود و بدین طریق علمی که حتی خود غریبان در عدم قطعیت آن‌شکی ندارند در کتاب دین و زندگی از هرگونه عدم قطعیتی زدوده و به فهم آیات الهی توسط آن همت‌گمارده شده.

تفسیر واژه «لموسعون» به انبساط جهان و تفسیر ستون‌های نادیدنی به نیروی جاذبه، نمونه‌هایی از این نگاه است؛ نگاهی که کاملاً مبهوت علم غربی بوده و چنان ارج و منزلتی برای آن قائل می‌شود که عهده دار تفسیر کتاب خداوند تعالی می‌شود و حال آن‌که اگر اندکی از این انفعال در مقابل تسلط تجربه محوری (Scientism) کاسته می‌شد کاملاً هویدا می‌شد که علم تجربی نسبی بشری که هر لحظه با امواج نظرات مختلف، لباسی نوبه تن می‌کند نمی‌تواند عهده دار تبیین و تفسیر پیام خداوند باشد؛ اگر این سرسپرده‌گی محضر به علم تجربی (Science) را کنار بگذاریم آیا به هیچ وجه می‌توان احتمالی برای تطبیق واژه «لموسعون» بر انبساط جهان قائل شد؟ و آیا می‌توان گفت آن‌جایی که قرآن از ستون‌های نادیدنی سخن می‌گوید منظورش نیروی جاذبه است؟ آیا هنگام چنین تفاسیری بیم آن نمی‌رود که فردایی نه چندان دور فضای حاکم بر فیزیک تغییر یابد و نیروی جاذبه و نظریه انبساط جهان،

نظریاتی ارجاعی در علم به شمار روند؟ آن‌گاه تکلیف ما با پیام الهی که چنین تفسیر کرده بودیم چه خواهد شد؟ چنان‌که «بسیاری از الهی‌دانان سال‌ها با نظریه انفجار بزرگ، که آن را همنوا با آهنگ آفرینش در انجیل و قرآن می‌دانستند، سرخوش بودند. سمینارهای زیادی هم در تبیین آن برپا کردند. این در حالی است که اکنون بسیاری از هستی‌شناسان انکار راستی نمایی نظریه‌ی انفجار بزرگ را آغاز کرده‌اند.»^۱

۴ - ۴. تغییر و تصرف در طبیعت

همان‌طور که ملاحظه شد در قسمت‌های پیشین، تغییر و تصرف انسان مدرن در طبیعت را از دو منظر مورد بررسی قرار دادیم و اینک نیاز از همان دو منظر به بررسی کتب درسی تعلیمات دینی و یافتن مبنای مذکور در آن‌ها می‌پردازیم.

۱ - ۴ - ۴. تغییر و تصرف در محیط زیست

همان‌طور که ملاحظه شد کتب تعلیمات دینی نیز در این بخش مخالف باشکافتن دریاها و در نور دیدن فضا و تغییراتی از این دست نبود.

آن‌چه تمدن غربی به مانشان می‌دهد این است که حیات غرب مدرن در گرو دست‌اندازی هرچه بیشتر بر منابع و تخریب هر چه بیشتر محیط زیست آدمی است و سخن گفتن از مصرف کمتر به معنی انهدام این تمدن عصیانگر و مانع شدن از پیشرفت اوست. پیشرفت

سریع و پیشگی ذاتی مدرنیته بوده و پذیرفتن مدرنیته و آنگاه سخن گفتن از کم کردن سرعت، تناقضی است که قابل جمع نیست. بنابراین سخن از مصرف کمتر از سوی کسی که تمدن غرب مدرن را پذیرفته و جواز تغییر و تصرف در طبیعت را قائل است یا ناشی از نشناختن تمدن غربی است و یا حاصل شناختن و پذیرفتن آن و تلاش برای ساختن ظاهری مصلحانه برای غرب مدرنی است که هر لحظه بیش از پیش زندگی انسانی را به کام مرگ نزدیک می‌گرداند و یا

۲ - ۴ - فمنیسم (یکی از جلوه‌های تغییر در طبیعت انسانی)

چنان‌که ملاحظه شد کتب درسی تعلیمات دینی در تبیین جایگاه زن، با اصل قرار دادن حضور او در جامعه در صدد برآمد که این حضور رانیز غیر مغایر با آموزه‌های دینی نشان دهد. در بررسی چنین نگاهی، توجه مخاطب اندیشمند را به این نکته جلب می‌کنیم که بنابر اصول تحقیق و پژوهش چنان‌که مرسوم است وقتی قصد ارائه‌ی دیدگاهی را داشته باشیم باید بدون تاثیر از هیچ اندیشه‌ی دیگری صرف‌آب بـ تبیین آن دیدگاه پرداخته و نهایتاً اگر نقد، نظر و پیشنهادی نسبت به آن دیدگاه مورد نظر است، ارائه شود. حال اگر دیدگاهی که قصد تبیین آن را داشته باشیم دیدگاه دین باشد این حساسیت به اوج خود می‌رسد و باید با تمام توجه از خلط و امتزاج آن با نظریات مرسوم خودداری کنیم و اگر مؤمن به دین بودیم با تمام غربتی که ممکن است این دیدگاه داشته باشد سرتسلیم برآستان آن فرود آریم.

به نظر می‌رسد در کتب دین و زندگی در این موضوع، چنین اصلی مراعات نشده و متأثر از نگاه جامعه‌ی جهانی به زن، ابتدا حضور او در

جامعه به عنوان یک اصل بدون خدش مورد عنایت قرار گرفته و سپس بدون توجه به نظر دین در مورد این حضور، به احکام آن پرداخته و بیان احکام حضور را دلیلی برای مطلوبیت حضور زن در جامعه قلمداد کرده است. پر واضح است که پردازشی اینچنینی از اندیشه‌ی دینی، پیش از آن‌که تابع دین باشد متاثر از نگاه انسان عصر حاضر به زن است و چنین روشنی در بیان دیدگاه دین موجب دوری هرچه بیشتر از بیش دینی و تحلیل رفتن در اندیشه‌ی حاکم بر جهان حاضر را به ارمغان خواهد آورد.

چنان‌که از متون دینی بر می‌آید وقتی ما از نگاه دین به زن می‌نگریم نه تنها هیچ‌گاه بر حضور او در جامعه اصرار نشده، بلکه بر مستور ماندن و حضور نیافتمن او در جامعه تأکید می‌شود و البته در ادامه، مستوراتی نیز برای حفظ این مستوری در صورت حضور در جامعه بیان گردیده؛ به بیان دیگر از دیدگاه دین، مطلوب برای بانوان این است که کمتر در جامعه حضور داشته و اگر در مواقعي مجبور شدند در جامعه حضور یابند این حضور خود را با شرایطی همچون پوشش خاص، اكتفابه حداقل کلمات درگفتگویی با نامحرمان و شرایطی از این قبیل همراه می‌سازند و این‌ها همه تأکید شرع مقدس بر مستوری طبقه‌ی انان را بیان می‌دارد. در ذیل نمونه‌ای از متونی که تأکید او لیه دین بر مستوری و عدم حضور زن در جامعه را نشان می‌دهد به بهره مندی می‌نشینیم:

وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْ جَنَ تَبَرَّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ .^۱

در خانه‌های خود قرار گیرید و مانند زنان در جاهلیت قدیم به آشکار سازی زینت‌های خود مپردازید.

اگرچه مخاطب این آیه زنان پیامبر ﷺ می‌باشد اما این مانع عمومیت دستورات صادر شده برای عموم زنان نمی‌باشد و همه‌ی مفسران نیز این دستورات را برای همه‌ی زنان عمومیت داده‌اند؛ چنان‌که در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«بدون شک این یک حکم عام است و تکیه‌ی آیات بر زنان پیامبر ﷺ به عنوان تأکید بیشتر است؛ درست مثل این‌که به شخص دانشمندی بگوییم تو که دانشمندی دروغ‌نگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت موکدتر و جدی‌تر از این کار پرهیز کند.^{۲۹۱}

قالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ النِّسَاءُ عَوْرَةٌ أَحْسُوْهُنَّ فِي الْبَيْوَتِ.^۳

زنان عورت‌های شما هستند پس آن‌ها را در خانه نگاه دارید.

قالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةُ الْمَرْأَةِ وَحْدَهَا فِي بَيْتِهَا كَعَصْلٍ صَلَاةٍ لَهَا فِي الْجَمْعِ خَمْسًا وَعِشْرِينَ دَرَجَةً.^۴

نمایز فرادای زن در خانه‌اش بیست و پنج برابر برتر از نماز جماعتی است.

۱. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۲۹۰.

۲. البته باید توجه داشت که این خطاب خاص نه به خاطر جایگاه عظیم همه زنان پیامبر بلکه انتساب به پیامبر ﷺ چنین حساسیتی را ایجاد می‌کند.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰.

۴. شیخ حر عاملی، تفصیل وسائل الشیعۃ الی تحصیل مسائل الشریعۃ، ج ۵، ص ۲۳۷.

خَيْرٌ مَسَاجِدُ النِّسَاءِ الْبَيْوُتُ وَ صَلَاتَةُ الْمُرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ
مِنْ صَلَاتِهَا فِي صُفَّتِهَا وَ صَلَاتَهَا فِي صُفَّتِهَا أَفْضَلُ مِنْ
صَلَاتِهَا فِي صَحْنِ دَارِهَا وَ صَلَاتَهَا فِي صَحْنِ دَارِهَا أَفْضَلُ
مِنْ صَلَاتِهَا فِي سَطْحِ بَيْتِهَا وَ تُكْرَهُ لِلْمُرْأَةِ الصَّلَاةُ فِي سَطْحِ
غَيْرِ مُحَجَّرٍ.^۱

بهترین مساجد برای زنان خانه‌هast و نماز زن درون خانه‌اش بهتر از نماز او در ایوان خانه‌اش و ایوان خانه بهتر از حیات خانه و حیات خانه بهتر از پشت بام خانه است و نماز زن بر پشت بامی که محسور نباشد مکروه است.

حضرت زهرا علیها السلام:

خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرِيْنَ الرِّجَالَ وَ لَا يَرَا هُنَّ الرِّجَالُ.^۲

بهترین چیز برای زنان آن است که مردان را نبینند و مردان نیز آنان را نبینند.

أَدْنَى مَا تَكُونُ مِنْ رَبِّهَا أَنْ تَلْزَمَ قَعْرَ بَيْتِهَا.^۳

هنگامی زن به خداوند نزدیکتر است که در کنج خانه‌اش قرار داشته باشد.

فَحَصْنُوهنِ فِي الْبَيْوُتِ.^۴

زنان را در حصن نگه دارید.

۱. ابن‌بابویه، من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۷۴.

۲. اربلی، کشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۴۶۶.

۳. مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹۲.

۴. عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۱۵.

پس از ملاحظه‌ی چنین فرمایشاتی، شاید تنها خلجانات فمنیستی موجود در اذهان بتواند هم چنان بر حضور زنان در جامعه به صورت ابتدایی پای فشارد.

استناداتی که کتاب بر این مبنای خود آورده نیز از عهده تبیین مدعای برنمی‌آید. این که حضرت مریم در معبدی بوده‌اند که همگان برای زیارت به آن معبد می‌رفته‌اند هیچ‌گاه بدان معنا نبوده که اصل بر حضور زنان در جامعه است و حضرت مریم به عنوان زنی عفیفه حضورشان در معبد به معنای حضور در مرئی و منظر همگان باشد. این که زنی به عنوان یک قدیسه در گوشه‌ای از یک معبد به عبادت مشغول باشد هیچ‌گاه به معنای اصالت حضور زنان در جامعه نیست.

ذکر داستان دختران حضرت شعیب نیز نه تنها دلیلی بر مدعای نیست، بلکه ناقض آن است. دخترانی که هیچ مردی که قادر بر آب دادن گوسفندان باشد در خانه نداشته‌اند و این ضرورت موجب بیرون آمدن آن‌ها از خانه شده و با این وجود هم چنان اصل را بر عدم تداخل با نامحرمان نهاده و گوشه‌ای به دور از مردان می‌ایستادند و مترصد فرصتی هستند تا محل آب دهی گوسفندان از حضور مردان خالی شده و بعد به محل آب رجوع کنند. آیا این عفت و پرهیز مجازی برای حضور زنان در جامعه صادر می‌کند؟

آیا این حضرت زهرا علیها السلام به عنوان سرور زنان دو عالم والگوی آن‌ها نیست که وقتی پدر بزرگوارشان کارهای داخل خانه را به ایشان می‌سپرد می‌فرمایند تنها خدا خوشحالی مرا از این خانه ماندن و عدم اختلاط بانامحرمان می‌داند؛ آیا این فرمایش ایشان کفايت نمی‌کند که اصل را بر عدم حضور زنان در جامعه بدانیم؟

کتب تعلیمات دینی با اصل قرار دادن دیدگاه خود، آن‌گاه دوگام نادرست دیگر را نیز بر می‌دارد؛ نخست چنین بیانی را به عنوان سلب آزادی زنان قلمداد می‌کند و سپس این دیدگاه را مخالف بانگاه قرآن و سیره پیشوایان قلمداد می‌کند.

در نفی گام نخست باید گفت اگر منظور از سلب آزادی مقید ماندن به مطلوب خداوند است، تمام احکام و دستورات الهی چنین سلب آزادی را طلب می‌کند و اصل و اساس بندگی بر آن استوار است که هر کسی آزاد و رها بودن خود را با دستورات الهی مقید سازد. آیا این‌که خود مؤلف محترم در ایامی از سال از خوردن و آشامیدن امساك می‌کند سلب آزادی محسوب نمی‌شود؟ آیا خود حجاب داشتن سلب آزادی محسوب نمی‌شود؟ این‌که بخواهیم بالفاظی مثل «آزادی» که نزد عموم مردم و درنگاه اول جذاب هستند بار مدعای خود را بیندیم با مبانی گفتگوی علمی ناسازگار است.

بر این اساس با این‌گونه مبانی خود ساخته نمی‌توان به احکام الهی نگریست و بر اساس آن‌ها به تعیین خوب و بد و زشت و زیبا پرداخت. اما این‌که دستور قران کریم و سیره پیشوایان معصوم چگونه است رانیز در سطور فوق آورده‌ایم و نحوه استناد مؤلفین محترم به متون دینی رانیز آورده و همان‌گونه که نشان دادیم برآنیم که استنادات درستی صورت نگرفته است. بنابراین مؤلفین محترم نمی‌توانند ادعای کنند که خانه‌نشینی بانوان خلاف قرآن و سیره پیشوایان معصوم است.

جالب آن‌که در یکی از درس‌های پایه هفتم قصد آن می‌شود که برخی ویژگی‌های حضرت زهرا علیها السلام به عنوان برترین بانو معرفی شود،

حضور در اجتماع^۱ نیز از ویژگی های حضرت ش علیه السلام ذکر می شود. در حالی که چند صفحه قبل و در اشاره به حیا و عفت ایشان، این جریان نقل می شود:

«پیامبر خدا سفارش هایی کرد که به زندگی زیبای آن دو آرامش بیشتری بخشد؛ یکی از این راهنمایی ها این بود: علی جان، بهتر است شما کارهای بیرون خانه را بر عهده بگیری و دخترم فاطمه کارهای داخل خانه را. وقتی این تقسیم کار انجام شد، حضرت فاطمه علیه السلام فرمود: خدا می داند چقدر خوشحالم از این که رسول خدا، مرا از رویه رو شدن با مردان نامحرم بی نیاز ساخت.»^۲

با پذیرفتن چنین نگاهی از سوی حضرت زهراء علیه السلام آیا باز هم می توان حضور در اجتماع را از ویژگی های ایشان دانست و به عنوان یکی از شش امتیاز بارز ایشان از آن یاد کرد؟ به نظر می رسد جمع این دو مورد امکان پذیر نیست. نفی نمی کنیم که حضرت زهراء علیه السلام بنابر ضرورت هایی مجبور به حضور در اجتماع شده اند، اما چنین حضورهای ضروری را نمی توان به عنوان یک ویژگی حضرت شدید قلمداد کرد و چند صفحه پس از این که از قول خود ایشان خانه نشینی و دوری از نامحرمان را متذکر شدیم به حضور ایشان در اجتماع به عنوان یکی از شش ویژگی بارز شان اشاره کنیم.

لازم به ذکر است که تمام گفتگو در این موضوع بر آن بود که بگوییم برخلاف بیان کتب تعلیمات دینی، حضور زنان در جامعه یک اصل

۱. پیامهای آسمان، پایه هفتم، ص ۸۷.

۲. پیامهای آسمان، پایه هفتم، ص ۸۲.

فصل سوم: بازیابی مبانی نظری اندیشه‌ی مدرنیته در کتب درسی... ۱۴۳

پذیرفته شده نیست، نه این‌که به کلی مخالف حضور زنان در جامعه باشیم. به نظر می‌رسد از منظر متون دینی، اصل اولیه برای بانوان، عدم حضور در جامعه و هم‌دوشی با نامحرمان است، اما این به معنای نفی کلی حضور زنان در جامعه نیست.

ضمن این‌که هیچ اصراری از سوی نگارنده این سطور بر ماندن زنان در خانه نیست، اما اگر قرار باشد نظر دین را بازگو کرده و در این مسیر سیره پیشوایان دینی را ارائه کنیم باید کاملاً امانتدار بوده و موضع دین را به نفع موضع خود و آن‌چه عموم مردم می‌پسندند قربانی نکنیم. در جمع بندی آن‌چه در این فصل عرضه شد می‌توان چنین گفت که مبانی اندیشه‌ی غرب مدرن حضور پررنگی در تدوین کتب درسی تعلیمات دینی داشته و با همین مبانی به آموزه‌های بلند معارف الهی نگریسته شده و حتی در مواردی آن‌چه مشهود است سعی بر مستند نمودن همین مبانی به متون دینی می‌باشد.

فهرست منابع

۱. ابن أبي زینب، محمدبن ابراهیم، الغيبة للنعمانی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، تهران: نشر صدق، ۱۳۹۷ ق.
۲. ابن بابویه، محمدبن علی، من لا يحضره الفقيه، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ دوم، ۱۴۱۳.
۳. ابن بابویه، محمدبن علی، الامالی، چاپ ششم، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۴. ابن بابویه، محمدبن علی، التوحید، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۵. ابن بابویه، محمدبن علی، علل الشرائع، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۶. ابن بابویه، محمدبن علی، عيون أخبار الرضا [لیثا]، محقق / مصحح: لاجوردی، مهدی، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۷. ابن قولویه، جعفربن محمد، کامل الزیارات، نجف اشرف: دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ ش.
۸. احمدی، بابک، مدرنیته و تفکر انتقادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۹. احمدی، بابک، معمای مدرنیته، تهران: نشر مرکز، چاپ پنجم، ۱۳۸۷.

۱۴۶ □ نگاهی تحلیلی به تعریف دین و دین داری

۱۰. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة فی معرفة الأئمۃ، تبریز: بنی‌هاشمی، ق. ۱۳۸۱.
۱۱. بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح، استانبول، ۱۳۱۵ ق.
۱۲. برقی، احمدبن محمدبن خالد، المحسن، قم: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۱۳. بورک، رابت، در سراییی به سوی گومورا؛ لیرالیسم مدرن و افول آمریکا، مترجم: الهه هاشمی حائری، تهران: حکمت، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
۱۴. ترمذی، محمد، سنن، به کوشش احمد محمدشاکر و دیگران، قاهره، م. ۱۹۳۸.
۱۵. حافظ، غزلیات، نرم افزار گنجور.
۱۶. خسرو پناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های حوزه‌ی علمیه قم، ۱۳۷۹.
۱۷. خسرو پناه، عبدالحسین، اسلام و مدرنیته، فصلنامه کلام اسلامی، سال بیست و دوم، شماره هشتاد و ششم، صص ۱۲۵ - ۱۴۰، ۱۳۹۲.
۱۸. داوری اردکانی، رضا، فلسفه در بحران، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۳.
۱۹. داوری اردکانی، رضا، اندیشه‌ی پست مدرن، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۲۰. رندال، هرمن، سیر تکامل عقل نوین (جلد اول)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۶.
۲۱. زرشناس، شهریار، مبانی نظری غرب مدرن، تهران: کتاب صبح، چاپ دوم، ۱۳۸۳.
۲۲. ساجدی، ابوالفضل و مشکی، مهدی، دین در نگاهی نوین، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۷.

۲۳. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه نهم دوره اول متوسطه، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۴.
۲۴. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه هشتم دوره اول متوسطه، چاپ پنجم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.
۲۵. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، پیام‌های آسمان پایه هفتم دوره اول متوسطه، چاپ ششم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.
۲۶. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی^(۱)، پایه دهم دوره دوم متوسطه، چاپ سوم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.
۲۷. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی^(۲)، پایه یازدهم دوره دوم متوسطه، چاپ دوم، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.
۲۸. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دین و زندگی^(۳)، پایهدوازدهم دوره دوم متوسطه، تهران: شرکت چاپ و نشر کتاب‌های درسی ایران، ۱۳۹۷.
۲۹. سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، هدیه‌های آسمان (تعلیم و تربیت اسلامی) چهارم دبستان، چاپ ششم، تهران: شرکت افست، ۱۳۹۸.
۳۰. سجستانی، ابوداد، سنن، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره، دارالحیاء السننه النبویه.
۳۱. شبستری، شیخ محمود، گلشن راز، نرم افزار گنجور.
۳۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.

۳۳. شریف الرضی، محمدبن حسین، خصائص الائمه علیهم السلام (خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام)، محقق / مصحح: امینی، محمد هادی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ ق.
۳۴. شیخ حر عاملی، محمدبن حسن، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل الیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۳۵. صفار، محمدبن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ایران، قم: مکتبة آیة الله المرعushi النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۶. طوسی، محمدبن الحسن، الأمالی، محقق / مصحح: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
۳۷. عیاشی، محمدبن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۳۸. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: دار الكتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۳۹. کچوییان، حسین، حق محوری تجدد و تکلیف مداری سنت، فصلنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره‌ی بیست و دوم، (۲۷-۱۷)، ۱۳۸۲.
۴۰. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۴۱. کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی - تهران، چاپ: اول، ۱۴۱۰ ق.
۴۲. گلشنی، مهدی، از علم سکولار تا علم دینی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۸۵.
۴۳. لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحكم و المواقظ، محقق / مصحح: حسنی بیرجندي، حسین، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶.
۴۴. مجلسی، محمد باقرین محمد تقی، بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الائمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربي، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۴۵. مدپور، محمد، مبانی اندیشه‌های اجتماعی غرب از رنسانس تا عصر متنسکیو، تهران: انتشارات تربیت، چاپ دوم، ۱۳۷۵.

۴۶. مددپور، محمد، درآمدی بر سیر تفکر معاصر: مبانی نظری اندیشه‌های جدید غرب از رنسانس تا عصر روشنگری، تهران، شرکت انتشارات سوره‌ی مهر، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۴۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ نهم، تهران، قم: صدرا، ۱۳۸۶.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر (با همکاری جمعی از نویسندهان)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ پانزدهم، ۱۳۷۴.
۴۹. مهریزی، رضا، انسان تک جنسیتی (تحلیلی بر کمنگ شدن تشخص جنسیتی در دوران مدرن و عوارض آن) فصلنامه سمات، سال دوم، شماره‌ی ششم، (۱۶۸ تا ۱۷۵)، ۱۳۹۰.
۵۰. نصر، حسین، اسلام، علم مسلمانان و فناوری، در گفتگو با دکتر مظفر اقبال، ترجمه: سید امیر حسین اصغری، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۰.
۵۱. نصیری، مهدی، اسلام و تجدد، تهران: کتاب صبح، چاپ چهارم، ۱۳۸۰.
۵۲. نیسابوری مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، ج ۳، دارالطباعة العامره، ۱۳۲۹ - .
۵۳. هاجری، عبدالرسول، فمینیسم جهانی و چالش‌های پیش رو، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۲.

